

---

کارگران سراسر جهان  
علیه سرمایه متحد شوید!

---

---

چند مقاله و نقد

---

جمشید کارگر

---

## فهرست مطالب

### صفحه

1. انقلاب 57 ، طبقه کارگر و جنبش شورایی 4
2. ستدیکالیسم و جنبش اتحادیه گرایی در بن بست: یک بررسی موردی 18
3. در باره صنعت نفت و مبارزات کارگران آن 26
4. چند پرسش از "کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری" 35
5. «اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران ایران»! و اخراج مهدی کوهستانی 39
6. در جواب آقای خدری 44
7. نگاهی به نوشته اخیر یداله خسرو شاهی 46
8. ITF و حمایت از جنبش کارگری ایران!!! 49
9. مشکل فهم تناقض؟ یا ذهنیت طبقاتی متناقض؟ 52
10. مازیار رازی و تحلیل مارکسیستی!! 56
11. چهار سؤال از آقای مرتضوی 59
12. مصاحبه اخیر منصور اسانلو و تلاش مذبحخانه رفرمیسم راست برای توجیه آن 60
13. نگاهی به مصاحبه حسن رحمان پناه با نشریه جهان امروز 65
14. چند کلمه پیرامون نوشته رسام ثابت 72
15. وقتی که آدمها به هیچ ملاک سیاسی پای بند نیستند!! رضا مقدم و مبارزه طبقاتی!! 74
16. در حاشیه نوشته حسن وارث 78
17. یک توضیح کوتاه چند سطری و دو سوال 84
18. بربریت مدرن 86
19. فاز 3 اسم رمز بردگی مطلق در سوئد 91
20. علاج واقعه قبل از وقوع 95

- 21 . برخورد رفرمیسم راست و چپ و گرایش لغو کار مزدی به مبارزات  
کارگران شرکت واحد  
98
- 22 . چند کلمه با رفقای «انجمن کارگری جمال چراغ ویسی»  
107
- 23 . . نیروی کار صادراتی نام دیگر تجارت برده در قرن بیست و یکم  
109
- 24 . چند سوال از رضا مقدم  
111
- 25 . نگاهی به نوشته علیرضا خباز « کارگران کجای این جنبش ایستاده اند »  
113
- 26 . خروج گسترده کارگران سوئد از عضویت در اتحادیه سراسری  
119  
LO
- 27 . سخن با چه کسانی؟ با کارگران جهان؟ یا اتحادیه های آلت دست سرمایه علیه  
کارگران!  
121
- 28 . سلاخی بقایای امکانات رفاهی در سوئد  
124
- 29 . عقب نشینی سران ال او از امضای معاهده ننگین، زیر فشار اعتراضات  
کارگران و فعالین جنبش کارگری  
128
- 30 . نگاهی به مقاله طناب پوسیده "سه جانبه گرایی" (سه ملاحظه)  
130
- 31 . . "کمپته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" و توصیه شرمگینانه قانون  
مداری به کارگران ایران خودرو  
133
- 32 . موج بحران حوزه یورو در قبرس  
137
- 33 . بیکاری و مقابله ضد سرمایه داری با آن  
141
- 34 . پیرامون بیانیه مشترک سازمان جهانی کار و وزارت کار ایران در رابطه با  
تشکیل سندیکا های کارگری  
143
- 35 . چند نکته در باره سخنرانی بهمن شفیق  
149
- 36 . بابک پویا و انتقاد سکتاریستی به محمود صالحی  
153
- 37 . "چرا این مملکت عقب افتاده است؟"  
157
- 38 . در مورد مکث رفیق کریم بر شعار " ... "  
164

## انقلاب 57، طبقه کارگر و جنبش شورایی

با اجرای اصلاحات ارضی رژیم شاه طی دهه 40، روند سرمایه داری شدن جامعه ایران به سرانجام رسید و باین ترتیب با غالب شدن شیوه تولید سرمایه داری در جامعه، طبقه کارگر ایران بدنبال شصت سال مبارزات متناوب طبقاتی، بعنوان یکی از دو طبقه اصلی جامعه سرمایه داری ایران، در عرصه جاری مبارزه طبقاتی ظاهر شد.

جنبش کارگری که در طول دهه 40 هنوز عوارض سرکوب کودتای سیاه سال 32 را با خود حمل می کرد، با وجود مواردی از رویارویی تعرضی با دولت بورژوازی، بطور کلی تعرضی نبود. البته در این مورد میتوان به علل و زمینه های دیگری نیز اشاره کرد که در این بحث نمی گنجد و مجال دیگری می طلبد. از سال 51 دوران نوین عروج جنبش کارگری آغاز شد، بطوریکه اعتصابات کارگری در فاصله سالهای 51 تا 53 بطور تصاعدی افزایش پیدا کرد. بطور مثال گزارش وزارت کار دولت سرمایه داری شاه در سال 53، حاکی از سه بار شرکت هر کارگر ایرانی در اعتصاب بود. دامنه اعتصابات کارگری محدود به کارگاه ها و کارخانه های بزرگ نبود و کارگاه ها و مراکز کوچک کار را نیز در بر می گرفت و حتی منحصر به مراکز کار و تولید نیز نبود و جنبش هایی مانند خارج از محدوده را شامل می شد، یعنی بخش مهمی از مبارزات کارگران علیه بی مسکنی، در جهت دست یابی به نوعی سر پناه بود. باید این را اضافه کرد که در این دوره بخش هایی از طبقه کارگر مانند معلمان، پرستاران و حتی کارگران صنعت نفت با آن تاریخچه درخشان مبارزاتی، به لحاظ سازمان دهی اعتصابات علیه بورژوازی، در وضعیت کم و بیش محتاطانه تر و محافظه کارانه قرار داشتند، که این امر اولاً بدلیل وضع نسبتاً بهتر معیشتی کارگران این قلمروها درمقایسه با کارگران سایر عرصه های کار و تولید بود و ثانیاً بعلت کنترل و پیگرد پلیسی رژیم شاه در این قلمرو ها، بویژه صنعت کلیدی نفت بود که متمرکزتر و شدید تر از سایر حوزه ها اعمال می گردید.

تعمیق بحران سرمایه داری ایران بعلت سرریز بار بحران سرمایه جهانی و تاثیر مبارزات طبقه کارگر بر نرخ سود سرمایه ها در جهت کاهش، پایه های مادی آغاز پروسه انقلاب سال 1357 را در جامعه بوجود آورد، جامعه ای سرمایه داری با رژیم دیکتاتوری سلطنتی و فضای اختناق پلیسی و سرکوب هر نوع حرکت اعتراضی. طبقه کارگر، بعنوان اصلی ترین نیروی محرکه تکوین انقلاب 57، در آغاز اینانقلاب دارای تشکیلات مستقل طبقاتی یعنی سازماندهی جنبش ضد سرمایه داری نبود، لذا این کمیته های اعتصاب منتخب کارگران در اکثر مراکز کار و تولید بودند که وظیفه تدارک و سازماندهی اعتصابات را بعهده گرفتند. در پروسه اعتصابات و در مواردی بعد از قیام بهممن، شوراهای در شرایط خاص آنزمان همچون نمود و تجسم گرایش ماهوی ضد سرمایه داری طبقه کارگر، بخشاً از دل همین کمیته های اعتصاب و یا عموماً با راهبری فعالین همین کمیته ها، توسط کارگران در اکثر مراکز کار و تولید ایجاد گردیدند، که طی سال 58 شامل رادیکال ترین اعتراضات و

ساختار سازمانی بودند. درجه رادیکالیسم این شوراها بستگی به غالب بودن گرایش چپ و یا راست در آن داشت، که این نیز با سطح بسیار نازل آگاهی طبقاتی توده کارگران و باین علت بی افقی آنان، بطور کلی توسط عناصر درون شورا بعنوان نماینده کارگران اعمال می گردید، یعنی بستگی باین داشت که هر گرایشی چه تعداد نماینده در شورا داشت. بدیهی است که در آزمون فقدان استراتژی و افق لغو کار مزدی عمومیت داشت و شامل فعالین چپ شورایی نیز می شد.

در مورد جنبش شورایی کارگران ایران در روند انقلاب مغلوب 57، تا کنون بررسی هایی آکادمیکی و همچنین تجزیه و تحلیل هایی از موضع چپ رادیکال غیر کارگری صورت گرفته است، که با برخی تفاوت ها، در یک مورد اساسی مشترکند و آنهم عدم بنیاد و شالوده مارکسی و طبقاتی درکشان از مقوله شورا های کارگری بعنوان آنها ساختار تشکیلاتی جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر بطور کلی و نگاه بغایت سوسیال دمکراتیکشان به تجربه جنبش شورایی کارگران در دوران انقلاب 57 بطور مشخص، می باشد. البته روایت ها و بررسی های مارکسی و طبقاتی در باره جنبش شورایی 57 نیز صورت گرفته است، که بنظر من کافی نیست.

بعلت ناهمگونی جنبش شورایی 57 از لحاظ عملکرد و همچنین ساختار متفاوت آنها در مراکز کار و تولید در نقاط مختلف ایران، برای یک باز تعریف و تجزیه و تحلیل نسبتاً کامل و جامع از موضع گرایش ضد سرمایه داری کارگری، نیاز به کاری گروهی و هماهنگ توسط فعالین جنبش شورایی آن زمان در کارخانجات و محل های کاری مختلف ایران، می باشد.

در این بخش از نوشته با اتکاه به تجربه ام در مورد روند جنبش شورایی و تشکیلشورا در شیمیایی رازی (شاهپور سابق) یعنی محل کارم در سال 57 و همچنین پالایشگاه آبادان نخستین محل کارم قبل از شیمیایی رازی، سعی در بررسی عملکرد و ساختار شورا های آنها میکنم تا با توضیح و تشریح مضمون و ساختار این تشکلات و روندی که تا انحلال و جایگزینی اشان با انجمن های اسلامی طی کردند، ببینیم اصولاً این شوراها در قیاس با سازمان یابی شورایی بعنوان تنها تشکلمبارزه طبقاتی و ضد سرمایه داری کارگران، تا چه میزان نزدیک یا دور و یا اصولاً مغایر با آن بوده اند. ضمناً در این رابطه نگاهی گذرا نیز به عملکرد و مطالبات چند شورای مطرح در تهران و تبریز می افکنیم.

پالایشگاه آبادان

پالایشگاه آبادان بعنوان یکی از قدیمی ترین و کلیدی ترین مراکز کارگری ایران در مقطع انقلاب 57، فعالیت چندانی نداشت، که بررسی چرایی آن مجال دیگری می طلبد. به هر حال با آتش سوزی فاجعه بار سینمای رکس آبادان، آتش اعتصاب کارگران پالایشگاه آبادان نیز شعله ور شد. کمیته اعتصاب منتخب کارگران پالایشگاه متشکل از کمیته های واحد های مختلف با پلاتنوم مطالبات رفاهی و سیاسی به هدایت اعتصاب پرداخت.

با وجود اینکه تعداد فعالین چپ درون کمیته اعتصاب کمتر از عناصر غیر چپ بود، اما به هر حال بر بستر جنبش اعتراضی و تهاجمی توده کارگران و تلاش شبانه

روزی آنان برای بهره برداری از این بستر، راهبری آنان در اعتصاب تا پایان آتبوسيله جریان اسلامی، غالب بود.

شرح جزییات تصمیم به پایان اعتصاب توسط جریان مسلط اسلامی بر موج انقلابی شروع تولید در حد مصارف داخلی تا رسیدن به اهداف این جریان پان اسلامستیکه در خلع ید شاه خلاصه میشود، در مطلبی تحت عنوان ”در باره صنعت نفت و مبارزات کارکنان آن“ که توسط خودم تنظیم شده، در نشریه کارگر امروز شماره 62 مارس 1999 و سایت های اینترنتی نگاه و سیمای سوسیالیسم، موجود میباشد.

ناگفته نماند که اعتصابات سراسری کارگران شرکت نفت در شرایط انقلابی آنزمان، در همان مراحل اولیه منجر به عقب نشینی کامل رژیم شاه در مقابل خواسته های رفاهی و بخشاً سیاسی کارگران شد. که این امر در آن دوران از جانب رژیم سلطنتیسرمایه داری، راضی شدن به تب از ترس مرگ بود.

با بازگشت کارگران بسر کار امر ایجاد شورای پالایشگاه که طی اعتصاب نیز بعنوان یکی از خواسته های کارگران توسط کمیته اعتصاب مطرح شده بود، آغاز گردید.

از آنجاییکه پالایشگاه آبادان مجتمع بزرگی از واحد های مرتبط بهم و در عین حال از نظر سازماندهی کاری مستقل بود، مجمع عمومی برای انتخاب همزمان نمایندگان شورا های کارگاهی و مرکزی در هر واحد بطور جداگانه تشکیل شد و باین ترتیب شورای مرکزی بر پایه شورا های کارگاهی تحت نام شورای کارکنان پالایشگاه (کارگران و کارمندان) فعالیت خود را آغاز کرد. همین جا باید بگویم که جریانات سیاسی چپ فعال در آن مقطع هیچ گونه نقشی در شکل گیری و عروج جنبش شورایی کارگران نداشتند. اگر چه بخش قابل ملاحظه ای از فعالین جنبش شورایی از جمله اینجانب، خود را سمپات و یا عضو یکی از این جریانات چپ می دانستند. در مورد پالایشگاه آبادان از فرج دشتیانی دبیر شورا و عضو سازمان پیکار و علی عجم از فعالین شورا و اگر اشتباه نکنم عضو گروه سهند در آن زمان، می توان نام برد که با آغاز جنگ ایران و عراق و شروع سرکوب سراسری جنبش کارگری توسط رژیم اسلامی سرمایه، دستگیر و اعدام گردیدند. این موضوع یعنی عدم نقش موثر این جریانات چپ در جنبش شورایی، از یک طرف بیان گر غیر کارگری بودن این جریانات و بی ربطی آنها در عمل نسبت به جنبش کارگری بود و از طرف دیگر نشان می داد که جنبش شورایی برآمده از بطن مبارزه طبقاتی کارگران در آن شرایط بود و علیرغم نداشتن افق روشن لغو کارمزدی، تجسم عینی و عملی گرایش ضد سرمایه داری توده کارگران بود.

بحث را با شرح عملکرد شورای پالایشگاه آبادان تا زمان انحلال و جایگزینی آن با انجمن اسلامی، بطور فشرده ادامه می دهم. این شورا مانند سایر شوراهای مرکزی پالایشگاهها و صنعت نفت که طی دوران کوتاهی نظارت بر صادرات نفتی را نیز بر عهده داشتند، همزمان با تلاش در جهت کسب حق عزل و نصب روسا، کنترل خرید ها، سفارشات و نگهداری انبارهای قطعات یدکی که قبلاً در دست امریکایی ها بود، مطالبات و اعتراضات کارگران را به پیش می برد و در ضدیت با مدیریت که عمدتاً به جناح بازرگان تعلق داشتند، قاطع عمل می کرد اما در رابطه با خط امام و

موضع گیری های سیاسی در مقابل کلیت رژیم اسلامی، عمدتاً سکوت اختیار کرده و یا موضع راستی می گرفت که این امر همیشه عامل کشمکش بین حاملین گرایش چپ و راست درون شورا بود که با شروع جنگ ایران و عراق نیز توازن قوا در شورای مرکزی پالایشگاه بنفع گرایش راست تغییر کرد.

شوراهای کارگری در پالایشگاه آبادان و بطور کلی در صنعت نفت عمده ترین معضل و مشکل رژیم اسلامی سرمایه بود بطوریکه از همان ابتدای تشکیل و فعالیت آنها سرکوبشان باشکال متناسب با توازن قوا بین طبقه کارگر و بورژوازی و دولت جدید اسلامی سرمایه، توسط این دولت آغاز شد و در هر مرحله همزمان با سرکوب های خونین توده مردم کارگر در عرصه های مختلف در سراسر ایران، اشکال حاد تری بخود می گرفت.

جنگ ایران و عراق به انهدام کامل پالایشگاه آبادان منتهی شد و علاوه بر کشته شدن هزاران کارگر صنعت نفت در تاسیسات نفتی مناطق جنوب در بمباران های هوایی، فعالین چپ شوراهای کارگری از جمله شورای مرکزی پالایشگاه آبادان توسط رژیم اسلامی سرمایه، پاکسازی، زندانی و یا اعدام گردیدند و همچنین کارگران پالایشگاه آبادان بخاطر وضعیت این شهر مرزی یعنی در تیررس مستقیم خمپاره و بمباران های عراق قرار داشتن، آواره شهر های دیگر شدند در عین اینکه بخشاً بطور اقماری مجبور بکار در پالایشگاه قبل از انهدام کامل آن و سایر تاسیسات شرکت نفت در آبادان و منطقه جنگی بودند.

بر زمینه مجموعه این شرایط و سرکوب شدید رژیم، شورا های صنعت نفت و از جمله شورای مرکزی پالایشگاه آبادان از محتوای اولیه تهی شدند و عمدتاً عملکرد تعاونی مصرف را پیش گرفتند یعنی فعالیت عمده آنها تهیه خواربار، سیگار، یخچال، اجاق گاز و... بود. البته در بعضی تاسیسات مانند مسجد سلیمان تا مدتها بعد از سرکوب سزاسری، شوراهای کارگری حضور فعالی داشتند.

باین ترتیب انجمن اسلامی پالایشگاه آبادان که همزمان با تشکیل شورای مرکزی، توسط عوامل رژیم اسلامی ایجاد شده بود، جایگزین شورای مرکزی کارکنان این پالایشگاه گردید.

شیمیایی رازی (شاهپور سابق)

در مجتمع شیمیایی رازی روند ایجاد شورای مرکزی کارکنان (کارگران، کارمندان) مانند پالایشگاه آبادان بود. در شیمیایی رازی نیز بعلت اینکه جمعی از چند واحد بود البته جمعی کوچکتر از پالایشگاه آبادان، مجمع های عمومی جهت انتخاب همزمان نمایندگان شوراهای کارگاهی و مرکزی بطور جداگانه در هر واحد برگزار شد.

بجز یک عضو سازمان مجاهدین خلق و یک عنصر حزب الهی بقیه نمایندگان منتخب شورای مرکزی، هوادار یا عضو جریانات چپ آن زمان بودند. به همین علت کشمکش در آن زیاد وجود نداشت و نماینده حزب الهی نیز که منتخب واحدی بود که اکثر کارکنان آن نسبت به رژیم اسلامی متوهم بودند، عمدتاً نقش جاسوس را در شورای مرکزی ایفا می کرد. شورای مرکزی شیمیایی رازی عملکردی مانند شورای مرکزی پالایشگاه و صنعت نفت البته بسیار محدود تر و کم دامنه تر داشت.

در کنار بررسی کارکرد بورکراسی اداری و در این راستا عملکرد مدیریت و روسای سابق و از کار برکنار شده از طریق پرونده ها و اسناد اداری و ... و افشای فساد های اداری و حتی اخلاقی آنان، یکی از اقدامات آن، انتخاب مدیریت بود که فردی چپ کنفدراسیونی تحصیل کرده و تازه از خارج برگشته بود. که با جایگزین شدن شورای مرکزی توسط انجمن اسلامی، مجبور با استعفا گردید.

در شیمیایی رازی نیز همزمان با تشکیل شوراهای کارگاهی و مرکزی کارکنان، انجمن اسلامی توسط برخی از کارگران و کارکنان طرفدار دولت جدید اسلامی که تبدیل به عوامل رژیم شده بودند، ایجاد شد که متعاقب تثبیت جمهوری اسلامی و اوج گیری سرکوب شوراهای کارگری سراسر جامعه بعد از شروع جنگ، این انجمن دولتی نیز با ملغی کردن شورای مرکزی و شوراهای کارگاهی شیمیایی رازی، بجای آنها مستقر شد. تا بعنوان ارگان کنترل روند جاری اعتراضات و سرکوب مبارزات کارگران این مجتمع، نقش خود را ایفا نماید.

بعلت مشترکات اساسی جنبش شورایی در بخش های مختلف شرکت نفت، می توان از روند جنبش شورایی و عملکرد شوراها در پالایشگاه آبادان و شیمیایی رازی که بطور بسیار فشرده و عمدتاً گزارش گونه در بالا آمده، بعنوان نمونه جهت شناخت و بررسی جنبش شورایی در کل صنعت نفت استفاده نمود.

نگاهی گذرا به برخی عملکرد های چند شورای کارگری در روند انقلاب 57 شورا های کارگران ایران نه تنها در صنعت نفت با موضع گیری ها و اعلامیه های مشترک از طرف کل کارگران نفت سعی در پیش برد اعتراضات مشترک تمامی کارگران را بویژه علیه مدیریت داشتند، بلکه این شورا ها در سایر مراکز کار و تولید در شهرهای مختلف نیز در جهت گسترش جنبش به سطح منطقه ای و سراسری به اقدامات مختلف مبادرت می کردند. مبارزات و اعتراضات مشترک سه کارخانه کبریت سازی ممتاز، توکلی و صدقیانی در تبریز، شورا های مشترک ماشین سازی و تراکتور سازی در مبارزه علیه پاک سازی کارگران مبارز و ... مصداق این اقدامات در راستای اتحاد شورا ها می باشند. شورای متحده غرب تهران شامل شوراهای 13 کارخانه غرب تهران و کانون شوراهای شرق تهران متشکل از شورا های 30 کارخانه شرق تهران نیز تبلور عینی این تلاش ها بودند.

ایجاد خانه کارگر توسط کارگران در بسیاری از شهرها، جهت هدایت مبارزات کارگران بیکار، در عین حال تبدیل به کانونی برای تجمع و هماهنگی فعالین شورا های کارگری شده بود.

همان گونه که از مطالب فوق استنباط می شود طبقه کارگرایران در ادامه مبارزه تعرضی خویش بر علیه بورژوازی و دولت سرمایه داری، در سطح معینی از رشد آگاهی طبقاتی اش، جنبش شورایی خویش را قبل و بعد از قیام بهمن 57 براه انداخت و در این راستا شورا های خود را ایجاد کرد و در جهت متحد و سراسری کردن آنها نیز تلاش نمود که بطور قابل ملاحظه در این اقدام نیز موفق بود. این را نیز باید بگویم که بر خلاف روایت نادرست و مکتبی رفرمیسم راست و چپ از جنبش شورایی و تشکیلات شورا بعنوان "ارگان قیام"، در زمینه سازماندهی جنبش



شورایی نه تنها توده کارگر بلکه اکثر فعالین شورایی نیز چنین ذهنیت مکتبی و غیر واقعی از جنبش و ایجاد شوراها نداشتند.

باین ترتیب کارگران شورا های خود را سازمان دادند بدون اینکه هیچ درک روشنی از استراتژی و افقی که باید فرا روی این شوراها قرار بگیرد، داشتند باشند. شورا هایی که از درون مبارزات ضد سرمایه داری کارگران فرا روییده بود. شورا هایی که در بطن شرایط اجتماعی و تاریخی معین ، ایجاد شده بود. یعنی در اوضاع و احوالی که هنوز جو انقلابی ناشی از خیزش سراسری کارگران در جامعه برقرار بود و نتیجتاً بورژوازی ناتوان از سرکوب کامل جنبش کارگری بود.

این افق و استراتژی غایب از جنبش شورایی، افق لغو کار مزدی بعنوان بنیاد و شالوده رابطه اجتماعی سرمایه بود. به همین علت شوراها کارگری آنزمان فاقد پلاتفرم و منشوری ضد سرمایه داری بطور جامع و منسجم بودند، منشور پایه ایی که بند بند آن تعیین کننده و بیانگر برنامه مبارزه و راه کارهای این شورا ها، متناسب با توازن قوای طبقاتی در هر دوره، در جهت پیش برد جنبش کارگری بسوی استراتژی لغو کار مزدی باشد.

سوی شوراها صنعت نفت که از بحث گزارش گونه دو حوزه تولیدی آن در این نوشته، می شود به فقدان چنین پلاتفرمی پی برد، در این رابطه می توان از شورای متحده غرب تهران، یعنی بزرگ ترین تشکل شورایی این دوره طبقه کارگر نیز نام برد.

این شورا همان طور که در فوق آمده در سال 58 با مشارکت و اتحاد 13 کارخانه غرب تهران در میان استقبال پرشور 30 هزار کارگر این کارخانه ها و واحد ها تشکیل گردید. در فقدان افق لغو کار مزدی، منشور مطالبات این شورا در مهم ترین بند ها از ملی شدن کارخانه ها، حضور شورای کارگران در مدیریت کارخانه، 40 ساعت کار در هفته، طرح طبقه بندی مشاغل، تهیه قانون کار با شرکت نمایندگان کارگران، دریافت سود ویژه و افزایش دست مزد ها، فرا تر نمی رفت. واضع است که بند هایی از این منشور مانند ملی شدن کارخانه ها هیچ ربطی به طبقه کارگر ندارد. این نوع راه کارها ، مکانیزم های بورژوازی در تقابل با مبارزات کارگران در شرایط خاص می باشد. سایر بند های منشور نیز برای چنین شورایی که فرا روییده از یک اجتماع 30 هزار نفری کارگران متعرض بود، آنهم در شرایطی که در بالا شرح داده ام، در عین جنبه مطالباتی داشتن، بسیار نازل و غیر تعرضی و حتی شکست طلبانه بود ند.

علاوه بر موضع گیری های راست بعضی از شورا های منطقه ای در قبال رژیم اسلامی سرمایه مانند صدور اعلامیه های حمایتی در ارتباط با تسخیر سفارت امریکا توسط دانشجویان خط امام و کشاندن کارگران برای تظاهرات حمایتی در مقابل سفارت امریکا از جانب اتحادیه شورا های سازمان گسترش، شورای متحده غرب تهران و کانون شورا های شرق تهران، اتخاذ چنین سطحی از انتظارات و افق مبارزه که در بالا شرح داده ام ، بطور بسیار آشکار و روشن از بن بستی بسیار سخت در جنبش کارگری حکایت می کرد. برای بررسی علل و زمینه های این بن بست عظیم که بعنوان یکی از فعالین جنبش شورایی آنزمان در حوزه کاری ام، می

توانم بگویم نقشی موثر در تضعیف و شکست جنبش شورایی و شورا های کارگری داشت، باید به بررسی وضعیت جنبش کارگری در روزهای قبل و بعد از قیام بهمن 57 پرداخت.

وضعیت جنبش کارگری در روزهای پر تب و تاب قبل و بعد از قیام بهمن 57

بعد از سقوط رژیم شاه و جایگزینی آن توسط رژیم اسلامی، بعلت ضدیت دولت جدید سرمایه علیه کارگران، ماهیت ضد کارگری تمامیت رژیم، از جناح ارتجاعی لیبرال گرفته تا شبه فاشیسم پان اسلامیستی، برای جنبش کارگری آشکار و روشن گردید. انقلاب با پیروزی بورژوازی ضد انقلابی ملیس به جامه انقلاب و شکست عامل اصلی انقلاب یعنی طبقه کارگر، انقلابی مغلوب شد.

جنبش کارگری در روزهای پیش و پس از قیام بهمن 57 یکی از آشفته ترین دوره های حیات تاریخی، طبقاتی خود را از لحاظ نظری سیاسی می گذراند. تأثیر مخرب افق پردازی ها و راه کار های سوسیالیسم روسی و چپ سوسیال خلقی بر این جنبش طی سال های طولانی، از یک طرف در تداوم گذشته اردوگاهی، باعث رو آوردن مجدد تعداد زیادی از عناصر موثر و با تجربه و شماری از کارگران قدیمی و با نفوذ درون طبقه، به راه بردها و راه کارهای روز حزب توده بود، حزبی که بطور سیاسی و تشکیلاتی پشت ضد امپریالیسم خمینی! صف کشیده بود. از طرف دیگر شمار زیادی از فعالین کارگری که با درس آموزی از گذشته سیاسی خود در دنباله روی از خط مشی حزب توده، راه خود را بظاهر از آن حزب جدا ساخته بودند، به محصول ناقص اما تازه نفس همان جریان یعنی اکثریت فدایی آویزان شدند.

البته مشکل اساسی جنبش کارگری صرفاً اینها نبود. جنبش طبقه امان گرفتار معضلات اساسی دیگری نیز بود که عبارت بودند از: نداشتن هیچ افق و دورنمای روشن طبقاتی در مقابل طرح های بورژوازی، نداشتن هیچ راه حل شفاف در برابر راه حل های طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری و بطور کلی عدم حضور مستقل در جریانات اجتماعی آن روزها، بعنوان یکی از دو طبقه اصلی جامعه در مقابل طبقه دیگر یعنی طبقه مسلط سرمایه دار.

این گونه بود وضعیت جنبش کارگری در روزهای پر تب و تاب قیام بهمن 57، سرگردان و منتشت. در نتیجه این وضعیت تعداد زیادی از فعالین کارگری در سراسر کشور به طرف نیروهای چپ مخالف رژیم اسلامی کشیده شدند. با وجودی که این فعالین معلم، کارگر پرستار و بهیار بیمارستان ها، توده جوانان دانش آموز و دانشجوی درون خانواده های کارگری و گروه های دیگر ابواب جمعی طبقه کارگر بودند، از جانب این جریانات چپ، کارگر به حساب نمی آمدند و به جرم اینکه کارگر مولد نیستند، داغ تعلق به طبقه متوسط بر پیشانی اشان توسط این جریانات چپ غیر کارگری و غیر مارکسی زده می شد و بر اساس این تلقی نادرست و غیر واقعی اشان از مقوله کارگر، این توده عظیم کارگر غیر مولد و ابواب جمعی کارگران را، بعنوان نیروی ذخیره انقلاب دمکراتیک خلق، در سازمان های دمکراتیک چپ سوسیال خلقی اشان تا آنجا که می توانستند سازمان دهی می کردند.

باین ترتیب بخش موثری از فعالان کارگر کمونیست مطابق تحلیل ناسیونال چپ خلقی مدعی کمونیسم، بجای نیروی جنبش ضد سرمایه داری طبقه خود بودن، تبدیل به ارتش دموکراسی طلبی خلقی می شدند و در همین راستا بخش عمده فعالیت عملی آنان، تبلیغ نام و نشان گروه ها و سازمان های سوسیال خلقی متبوعشان بر در و دیوار شهرها و روستا ها بود و یا صرف پخش اعلامیه های آنها در افشای این یا آن جناح رژیم سرمایه داری، می گردید. همچنین حول شعار انتقال مالکیت خصوصی سرمایه های انحصاری بزرگ به دولت اسلامی سرمایه داری تبلیغ می کردند و یا در باره ضرورت جمهوری دموکراتیک خلق برای مردم سخن رانی راه می انداختند و در سازمان های دموکراتیک محل کار و زندگی آنان، توده ها را به حمایت از سازمانشان ترغیب می نمودند و...

این بود سرنوشت سیاسی بخش وسیعی از نیرو های پیش رو و فعال جنبش کارگری که بامید گرفتن رهنمود از تشکل های کمونیستی آن زمان، به سوی این گروه ها و سازمان ها روی آورده بودند، انفصال کامل از نقش خویش به مثابه نیروی سازمان ده مبارزات ضد سرمایه داری طبقه آنان، و چه سرنوشت سیاسی غم انگیزی! و بدین سان بود که در روز های آماده شدن بورژوازی برای قلع و قمع سراسری جنبش کارگری با استفاده از تمامی امکانات و توان اجتماعی و کلیه اهرم های قدرت دولتی، پیش روان و فعالان سیاسی عملی طبقه کارگر یا همراه حزب توده و اکثریت در جبهه ارتجاع ضد کارگری بورژوازی علیه طبقه خود مستقر بودند و یا در دام دموکراسی طلبی خلقی افتادند و به موضع گیری علیه این یا آن جناح رژیم اسلامی سرمایه پرداختند و از سازمان دادن جنبش ضد سرمایه داری توده های کارگر هرچه بیشتر فاصله گرفتند.

در کنار همه این مولفه ها، ضرورت سازمان دهی مبارزات ضد سرمایه داری توده کارگران در مراکز بزرگ و متوسط صنعتی، تعداد نسبتاً زیادی از فعالین سیاسی و چپ جنبش کارگری را با خود درگیر کرده بود. جنبش بیکاری نیز عرصه دیگری از تقابل توده فروشنده نیروی کار با سرمایه داران و دولت سرمایه داری در آن دوره بود. اما این قلمروها نیز از تاثیر مخرب مولفه های شرح داده شده در این بخش از نوشته، برکنار نبودند، یعنی سردرگمی عمیق، بی راه حلی و بی افقی بر همه راهکارها و راه بردهای سازمان دادن مبارزات ضد سرمایه داری توده کارگران در این قلمروها نیز سیطره داشت.

بنا به ضرورت سازمان دهی مبارزات ضد سرمایه داری کارگران در صنایع بزرگ و متوسط بود، که جنبش شورایی در روزهای قبل از وقوع قیام بهمن 57 و ماه های پس از آن، در این صنایع براه افتاد، که تلاش گسترده فعالین کارگری در راستای متشکل کردن کارگران این مراکز تولیدی را در شوراها به همراه داشت. اما این تلاش ها از یک سو تحت تاثیر فرقه گرایی نیروهای رنگارنگ چپ ناسیونالیستی و سوسیال خلقی، سخت آسیب پذیر و متشتت بودند و از سوی دیگر هیچ شباهت و سنخیتی با ملزومات تدارک، تجهیز و سازماندهی جنبش ضد سرمایه داری در شرایط آن زمان را نداشتند. شوراهایی که از دل کمیته های اعتصاب و یا تلاش فعالین کارگری بر اساس توافق و همراهی توده های کارگر در مجامع عمومی آنان برپا

شد، با وجودیکه در مواردی تا تسخیر کارخانه و بدست گرفتن اداره کار و تولید پیش رفتند و به اقداماتی مانند شورا‌های پالایشگاه آبادان و شیمیایی رازی مبادرت کردند، اما این اقدامات در هیچ موردی از حد یک تلاش عقیدتی، فرقه ای، بی هدف، بدون برنامه و کاملاً مقطعی و محلی فرا تر نرفت.

در کنار موافقت گروه ها و سازمان های چپ مخالف رژیم اسلامی با شورا ها که نه از منظر ضد سرمایه داری بلکه از زاویه مقابله و مخالفتشان با این رژیم بود، رهبران عملی و فعالین جنبش شورایی نیز بعلت فقدان نگاه شفاف کمونیستی به جنبش جاری توده های طبقه خویش، این مرحله از مبارزه طبقاتی را مرحله متشکل شدن شورایی سراسری طبقه کارگر علیه اساس کار مزدی نمی دیدند و به هیچ وجه از چنین منظر اجتماعی و طبقاتی به ضرورت ایجاد شوراها و استراتژی یا دورنمای مبارزه طبقاتی نگاه نمی کردند. به همین دلیل تشکیل شوراها بعنوان سازمان توده ای مبارزه ضد سرمایه داری کارگران در جهت لغو کار مزدی در دستور این فعالین چپ و کمونیست جنبش کارگری قرار نگرفت و در همین راستا اتحاد شوراها در جهت ایجاد تشکیلات سراسری ضد سرمایه داری طبقه کارگر اولویت پیدا نکرد، جز در پاره ای موارد آنهم با مطالبات و انتظاراتی بسیار نازل. همچنین شوراها بعنوان ظرف اعمال قدرت کل طبقه کارگر برای تحمیل حد اکثر مطالبات ضد کاپیتالیستی توده کارگران بر سرمایه داران و دولت سرمایه داری بکار گرفته نشدند.

از آنجاییکه جنبش شورایی کارگران ایران در شرایط روزهای قبل و بعد از قیام بهمن، علیرغم کلیه ضعف ها و کمبود های اساسی، مانند هر جنبش شورایی کارگری دیگر در جهان، تبلور عینی گرایش ضد سرمایه داری توده کارگران بود، لذا جز بمتابه ظرف جنبش اجتماعی ضد کار مزدی طبقه کارگر نمی توانست عملکردی در جهت منافع تاریخی طبقاتی کارگران در آن مقطع داشته باشد. بنابراین می بایست به ظرف سراسری مبارزات تعرضی و مقاومت کارگران ایران در تمامی عرصه ها تبدیل می شد و با طرح یک منشور حقوق پایه ای ضد سرمایه داری در مقابل بورژوازی، در جهت ایجاد پیوند و اتحاد بین کارگران نفت، ذوب آهن، آب و برق، راه و ساختمان، معلمان، پرستاران، رانندگان و ... حول این منشور ضد کاپیتالیستی، تلاش می ورزید و همچنین می بایست با درک هم پیوندی میان اعتراض ضد سرمایه داری طبقه کارگر در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی، عرصه هایی مانند جنبش زنان، مبارزه علیه کار کودک، علیه آلودگی محیط زیست، مبارزه علیه اختناق و تعرضات وحشیانه رژیم اسلامی به آزادی های سیاسی، مبارزه علیه فقر، بی مسکنی، فحشا و ... ، سعی می کرد تا همه این جنبش هارا حول محور جنگ سراسری علیه کار مزدی سازمان داده و جلو ببرد. مثال های موردی در این زمینه بفرار زیر هستند:

در آن دوران شوراها می توانستند بخش وسیعی از توده های کارگر فاقد مسکن را علیه بی مسکنی شهروندان در یک جنبش مسکن رایگان سازماندهی کنند و با نیروی این جنبش متحد طبقاتی، صدها هزار واحد مسکونی را از مالکیت سرمایه داران و دولت سرمایه داری خارج نموده، بین کارگران بویژه کارگران بی مسکن توزیع کنند.

مبارزه برای خارج نمودن بهداشت، ایاب و ذهاب، آموزش، مهد کودک و مراقبت از سالخوردگان از رابطه پولی یعنی رایگان نمودن آنها بعنوان حق مسلم کارگران و شهروندان، عرصه های مبارزاتی دیگری در مقابل شوراهای کارگری بودند. مصدوره کارخانه ها و مراکز تولید از دست سرمایه داران و برنامه ریزی کار و تولید توسط شوراها و همین طور اشغال مراکز خرید و فروش و تغییر آنها به مراکز توزیع رایگان مایحتاج عمومی شهروندان، که امکان این اقدامات در شرایط آن زمان مهیا بود، می توانست از مهمترین عرصه های مبارزاتی جنبش شورایی باشد. شوراها می توانستند و می بایست به این اقدامات در جهت سمت و سوی دادن ضد سرمایه داری هرچه بیشتر کارگران در جبهه مبارزه همیشگی کار با سرمایه، مبادرت می کردند، اما شوراهای کارگری قادر به ایفای این رسالت تاریخی طبقاتی خود نشدند و بدین سان جنبش کارگری با عدم گشایش چنین جبهه ضد کار مزدی، در سرانجام از دست دادن پتانسیل و قدرت پیکار خود فرو غلتید و بتدریج زمینه های شکست آن فراهم گردید و پیش از آنکه فرصتی یابد تا به باز نگری و نقد نظری عملی کمبودها و ضعف های اساسی جنبش خود بپردازد، مورد تهاجم وحشیانه و فاشیستی رژیم اسلامی سرمایه قرار گرفت و بشدت سرکوب شد. تاکید بر این نکته مهم است که سرنوشته اینگونه که جنبش کارگری در آن زمان بدان دچار شد یعنی ضعف، فترت، سردرگمی و درماندگی، آنهم در شرایطی که بورژوازی و رژیم جدید اسلامی اش هنوز از آمادگی و تدارک کافی برای سرکوب همه جانبه آن برخوردار نبود، عمدتاً حاصل سیطره و نفوذ سالیان طولانی افق پردازی ها و راهکارهایی بود که جنبش کارگری ایران را بعنوان بخشی از جنبش کارگری جهان، از مبارزه مستقل طبقاتی اش در مقابل سرمایه داری مانع شده بود. آری تمام اعمال و محتوای فکری و ذهنی فعالین جنبش کارگری از جمله خود من و نیروهای چپ مدعی طرفدار طبقه کارگر را مسایل و موضوعاتی تشکیل میداد که هیچ گونه ربطی به متشکل نمودن شورایی جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر نداشتند، به این صورت که مشغله سیاسی این فعالین و نیروها بیشتر درگیری های درونی طبقه بورژوازی، دموکراسی طلبی خلقی، مرحله بندی انقلاب، به انقلاب بورژوا دموکراتیک و سوسیالیستی، یا صف بندی انقلاب و ضد انقلاب در سازماندهی جنبش دموکراتیک توده ها و... بود. مشغله های سیاسی اساساً غیر کارگری و حتی در نهایت ضد کارگری که بسان موانعی عظیم بر سر سازمان دادن جنبش ضد سرمایه داری کارگران با افق لغو کار مزدی بود. آموزش از تجربه شکست جنبش کارگری در انقلاب 57

می گویند گذشته چراغ راه آینده است، هر چند که از این آموزه مهم بندرت توسط فعالین کارگری و عناصر و جریانات چپ مدعی تعلق به جنبش کارگری، استفاده شده است. و طنز تلخ تاریخ اینجاست که بدفعات شاهد تکرار اشتباهات و انحرافات نظری عملی گذشته در جنبش کارگری جهان و ایران بوسیله فعالین این جنبش بوده ایم و متأسفانه هنوز هم هستیم.

اگر سیر حوادث جنبش کارگری سالهای انقلاب 57 را، با نگاه یک کارگر کمونیست مورد کندوکاو و بررسی قرار دهیم، می توانیم درس های شکست جنبش کارگری سالهای مورد بحث را که بطور خیلی خلاصه در زیر آمده، کسب کنیم.

1- از بدو تکوین و استقرار شیوه تولید سرمایه داری، بر اساس آشتی ناپذیری تضاد دو طبقه اصلی این نظام یعنی طبقه کارگر و طبقه بورژوازی، موضوع ضروری و مسله ی اساسی طبقه کارگر پیوسته رشد، گسترش و استحکام جنبش طبقاتی خود علیه سرمایه داری در هر مرحله زمانی و هر سطح از مبارزه طبقاتی بوده و می باشد و واضح است که سطح مبارزات کارگران نیز همیشه بستگی به شرایط اجتماعی و آرایش قوای طبقاتی آنان داشته و دارد و به همین دلیل موضوع پیکار طبقه کارگر در شرایط مختلف اجتماعی و چگونگی آرایش قوای طبقاتی کارگران، میتواند از سطح مبارزه برای مطالبات نازل تا تدارک برای سرنگونی رژیم سیاسی سرمایه را در بر گیرد. اما آنچه در این اشکال گوناگون و سطوح مختلف مبارزاتی اساسی می باشد، رشد، استحکام و شفافیت مضمون ضد کاپیتالیستی این مبارزات است که این امر مهم نیز مطلقاً به درجه آگاهی طبقاتی کارگران بستگی دارد، یعنی آگاهی به ژرفای استثمار شونگی و بی حقوقی، آگاهی به ریشه یابی این ستم کشی و بی حقوقی در ماهیت سرمایه.

چنین آگاهی یا بطور کلی شناخت دقیق از واقعیتی که کارگر در آن زندگی می کند، نمی تواند مابه ازای عملی جز این داشته باشد که نیروی محرک او برای تغییر همین واقعیت گردد. کمونیسم در واقع همین آگاهی و شناخت ناشی از نقد رادیکال کارگری عینیت رابطه اجتماعی سرمایه برای تغییر بنیادی آن می باشد و کمونیست ها موجوداتی از ”سرسخت ویژه نیستند“، آنان کارگرانی هستند که به این آگاهی جهت تغییر واقعیت و عینیت موجود پیش تر از توده های طبقه خود دست یافته اند.

جنبش کارگری در غیاب کمونیسم و کمونیست ها به مفهوم فشرده فوق الذکر، و بدون کاربرد همیشگی این شناخت در استحکام و نیرومند کردن مبارزه طبقاتی اش، بسیار آسیب پذیر است. اگر جنبش کارگری چنین رویکردی نظری عملی نداشته باشد که می تواند به دلایل مختلفی باشد، هنگام وقوع بحران و بوجود آمدن شرایط انقلابی در جامعه، از هیچ آمادگی و تدارکی برای عرض اندام و پیکار با صف مستقل طبقاتی اش با نظام سرمایه داری، برخوردار نخواهد بود. اما در صورت اتخاذ چنان رویکردی، جنبشی با آگاهی و صف آرای مستقل طبقاتی می گردد که مبارزه علیه استثمار و بی حقوقی سرمایه داری را به پیش خواهد برد و متناسب با آرایش قوای موجودش و توازن قوا در جامعه، خواسته ها و مطالبات برحقش را به بورژوازی تحمیل خواهد نمود.

همانطور که در اوایل همین نوشته آمده، جنبش کارگری ایران در نیمه نخست دهه 50 تقریباً بطور مستمر درگیر مبارزه با بورژوازی بود، اما از لحاظ ظرفیت ضد سرمایه داری و کمونیستی در وضعی بسیار نامطلوب و ضعیف قرار داشت. پس اولین و اساسی ترین درسی که کارگران و بویژه فعالین کمونیست کارگری باید از شکست جنبش طبقه خود در انقلاب 57 بیاموزند، ضرورت و تعیین کننده بودن تقویت هر چه بیشتر کمونیسم و ظرفیت مبارزه ضد سرمایه داری این جنبش می باشد.

2- رشد و نمود ظرفیت ضد سرمایه داری جنبش کارگری در گروه متشکل شدن این جنبش حول مطالبات پایه ای ضد سرمایه داری در هر دوره است. تلقی و نگرش کمونیست ها و فعالین جنبش کارگری تا کنون این بوده که امکان متشکل شدن طبقه کارگر در یک جنبش ضد سرمایه داری وجود ندارد و این رسالت نخبگان درون جنبش کارگری و روشنفکران یا بعبارت دیگر کمونیست های مکتبی بیرون از این جنبش است که خارج از قلمرو پیکار جاری طبقاتی کارگران، در تشکیلاتی موسوم به حزب کمونیست، حزب طبقه کارگر و یا...، این مبارزه ضد سرمایه داری را به پیش ببرند و کارگران براساس قابلیت و صلاحیتشان که محدود به مبارزه برای مطالبات اقتصادی و رفاهی از قبیل افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار... در چهارچوب نظام سرمایه داری میشود، در سندیکا ها و اتحادیه هایشان تلاش و فعالیت کنند تا انزمان که بحرانی فراگیر و یا شرایط انقلابی بروز کند و این طبقه کارگر متشکل در سندیکاها و اتحادیه ها بمثابة سکوی پرش این احزاب به راس هرم قدرت سیاسی، نقش نهایی خویش را ایفا نماید تا بعد از بقدرت رسیدن این احزاب، آنها البته به نمایندگی سیاسی از طرف پرولتاریا، در بهترین حالت مانند تجربه شوروی سابق، چین، کوبا، کره شمالی و ... با دولتی کردن کل سرمایه اجتماعی و حفظ رابطه خرید و فروش نیروی کار و لذا کار مزدی، سرمایه داری دولتی را سوسیالیسم نامیده و بنام دیکتاتوری پرولتاریا در جهت حفظ این نظام سرمایه داری انحصاری دولتی، هرگونه اعتراض همین پرولتاریای تحت شدیدترین استثمار و بی حقوقی را تحت عنوان ضد انقلاب بورژوایی، سرکوب و خفه سازند.

این تفکر که ریشه در سوسیال دمکراسی و کمونیسم بورژوایی روسی دارد، ضربه و لطمه بسیار سنگین به جنبش کارگری امان تا حد به قهقرا بردن آن وارد ساخته است، بطوریکه ناکامی و شکست تلاش برای سازمان یابی ضد سرمایه داری جنبش کارگری، در کنار تهاجم وحشیانه و سرکوب همیشگی بورژوازی، بعلت تسلط این نگرش بر جنبش طبقه امان بوده است.

گفنیم که کمونیسم نقد آگاه، طبقاتی و رادیکال طبقه کارگر به عینیت سرمایه داری، و بکار گیری این نقد بعنوان مضمون مبارزه کارگران علیه اساس کار مزدی است. بنابراین کمونیسم جنبش خود جوش در درون طبقه کارگر و بطور قانون مند تاریخاً متعلق به آن می باشد. این جنبش است که بر بستر مبارزه مستمر طبقاتی کارگران، باید آگاه تر، متشکل تر و نیرومند تر گردد. لذا دومین درس اساسی شکست جنبش کارگری در انقلاب 57، خودداری و اجتناب اکید از هرگونه حزب و گروه سازی خارج از عرصه مبارزه ضد سرمایه داری طبقه کارگر و معطوف ساختن تمامی اشکال فعالیت مبارزاتی امان به سازمان یابی سراسری اعتراض و پیکار ضد کار مزدی کارگران می باشد.

شاید گفتن این موضوع توضیح و اوضحات باشد که امر متشکل شدن بطور کلی و متشکل شدن جنبش ضد سرمایه داری بطور خاص برای کارگران در هر جغرافیای سیاسی بویژه در جامعه ای مانند ایران امری بسیار دشوار و آماج وحشیانه ترین و جنایتکارانه ترین حملات و سرکوب بورژوازی می باشد. اما با وجود این استبداد و دیکتاتوری ها و عربان بورژوازی، ما کارگران نمیتوانیم و نباید از تلاش پیگیر

برای سازمان یابی سراسری ضد کار مزدی و برای لغو کار مزدی، با اتکا به نیروی طبقه امان دست برداریم، زیرا تاریخ جنبش کارگری جهان ثابت کرده است که اقتدار و قدرت سرمایه داری مطلق نیست و هرچند دیکتاتوری و توحش بورژوازی بر بسیاری از راه کارها و جنبه های کار عملی متناظر با طی این روند تاثیر مخرب و کند کننده می گذارد اما قادر به نفی نفس امکان پذیری آن نمی باشد.

3- تلقی نادرست و غلط کارگران از واقعیت ساختار اجتماعی و قلمرو های شغلی و اجتماعی متفاوت بخش های دیگر طبقه خویش، باعث شده است که مثلا هزاران معلم مبارز کمونیست در مراکز آموزشی جامعه، تحت تاثیر این تلقی غلط خود را متعلق به طبقه متوسط! بپندارند و متقابلاً توده ملیونی کارگران عرصه های دیگر نیز به آنان به عنوان آحاد طبقه متوسط! بنگرند. این نگرش در مورد کارگران بخش های دارو و درمان، پرستاران و برخی حوزه های دیگر شغلی و اجتماعی مصداق داشته و دارد. بدیعی است که این نوع نگرش و تلقی باعث تجزیه و از هم پاشیدگی طبقه کارگر می گردد که در انقلاب 57 یکی از مولفه های موثر شکست جنبش طبقه کارگر بود. بنابراین سومین درس مهم از شکست جنبش طبقاتی امان در مقطع انقلاب 57، تلاش و فعالیت پیگیر برای متحد و یک پارچه کردن همه این بخش های مولد و غیر مولد طبقه کارگر در یک جنبش سراسری ضد سرمایه داری می باشد.

4 - جنبش کارگری ایران از آغاز پیدایش و تکوین بطور کلی و درپروسه کوتاه انقلاب 57 بطور خاص تحت تاثیر و نفوذ وسیع و عمیق خط مشی ها، سیاست های و افق پردازی های بورژوا فرمیستی چپ خلقی ناسیونالیستی و سوسیال بورژوایی بوده است. آنچه که در این رابطه در مقطع انقلاب در فاصله سالهای 57 تا 59 شاهدش بودیم، عملکرد این خط مشی ها و سیاست گذاری ها در منحرف کردن جنبش کارگری از مسیر مبارزه ضد سرمایه داری، تجزیه جنبش کارگری و در این راستا محروم کردن طبقه کارگر از نیرو و قدرت طبقاتی بخش عظیمی از هم زنجیرانش در حوزه های دیگر فروش نیروی کار، دامن زدن توهنات بورژوایی در جنبش کارگری و ... بود که تمامی این مولفه ها موجب ضعف و آسیب پذیری جنبش کارگری گردید که این امر نیز بنوبه خود زمینه ساز شکست و تسلیم سریع و تقریباً بدون مقاومت این جنبش در برابر تهاجمات و سرکوب فاشیستی رژیم اسلامی سرمایه گردید.

همه این گرایشات که در ماهیت بورژوایی و بیربط بودن به جنبش ضد کارمزدی طبقه کارگر با هم مشترکند، اکنون نیز تحت لوای چپ، سوسیالیسم و کمونیسم، با ادعای طرفداری از طبقه کارگر در سکت های چند نفره حزبی یا گروهی ویا منفرد، به فعالیت های گذشته خود ادامه می دهند. لذا چهارمین درس اساسی از شکست جنبش طبقه کارگر در انقلاب 57 ، درک ضرورت نقد مستمر مارکسی، کارگری و کمونیستی خط مشی، راه حل ها و افق پردازی های سکتاریستی و سندیکالیستی این گرایشات ماهیتاً بورژوا فرمیستی بر بستر مبارزه عملی ضد سرمایه داری طبقه امان است.

5- بی حقوقی زنان، بی مسکنی، بیکاری، بی بهداشی، کار کودک، آلودگی محیط زیست، دیکتاتوری و خفقان و فقدان آزادی های سیاسی اجتماعی و... در جامعه



سرمایه داری، همه و همه بعنوان اشکال گوناگون مظلالم، ستم کشی و بی حقوقی هایی که به طبقه کارگر و ابواب جمعی آن در جامعه کنونی تحمیل شده اند، ریشه در نظام بشر ستیز سرمایه داری دارند، به همین دلیل روشن جنبش های موجود علیه آنها مانند جنبش زنان، جنبش علیه کار کودک، جنبش علیه بی مسکنی و ...، عرصه هایی از جبهه مبارزه سراسری طبقه کارگر علیه کار مزدی می باشند. بنابراین پنجمین درس از شکست جنبش کارگری در انقلاب 57 درک ضرورت پیش برد مبارزه در این عرصه ها با مضمون اعتراض ضد سرمایه داری طبقه کارگر است. زیرا یکی از عوامل موثر شکست جنبش طبقه امان در آن دوران تفکیک این عرصه های گوناگون مبارزه از محور واقعی پیکار ضد سرمایه داری کارگران بود. یک مثال موردی در این باره در جوامع سرمایه داری تحت حاکمیت رژیم های دیکتاتوری پلیسی مانند ایران، تقدم قایل شدن برای مبارزه و حتی انقلاب! جهت کسب دموکراسی و آزادی های سیاسی می باشد. تا بعد از فراهم شدن شرایط دموکراتیک و به این اعتبار رسمیت یافتن حق تشکل و حزب، به متشکل و متحزب کردن کارگران برای مبارزه با سرمایه داری پرداخت!!

6- تشدید اختلافات درونی دولت های سرمایه داری بر بستر بحران عمیق اقتصادی و اوج گیری تعرضی اعتراضات سراسری توده های کارگران، شرایطی را بوجود می آورد که موضوع تسخیر قدرت سیاسی برای کمونیست ها و فعالین کارگری عمده می گردد. هیچ تردیدی نیست که طبقه کارگر باید از هر فرصتی برای درهم شکستن و سرنگونی ماشین دولتی بورژوازی استفاده کند. اما اگر این امر یعنی سرنگونی دولت بورژوازی توسط طبقه کارگراز درون جنبش ضد کار مزدی با افق لغو کار مزدی وبا نیروی این جنبش نباشد، نتیجه همان خواهد بود که در انقلاب 57 با سرنگونی دولت سرمایه داری شاه توسط توده کارگران، شاهد آن بودیم. پس ششمین درس اساسی شکست جنبش طبقه کارگر در انقلاب 57، فعالیت عملی و تلاش پیگیر و مستمر در بطن مبارزه طبقه کارگر برای سازمان دادن شورایی جنبش ضد کار مزدی طبقه امان با افق لغو کار مزدی در هر زمان و هر شرایطی می باشد.

2006/10/23

## سندیکالیسم و جنبش اتحادیه‌گرایی در بن‌بست: یک بررسی موردی

جنبش سندیکایی و اتحادیه‌ای به مفهوم امروزی و به عنوان ظرف‌گرایش رفرمیستی درون جنبش طبقه‌ی کارگر، تاریخاً در کشورهای اروپای غربی و شمالی، به دنبال و بعد از شکل‌گیری و عملکرد اجتماعات اولیه‌ی کارگری به وجود آمد و بسته به شرایط اقتصادی و اجتماعی جوامع دیگر و سطح رشد جنبش کارگری‌شان، با فاصله‌های زمانی متفاوت به آن کشورها نیز گسترش یافت.

ایده‌ی ایجاد اجتماعات اولیه‌ی کارگری در کشورهای اروپا، به عنوان پیشرفته‌ترین جوامع سرمایه‌داری صنعتی جهان، بر اساس درک ضرورت اتحاد و تشکل از جانب کارگران برای کسب حقوق اقتصادی و رفاهی خود بنا شده بود.

در قرن هجدهم در انگلستان، اولین جمعیت‌های کارگری حول صندوق‌های کمک‌مالی و کمیته‌های اعتصاب و انجمن‌ها و باشگاه‌های غیر قانونی؛ در آغاز قرن نوزدهم، مجامع کارگری فرانسه در اشکال گروه‌های مقاومت و تعاونی‌ها؛ و همچنین در پایان نیمه‌ی اول قرن بیستم، انجمن‌های فرهنگی کارگری در آلمان و تشکیل مجامع اولیه‌ی کارگری در سوئد و کشورهای دیگر؛ همگی اقدامات عملی معینی توسط کارگران بودند، که به منظور تامین اتحاد طبقاتی و تدارک مبارزه‌ای متشکل علیه کارفرمایان و سرمایه‌داران در جهت احقاق مطالبات بر حق اقتصادی و رفاهی‌شان شکل گرفتند.

علی‌رغم سرکوب این اجتماعات و مجامع توسط کارفرمایان و عوامل آنان، به طور عموم و در اکثر کشورها، اما کارگران برای بهبود شرایط کار و زندگی و لزوم حق تشکل به مبارزه‌ی خویش ادامه دادند. تا آن زمان، هنوز خبری از اتحادیه یا جنبش اتحادیه‌ای به مفهوم کنونی آن نبود. اتحادیه در سیر اشکال فوق‌الذکر مبارزات کارگری، به مثابه نوعی توافق میان کارگران و سرمایه‌داران، برای حل و فصل مبارزات اجتناب‌ناپذیر طبقاتی به وجود آمد. به این ترتیب، اساس جنبش اتحادیه‌ای از همان آغاز شکل‌گیری آن، بر پذیرش مناسبات کار مزدی و تمکین به رابطه‌ی استثمار سرمایه‌داری از جانب کارگر قرار گرفت. تاریخ جنبش اتحادیه‌ای، به طور عینی و واقعی، روند ستیز و توافق کارگران با کارفرمایان بر سر سطح زندگی و معیشت کارگر در چهارچوب مناسبات کار مزدی بوده است. بر این بنیان است، که اتحادیه به ظرف و شکل سازماندهی توده‌ای مناسب طبقه‌ی کارگر توسط‌گرایش رفرمیستی جنبش کارگری در تمام کشورهای سرمایه‌داری بدل شد.

در نقد اتحادیه و اتحادیه‌گرایی، گاه به طرز بی‌برجسته بر تمکین و التزام آن به قانونیت و اقدامات مسالمت‌آمیز تکیه می‌شود. اما تداعی جنبش اتحادیه‌ای به صرف تمکین و التزام به قانونیت و اقدامات مسالمت‌آمیز نادرست است، زیرا این جنبش در شرایط خاصی ممکن است خارج از چهارچوب قانونیت - و حتی به شیوه‌ای میلیتانت - نیز عمل کند. مشخصه‌ی اساسی و محوری سندیکالیسم و اتحادیه‌گرایی، نه تمکین

و التزام به قانونیت و اقدامات مسالمت آمیز، که ماهیت و مضمون و اهداف رفرمیستی آن است. اشغال کارخانه ها توسط اتحادیه ی پرونیستی آرژانتین برای تحمیل برخی مطالبات اقتصادی بر کارفرمایان در تابستان 1964، اشغال کارخانه ها توسط کارگران در ایتالیا بعد از جنگ جهانی اول، و موارد مشابه دیگری از این جنس، همگی مثال هایی برای اقدامات میلیتانت و خارج از قانونیت و اقدامات مسالمت آمیز جنبش اتحادیه ای هستند. حتی در دوره و شرایط خاص، در جغرافیای سیاسی کشوری مانند لهستان نیز اتحادیه سراسری کارگران ("اتحادیه ی همبستگی")، تا کسب قدرت سیاسی پیش رفت. در برزیل دوره ی اخیر هم، در مجموع شاهد وضعیت مشابهی هستیم.

جنبش اتحادیه ای ممکن است حتی شعار سوسیالیستی سر داده و مدعی ایجاد نظم شورایی و حاکمیت کارگری هم بشود، اما همانگونه که در سیر تکوین تاریخی این جنبش دیده ایم، هیچ یک از نمونه های آن در هیچ زمانی در عمل واقعی خود افقی فراتر از رفرمیسم و تعدیل برخی از بی حقوقی های بردگی مزدی را دنبال نکرده اند.

یکی از عملکردهای جنبش اتحادیه ای، چند تکه کردن کلیت جنبش طبقه کارگر به صنوف و رسته های مختلف و ایجاد مانع بر سر راه گسترده ترین اتحاد طبقاتی کارگران علیه سرمایه داری بوده است. جنبش اتحادیه ای، که آلترناتیو متضاد جنبش سوسیالیستی کارگران است، حتی در نوع "مستقل" خود نیز ماهیتا قادر به سازماندهی مبارزه ی طبقاتی کارگران به عنوان یک جنبش اجتماعی ضد سرمایه داری در جهت لغو کار مزدی نبوده و نیست. از همین رو و تنها به عنوان یک نمونه، خصلت نمای اتحادیه های موجود، مشخصا در اروپا و امریکا، ضد کمونیست بودن ساختاری و برنامه ای آنهاست، که فضای این جنبش را بر فعالیت کارگران کمونیست - آنجا که خواسته اند از این طریق کارگران را به مبارزه ی ضد سرمایه داری جلب کنند - به شدت تنگ کرده است.

جنبش اتحادیه ای و تشکیلات سندیکایی، بنا بر ماهیت سیاسی و طبقاتی خود، به مثابه ابزار بقای سلطه ی سرمایه داری بر کارگران عمل می کند. و در جوامع دموکراسی سرمایه داری، پایه ثابت تسلط احزاب سوسیال دموکرات و لیبرال چپ می باشد. جنبش اتحادیه ای و تشکیلات سندیکایی بر همین اساس، بخشی از ساختار مدنی جامعه ی سرمایه داری را تشکیل می دهند، که کارکرد اصلی آن، صرفا متقاعد کردن کارگران به قبول شرایط کار و زیست و موازین حقوقی نظام سرمایه داری و فعالیت در چهارچوب این نظام با رعایت سقف سود دهی و ملزومات بازتولید سرمایه داری است.

در بررسی کشورهایهایی که جنبش کارگری در آنها در تشکلات سندیکایی و اتحادیه ای محدود و محصور می باشد، می بینیم که در چند دهه ی اخیر، جنبش اتحادیه ای آن کاربرد اولیه در افزایش حقوق و سایر مطالبات اقتصادی و رفاهی کارگران را از دست داده است و بیش از پیش به فعالیت در جهت جلوگیری از حرکات حاد اعتراضی طبقه ی کارگر (با طرح بهانه هایی چون غیر قانونی و قابل تعقیب بودن فعالیت و اعتصاب خارج از چهارچوب اتحادیه ای)، سوق یافته است. این امر صرف

نظر از تبدیل شدن ساختاری جنبش اتحادیه ای به رکنی از ارکان نظام سرمایه داری، اساساً مربوط به شرایط بحران اقتصاد سرمایه داری، می باشد، که جهان سرمایه داری را در گرداب خود فرو برده است. بررسی این وضعیت بحرانی، که ویژگی آن نسبت به بحران های پیشین، مزمن و یا ساختاری بودن آن است و همچنین علل مادی بروز آن بحثی مستقل و جداگانه را می طلبد. در این جا فقط به این توضیح کوتاه و فشرده اکتفا می کنیم، که پروسه ی انباشت و خودگستری سرمایه، روندی ذاتا بحران زاست که بارها تجربه شده است. این شیوه ی تولید، با این خصلت بحران آفرین، وارد مرحله ای شده است که عامل اصلی ایجاد بحران، یعنی گرایش نزولی نرخ سود که به نوبه ی خود نتیجه ی افزایش بسیار زیاد ترکیب ارگانیک سرمایه در طول این چند دهه می باشد، هر چه بیشتر در پروسه ی بازتولید سرمایه ی جهانی عمل می کند، در حالی که مکانیسم ها و اهرم های درونی خنثی سازی فرآیند بروز بحران، بر خلاف گذشته که به وسیله ی آنها سرمایه خود را جهت آغاز یک دوره ی رونق جدید پالایش می داد، در حال حاضر کارایی و ظرفیت عملکرد خود را هر چه بیشتر از دست داده اند.

سیر تمرکز سرمایه و ادغام بزرگترین انحصارات صنعتی و مالی جهان در دهه های 80 و 90 قرن بیستم، شتاب زیادی داشته و این امر روند افزایش متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه ی اجتماعی بسیاری از کشور ها و در نتیجه سرمایه ی جهانی را شتابناک تر ساخته است. عدم توانایی نرخ سود در چنین شرایطی در انباشت و بازتولید سرمایه، با چنین نرخ بالایی از ترکیب ارگانیک، خود را در شکل بحران شیوه ی تولید سرمایه داری بروز می دهد.

در هر حال، تاکید نوشته ی حاضر بر این است که نظام سرمایه داری مدت هاست دچار بحران مزمن یا ساختاری است. بحرانی که در شرایط ضعف و فروماندگی جنبش ضد کار مزدی طبقه ی کارگر، به طور مستمر توسط طبقه ی بورژوازی و دولت های سرمایه داری بر شرایط کار و زندگی روزمره ی مردم کارگر سراسر جهان سرشکن می گردد و اتحادیه های کارگری نیز همه جا به مثابه بخشی از نهادهای مدنی اعمال نظم تولیدی و اجتماعی سرمایه داری بر کارگران، در تحمیل نمودن بار این بحران بر کارگران، نقشی فعال ایفا می کنند.

اگر به روند پس گرفتن دستاورد های مبارزات رفاهی کارگران در کشورهای موسوم به جامعه ی رفاه - مانند کشورهای اسکاندیناوی - طی چند سال اخیر توجه کنیم، بی تفاوتی اتحادیه های کارگری به وضعیت کار و معیشت کارگران و همکاری آنها با نظام حاکم در مانع شدن از حرکات اعتراضی کارگران و تلاش آنان برای بهبود وضعیت خود و یا جلوگیری از کاهش امکانات رفاهی و بدتر شدن شرایط زندگی خود را به روشنی متوجه می شویم.

این موقعیت فعلی جنبش اتحادیه ای در کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری، که در واقعیت امر تفاوتی ماهوی با بنیان های کارکرد آن در گذشته ی خود ندارد، بر متن بحران ساختاری سرمایه داری قابل توضیح است. بنیان جنبش اتحادیه ای، همانطور که پیش تر هم توضیح داده شد، بر پذیرش مناسبات کار مزدی و تمکین به رابطه ی استثمار سرمایه و تلاش برای تنظیم قراردادهای کار بین کارفرمایان و کارگران

در این چهارچوب معین استوار است. در این معنا، روشن است که به هنگام شرایط رونق سرمایه داری، جنبش اتحادیه ای تا آنجا که منافع سرمایه داری و ملزومات سود آوری بیشتر آن ایجاب می کند، مدافع قدری بهبود شرایط کار، قدری افزایش دستمزد، قدری برخورداری بیشتر از امکانات رفاهی و ... می شود. اما در شرایط بحران اقتصادی سرمایه داری جهانی، که منافع سرمایه داری بر پایه ی استثمار بیشتر کارگران و تحمیل بار بحران بر گرده ی آنان می چرخد، تلاش در جهت متقاعد کردن کارگران برای تحمل این وضعیت و جلوگیری از مبارزه ی حاد آنان علیه سرمایه داری به وظیفه و تکلیف جنبش اتحادیه ای بدل می شود. این هر دو، پشت و روی یک سکه اند.

### جنبش اتحادیه ای در سوئد

بحث بالا را با بررسی موردی جنبش اتحادیه ای در سوئد، اتحادیه ی سراسری کارگران و مزد بگیران سوئد (LO)، چگونگی شکل گیری و تبدیل آن به جزئی از ساختار سوسیال دموکراسی و تقابل مستمر با منافع و امیال طبقاتی کارگران دنبال می کنیم.

در تاریخ پنجم اوت 1898، 268 نماینده از جانب 24 اتحادیه ی صنفی یا سندیکا، 13 سندیکای مستقل، و 19 سازمان محلی، در تئاتر ویکتوریا در شهر استکهلم در نشستی سه روزه، در مورد ایجاد سازمان سراسری کارگران سوئد به توافق رسیدند. در زمان تشکیل این اتحادیه ی سراسری، شرایط کار کارگران در سوئد سخت، دستمزدها پایین، و زمان کار طولانی بین 14 تا 16 ساعت بود، از بیمه ی بیکاری و بیماری خبری نبود، کارگران فقط یک روز در هفته، یکشنبه ها تعطیلی داشتند؛ فاقد حق رای بودند؛ و حتی قانوناً از حق ایجاد تشکل و جلسات سیاسی یا مطالباتی برخوردار نبودند. بنا به این شرایط، هشت سال طول کشید تا ایجاد اتحادیه، در سال 1906، از جانب دولت سرمایه داران پذیرفته شد.

راه حل متشکل شدن اتحادیه ای کارگران، در واقع راه حلی در تقابل با متشکل شدن جنبش کمونیستی و ضد کار مزدی کارگران بود؛ هرچند که در ظاهر به صورت آلترناتیو سوسیالیسم دموکراتیک در برابر سوسیالیسم توتالیتار بلوک شرق، در دوران جنگ سرد خود را به نمایش می گذاشت.

جنبش اتحادیه گرایی در سوئد، با استراتژی سازش طبقاتی، با سازمان دهی رفرمیستی طبقه ی کارگر در یک ساختار صنفی - بوروکراتیک و از لحاظ ایدئولوژیک و سازمانی وابسته به جریان سوسیال دموکراسی، تا سال 1900 توانست بیش از 45 هزار، تا سال های دهه ی 1950 بیش از 1.3 میلیون، و در حال حاضر در حدود 2 میلیون نفر را عضوگیری کند. به گفته ی منابع رسمی خود این اتحادیه، 85 درصد کارگران سوئد عضو آن هستند و تقریباً در تمامی واحدهای کاری و تولیدی حضور دارند.

اساس استراتژی اقتصادی گرایش سوسیال دموکراسی با بهره گیری از تئوری اقتصادی کینزی، در طی بیش از نیم قرن حاکمیت در دولت بورژوایی سوئد، سیاست دخالت فعال دولت در اقتصاد و گسترش بخش دولتی سرمایه، جهت اجرای یک سری

رفرم و تامین اشتغال کامل بوده است. این استراتژی بر اساس سیستم کورپوراتیستی - همکاری سه جانبه کارفرما و دولت و اتحادیه - و در تقابل با فراتر رفتن مبارزه ی اجتناب ناپذیر طبقاتی از چهارچوب نظام کار مزدی پراتیک می شد. سوسیال دموکراسی سوئد به اعتبار ایجاد یک شبکه ی تامین اجتماعی، بر بستر مساعد دوره ی بعد از جنگ جهانی دوم، قادر به ایجاد جامعه ای گشت که به جامعه ی رفاه موسوم شد؛ جامعه ای که با حفظ مناسبات استثماری، و نتیجتاً سقف سودآوری سرمایه ی اجتماعی، از بالاترین سطح رفاه اجتماعی نسبت به دیگر جوامع رفاهی برخوردار گشت. اتحادیه ی سراسری سوئد LO، در تمام سال های طولانی، رکنی از ارکان نظام و دولت سرمایه داری در سوئد بوده و پیوسته نقش مجری سیاست های دولت بورژوازی - حتی آنجا که سوسیال دموکراسی در قدرت نبوده - را در بازار کار ایفا کرده است. سوسیال دموکراسی، در واقع با در دست داشتن رهبری این اتحادیه، کنترل بورژوازی را بر جنبش کارگری اعمال می کند، کنترلی که گرایش رفرمیستی درون جنبش طبقه ی کارگر، بنیان مادی آن را می سازد. این گرایش در جنبش کارگری سوئد، گرایش مسلط است و تاریخا پایه و اساس مادی سوسیال دموکراسی در جنبش طبقه ی کارگر این کشور می باشد.

سنت های قوی رفرمیستی، که در نظر و عمل بسیاری از رهبران و فعالین این اتحادیه دیده می شود و محدود و محصور ماندن آنان در چهارچوب افق سوسیال دموکراسی - حتی آنجا که عضو رسمی حزب آن نباشند - از همین وضعیت ناشی می شود. در گذشته، هر عضو این اتحادیه به طور اتوماتیک به عضویت رسمی حزب سوسیال دموکرات نیز در می آمد. اما در فاصله ی سال های 91 - 1987، که مواضع و عملکرد سوسیال دموکراسی در شرایط بحران اقتصادی باعث مشخص تر شدن ماهیت طبقاتی بورژوازی آن برای آحاد بیشتری از کارگران عضو اتحادیه ی سراسری LO گردید، تحت فشار از پایین کارگران، اصل عضویت اتوماتیک اعضای اتحادیه در حزب سوسیال دموکرات ملغی شد.

در این دوره، وضعیت اقتصادی سوئد پس از یک دوره ی رونق طولانی مدت، که مشخصه ی اقتصادی این کشور پس از جنگ دوم جهانی بود، رو به وخامت گذاشت. با بروز بحران اقتصادی در دهه ی 70 و گرایش جناح راست بورژوازی به مکانیسم بازار در راهبرد اقتصاد، دخالت گری دولت در اقتصاد کاملاً زیر سوال رفت.

متعاقب افزایش قیمت نفت و بروز بحران جهانی سرمایه داری در نیمه ی دهه ی 70، بورژوازی سوئد نیز مانند بورژوازی کشورهای دیگر غربی به تکاپو جهت مقابله با وضعیت بحرانی اقتصاد سرمایه داری افتاد. افزایش قیمت نفت البته فقط به عنوان یک عامل تشدید بحران عمل می کرد، و دلایل اصلی دیگری در مورد چرایی شکل گیری این بحران وجود داشت، با این همه، عامل افزایش قیمت نفت بهانه ی خوبی برای سرمایه داری غرب بود تا با عمده کردن آن، یورش به دستاوردهای رفاهی و اجتماعی کارگران را با همکاری اتحادیه ها - در متن تنش ها و اعتراضات کمتر کارگران - آغاز کند.

در دوره ی حکومت ائتلاف احزاب راست بورژوازی سوئد (1982 - 1972)، دولت این کشور در راستای برنامه ی جناح راست بورژوازی بین المللی - مشخصاً

تاچریسم - دست به حملاتی علیه سیاست رفاهی و دستاورد های کارگران زد، حملاتی که قطع کامل بیمه برای روز اول بیماری، تغییر مقررات بیمه ی بیکاری و بازنشستگی به زیان کارگران و کاهش بودجه ی کمون ها برای مراقبت از اطفال را شامل می شد. اتحادیه سراسری LO، با داشتن موضعی پاسیو و با عدم همراهی تشکیلاتی با اعتراضات کارگری در این دوران، در واقع موافق این سیاست های ضد کارگری عمل می کرد.

مبارزات مستقل کارگران سوئد در این دوران، که علاوه بر بورژوازی و دولت آنان، اتحادیه ی سراسری LO و سیاست های رفرمیستی پاسیفیستی اش را نیز تحت فشار قرار داد، را می توان از نظر زمانی به دو بخش تفکیک کرد. دوره ی نخست: طی سال 1970 و در ادامه ی اعتصاب کارگران معادن شمال بود، که بیش از 250 مورد اعتصاب غیر قانونی خارج از چهارچوب اتحادیه، 25 هزار کارگر، و مجموعاً 155 هزار روز کار اعتصابی را در بر می گرفت. دوره ی دوم: سال های 75 - 1974 را شامل می شد، که تقریباً همین تعداد اعتصاب باز هم "وحشی" با 21 هزار کارگر و 22 هزار روز کار را در پرونده ی خود ثبت کرد. همانگونه که گفته شد، تمامی این اعتصابات تحت رهبری مستقل کارگری و علی رغم سیاست های راست اتحادیه ی سراسری LO بودند.

در سال 1982، سوسیال دموکرات ها با وعده ی لغو اقدامات ضد کارگری گذشته ی ائتلاف احزاب راست (دولت دست راستی)، در انتخابات برنده شدند. اما آنها عملاً تصمیم به ادامه ی استراتژی اقتصادی سنتی خویش را نداشتند. جهان سرمایه داری تغییر کرده بود. در بر پاشنه ی دیگری می چرخید و "دولت رفاه"، خاطره ای بود که می بایست به فراموشی سپرده می شد. در واقع از همان آغاز دهه ی 80، بر خلاف آنچه که ظاهراً گفته می شد، محتوای پلاتفرم راست بورژوازی مبنی بر جایگزینی مکانیسم بازار به جای دخالت فعال دولتی در هدایت اقتصاد، به عنوان استراتژی جدید سوسیال دموکراسی پذیرفته شده بود. ائتلاف سوسیال دموکراسی با ائتلاف احزاب راست در سوئد، فقط در شیوه ی عملی کردن سیاست جدید و سرعت بر چیدن دولت رفاه و ... بود. بدین ترتیب، سیاست اقتصادی سوسیال دموکراسی سوئد در دهه ی 80، عملی کردن همان سیاست های ائتلاف احزاب راست، اما با شیوه ای ریاکارانه و با بهره گرفتن از اتحادیه ی سراسری LO در کنترل اعتراضات کارگران در مقابل سیاستی بود، که هدف اصلی آن بر پایه ی تامین حداکثر سود سرمایه ی سوئد در عرصه ی رقابت جهانی قرار داشت.

کاهش ارزش کرون و هم زمان انجماد دستمزد ها به کمک اتحادیه ی سراسری LO در طی سال های دهه ی 80، منجر به رونق اقتصادی ای گردید که به دوران طلایی هشتاد یا "رونق طلایی سرمایه" موسوم شد، دورانی که به علت کاهش مکرر کرون، با پایین آمدن قدرت خرید و سطح زندگی کارگران مشخص می شود. نارضایتی وسیع کارگران بر اثر اجرای این سیاست ها، باعث شکاف بین حزب سوسیال دموکرات و پایه ی مادی آن - گرایش رفرمیستی - در جنبش طبقه ی کارگر شد. تحت فشار نارضایتی کارگران، رهبری اتحادیه ناچار به موضع گیری در مقابل حزب سوسیال دموکرات و سیاست های آن گردید. این اختلاف نظر که برای اولین بار در تاریخ

رابطه‌ی سوسیال دموکراسی و اتحادیه‌ی سراسری LO پیش آمد، به «جنگ رزها» معروف است.

اما این یک اختلاف نظر اساسی نبود و سیاست سوسیال دموکراسی مبنی بر تغییر نظام دولت رفاه را از جانب اتحادیه زیر سوال نمی برد. در واقع، اختلاف بر سر روش‌ها و نوع تغییرات در جهت محور دولت رفاه بود. اتحادیه‌ی سراسری LO خواهان روش‌های بود، که بتوانند ملزومات آرام‌نگه داشتن طبقه‌ی کارگر و جلوگیری از اعتراضات حاد آن در طول پروسه‌ی برچیدن دولت رفاه را فراهم کنند.

بروز مجدد بحران در سال 1990، نقطه‌ی پایانی بر دهه‌ی رونق هشتاد و سیاست‌های ریاکارانه‌ی سوسیال دموکراسی گذاشت. این بحران اقدامات اساسی‌تری را در دستور کار بورژوازی قرار داد، که به‌طور مشخص با تعرض گسترده‌تر به معیشت و حقوق کارگران از جانب هر دو جناح بورژوازی (راست و چپ)، با همکاری مستقیم و غیر مستقیم اتحادیه‌ی سراسری LO تعریف می‌شد.

برنامه‌ی ریاضت‌کشی و صرفه‌جویی دولت با انجماد دستمزدها و ممنوعیت اعتصاب، موارد عمده‌ای از اقدامات خنثی‌سازی بحران از طرف سوسیال دموکراسی در قدرت بود، که تحت عنوان "کریس پاکت" در فوریه‌ی 1990 ارائه شد، برنامه‌ای که بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی، تعرض مستقیم و آشکار به معیشت و حقوق کارگران به عنوان مکانیسم خنثی‌سازی بحران را تداعی می‌کرد. تفاوت این دوره با گذشته در آن بود، که این بار سوسیال دموکراسی ناچار به مقابله با کارگران به عنوان دولت و از طریق قانون‌گذاری آشکار علیه آنان بود، زیرا با تحولی که در جنبش کارگری آغاز شده بود (تحولی که با نارضاقتی توده‌ای کارگران، "حرکت دالا"، لغو عضویت اتوماتیک، اجبار رهبری اتحادیه‌ی سراسری به فاصله گرفتن از سیاست رهبری حزب سوسیال دموکرات و ... معنی می‌شد)، دیگر سوسیال دموکراسی دارای آن نفوذ گسترده‌ی سابق در جنبش طبقه‌ی کارگر و اتحادیه‌ی سراسری LO نبود تا بتواند مانند گذشته - که می‌توانست مثلاً کنترل افزایش دستمزدها و حتی در مواقعی انجماد دستمزدها را از طریق مکانیسم حزبی اتحادیه‌ای پیش ببرد - قادر به اجرای برنامه‌ی «کریس پاکت» خود از این طریق گردد.

پیروزی احزاب راست در انتخابات پاییز 1991، تنها نتیجه‌ی نارضاقتی گسترده‌ی کارگران از سیاست‌های راست حزب سوسیال دموکرات در دهه‌ی 80 و به ویژه پس از اجرای برنامه‌ی "کریس پاکت" در سال 1990 نبود، بلکه همچنین حاصل فعالیت جهانی‌ای بود که جناح راست بورژوازی از همان سال‌های دهه‌ی 80 شروع کرده بود و نقطه‌ی اوج آن پس از تحولات 1989 در اروپای شرقی بود.

با پیروزی ائتلاف احزاب راست بورژوازی در انتخابات و تشکیل دولت توسط آنان، که تحت پرچم "تغییر سیستم" صورت گرفته بود، پروسه‌ی برچیدن قطعی دولت رفاه - که سوسیال دموکراسی، خود آن را آغاز کرده بود - شتاب بی‌سابقه‌ای یافت و در شرایط بی‌افقی جنبش کارگری، بورژوازی تعرض وسیع به طبقه‌ی کارگر را که سال‌ها تدارک آن را دیده بود، به‌طور وسیع و همه‌جانبه به پیش برد.



با چرخش سوسیال دموکراسی به راست، و به تبع آن جنبش اتحادیه ای وابسته به آن، جنبش طبقه ی کارگر سوئد که به دلیل نفوذ دراز مدت سنت ها و باور های سوسیال دموکراسی در چهارچوب افق و سازمانیابی اتحادیه ای به میخ کشیده شده بود، نه تنها قادر به مقابله ی رادیکال با تهاجم سرمایه داری نگشت، بلکه حتی حفظ دستاوردهای تاکتونی نیز برایش بسیار مشکل بود. اتحادیه ی سراسری LO با نشان دادن منتهای " تفاهم و روحیه ی همکاری" دست دولت بورژوایی برای ایجاد تغییرات لازم در جهت رهایی اقتصاد سوئد از بحران - به وسیله ی تعرض وسیع و آشکار به حقوق و دستاورد های معیشتی رفاهی تاکتونی کارگران - را کاملاً باز گذاشت. و طبقه ی کارگر سوئد را به مرحله ی جدیدی از تاریخ خود وارد کرد، تاریخی که با بیکار سازی های وسیع، انجماد دستمزد ها، کاهش افزونتر بیمه ی بیکاری، تنزل مستمر سقف امکانات اجتماعی و ... مشخص می شود.

بررسی موردی اتحادیه ی سراسری LO، هر چند به اختصار، این واقعیت را یکبار دیگر خاطر نشان می کند که سندیکالیسم و اتحادیه گرایی در چهارچوب نظم سرمایه و در شرایط بحران ساختاری آن به بن بست رسیده و کاربرد اولیه ی خود را نیز از دست داده است. به عبارتی، تاریخ مصرف آن در جنبش کارگری جهان در همان محدوده ی اقتصادی - رفاهی نیز تاریخاً سپری شده و از نظر مضمونی و ساختاری صرفاً به صورت مانعی در مقابل اعتراضات و مبارزات ضد سرمایه داری طبقه ی کارگر و همچنین ایجاد تشکلات توده ای و سراسری رادیکال کارگران، با هدف الغای کار مزدی، عمل می کند.

**دسامبر 2003**

### **پانویس:**

\* "حرکت دالا" 90 - 1987، یک جریان فراکسیونی (اگر بتوان واژه "فراکسیون" را برای تشکیلات اتحادیه ای به کار برد)، در درون اتحادیه ی سراسری LO بود، که با طرح مطالبات مستقل و خارج از ظرفیت این اتحادیه در آستانه ی عقد قراردادهای، قصد به جلو راندن اتحادیه را داشت. خصلت غیر رادیکال و رفرمیستی این حرکت، که با حفظ گرایش اتحادیه گرایی نداعی می شد، جواب گوی اوضاع جدید نبود و در نتیجه، شتاب تحولات سیاسی و اجتماعی به ویژه از سال 1990 آن را به بن بست کشانید. رهبران و فعالین این حرکت با تأثیر از حرکت گسترده ی اعتراضی کارگران به دولت سوسیال دموکرات، یک حرکت سیاسی و حزبی اپوزیسیونی به راه انداختند و با انشعاب از آن حزب، پای ایجاد حزب دیگری به نام "آزبئارلیستان" ("لیست کارگری") رفتند. اما این حزب هم سرنوشت بهتری از آن فراکسیون کارگری نیافت.

**توضیح:** این مقاله اولین بار اواخر سال 2003 در نشریه نگاه (دفتر سیزدهم) درج گردیده است.

## درباره‌ی صنعت نفت و مبارزات کارکنان آن

این نوشته قبلاً در نشریه‌ی «کارگر امروز»، سال نهم، شماره‌ی شصت و دو، مارس 1999، تحت عنوان «به مناسبت بیستمین سال اعتصابات کارگران نفت جنوب» درج گردید. اینک با اندکی تغییرات نوشتاری و افزودن خلاصه‌ای از يك مطلب کوتاه درباره‌ی «شوراهای پالایشگاه آبادان و شیمیایی رازی (شاهپور سابق)» \_ که این مطلب نیز جداگانه در همان شماره‌ی «کارگر امروز» چاپ شد. همچنین این مقاله در سایت «نگاه»، بخش ادبیات کارگری نیز درج گردیده است.

\*\*\*

هم زمان با آغاز جنبش اعتراضی مردم ایران، زرمه‌های مخالفت در صنعت نفت در اوایل سال پنجاه و هفت شروع شد. عناصر چپ و پیش روی شاغل در شرکت نفت، جهت سازمان دهی حرکات اعتراضی آتی کارکنان، اقدام به تشکیل جلسات مخفی نمودند. نطفه‌های اصلی که به تدریج رهبری اعتصابات صنعت نفت را به دست گرفت، در دو بخش تاسیساتی بسته شد. یکم: تاسیسات نفتی ری: که شامل پالایشگاه تهران، مرکز پخش و خطوط لوله‌ی ری، مرکز انبارها و ادارات بود. در این تاسیسات، عناصر پیش رو با تشکیل جلسات پی در پی و فراخوان به تمامی کارگران، تکنیسین‌ها و مهندسین، جهت متحد شدن، سعی در ممانعت از پراکندگی کارکنان می‌نمودند، که نتیجه‌ی آن تشکیل کمیته‌ی اعتصاب با شرکت نمایندگان تمام گروه‌های شغلی و هم چنین بر بستر جنبش انقلابی سراسری توده‌های مردم، تبدیل سریع خواست‌های صنفی و رفاهی به مطالبات سیاسی بود. یکی از ویژگی‌ها و شاید بتوان گفت امتیازات تاسیسات نفتی ری و تهران، جوان بودن بخش عظیمی از پرسنل آن بود (چون تاسیسات نفتی در تهران از نظر زمان بهره برداری، خیلی جوان‌تر از جنوب بود) و همین طور رابطه‌ای که بین بخش تحصیل کرده (مهندسین و تکنیسین‌ها) با کارگران به خاطر نظام کاری (در جهاتی مغایر با سیستم کاری قدیم) وجود داشت. به این دلایل، در این بخش جوشش سیاسی سریع‌تر از جاهای دیگر صنعت نفت به وجود آمد و توانست رهبری اعتصابات سراسری صنعت نفت را به دست گیرد.

دوم: تاسیسات نفتی جنوب: اولین حرکات‌های اعتراضی در شرکت ملی حفاری اهواز

شروع شد. رژیم شاه نسبت به این بخش حساس‌تر از سایر بخش‌ها بود، زیرا اگر مثلاً کارکنان تهران اعتصاب می‌کردند، فقط مصرف داخلی دچار وقفه می‌شد، ولی اعتصاب در جنوب به غیر از توقف مصرف داخلی، صادرات نفتی یعنی تنخوا و عمده‌ترین منبع اقتصادی رژیم را به طور کامل متوقف می‌کرد. به همین دلیل، تمام مراکز صنعت نفت جنوب \_ از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین واحدها \_ در آن مقطع مورد یورش قوای نظامی حکومت شاه قرار گرفت و ارتش در تاسیسات نفت این منطقه مستقر شد، که این امر باعث تشدید تضاد موجود گردید. رژیم شاه با پاسخ موافق به تمامی مطالبات رفاهی که تا آن زمان تصورش هم نمی‌رفت، سعی در جلوگیری از آغاز اعتصاب در این تاسیسات نمود که در شرایط سیاسی آن زمان، تلاشی مذبوحانه بود. کمیته‌ی اعتصاب تاسیسات نفتی اهواز، که به رهبری سه نفر از مهندسين حفاری به نام‌های درویشی، حیاتی و ذاکری سریعاً شکل گرفت، ابتدا با مخالفت کارگران روبرو شد؛ زیرا خواسته‌های مشخص کمیته‌ی اعتصاب، سیاسی بود. مانند: اخراج کارکنان و کارگران خارجی از صنعت نفت و... در حالی که مطالبات کارگران عمدتاً صنفی و رفاهی بود. اما به علت درک این موضوع توسط کارگران پیش رو، که کمیته‌ی اعتصاب در جهت خواسته‌های آنان نیز حرکت می‌کرد و یا حداقل مطالبات آنان را هم مد نظر داشت و در این راستا تفهیم آن به کارگران، مخالفت کارگران با کمیته‌ی اعتصاب خیلی زود بر طرف گردید. در رابطه با اخراج کارکنان خارجی، انصاری (رئیس هیات مدیره‌ی صنعت نفت) با آمدن پی در پی به اهواز و نشست‌های مختلف، کارکنان را تقریباً قانع کرد که به سر کارهای خود برگردند. به این ترتیب که تمام کارکنان خارجی را به تهران فرا خواندند، روسای مراکز مختلف را تعویض کردند، دستمزدها نیز تا سقف دو برابر افزایش داده شد، تعاونی‌ها دست و دلباز شدند و... تا شبی که مهندس جزایری سرپرست مناطق نفتی و همکار آمریکایی‌اش، در اتومبیل خود ترور شدند و روند جنبش سیاسی صنعت نفت وارد مرحله‌ی جدیدی گردید. پالایشگاه آبادان، که به عنوان یکی از قدیمی‌ترین و حساس‌ترین مراکز کارگری ایران در آن مقطع فعالیت چندان‌ی نداشت، با واقعه‌ی آتش‌سوزی سینمای رکس آبادان به

اعتصاب کشیده شد. کمیته‌های اعتصاب واحدهای مختلف با اتحاد و هماهنگی، تشکل قوی‌تری را ایجاد کردند. عناصر پیش رو و چپ در جهت ارتقای مطالبات رفاهی به سیاسی، تلاش شبانه روزی می‌کردند که با توجه به تعداد کم این عناصر در درون کمیته‌های اعتصاب، قانع کردن افراد دیگر در کمیته‌ها نیروی زیادی می‌طلبد. عناصر حول و حوش رهبری اسلامی انقلاب، در رابطه با این جنب و جوش و تعمیق هر روزهی خواسته‌ها و فرا رسیدن فصل سرما و کمبود مواد نفتی (سوخت) در شهرها و هم چنین به علت درگیری مداوم نیروهای ارتش مستقر در تاسیسات صنعت نفت با اعتصابیون و دستگیری روزمره‌ی فعالین، بر آن شدند که هیاتی را به اهواز بفرستند تا در جلسه‌ی مشترکی، خواهان راه اندازی بخشی از تاسیسات \_ که مواد سوختی داخلی را تامین می‌کرد \_ بشوند. سرپرستی این هیات با مهندس بازرگان بود. پس از چند جلسه، کمیته‌ی اعتصاب به طور مشروط پذیرفت که مصرف داخلی را تامین کرده، ولی از صادرات نفتی تا رسیدن به اهداف انقلاب ممانعت نماید. به این ترتیب، کارکنان به سر کارهای خود بازگشتند و از همین زمان بود که زمزمه‌ی تشکیل شوراها \_ که در ضمن یکی از خواسته‌های کمیته‌ی اعتصاب نیز بود \_ آغاز گشت.

در بعضی از واحدهای صنعتی، دو تشکل شورایی جداگانه ایجاد گردید. ۱کم: شورای کارگران که متشکل از دو گروه شغلی بود. کارگران رسمی (ثابت) و کارگران غیر رسمی (موقت) و پروژه‌های؛

دوم: شورای کارمندان که ابتدا با درگیری درونی کار خود را آغاز نمود، ولی به تدریج انسجام یافته و شروع به فعالیت کرد؛

پیش روترین افراد در شوراها عناصر چپ بودند، که به علت وابستگی‌شان به گروه‌های سیاسی متفاوت چپ و فقدان يك برنامه‌ی عملی واحد و منسجم در مورد فعالیت شورایی، بر اساس شرایط فنی تاسیسات و اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان، بعضی از خواسته‌های سیاسی رادیکال شوراهای تاسیسات در ابتدای فعالیت با تردید آنها روبرو می‌شد.

این امور مصادف با بیست و دو بهمن و حاکمیت جمهوری اسلامی بود. موضوعی که با شروع فعالیت شوراهای تاسیسات نفت در موردش بحث می‌شد، لزوم خروج

بخشی از ارتش \_ یعنی نیروهای همافر \_ از تاسیسات بود که در روزهای آخر انقلاب، نقشی مثبت و تسریح کننده در برپایی قیام بیست و دو بهمن بازی کردند؛ اما پس از مدتی بعضا تبدیل به عناصر سرکوب و دستگیری عناصر چپ و پیش رو شده بودند.

فعالترین عناصر درون شوراها \_ یعنی عمدتا افراد سیاسی چپ \_ سعی در گرفتن اختیاراتی از قبیل عزل و نصب روسای ادارات، کنترل خریدها، سفارشات و نگه داری انبارهای قطعات یدکی که قبلا در دست آمریکایی‌ها بود، می‌کردند. اولین درگیری در این زمینه‌ها بین شورای مرکزی صنعت نفت و رژیم جدید اسلامی، در مورد تیغ‌های الماس مته‌های حفاری بود که علی رغم همکاری خوب شوراها، صنعت نفت و شورای بنادر خرمشهر و آبادان، احمد مدنی (که در آن زمان فرماندهی نیروی دریایی و استاندار منتصب خوزستان بود) موفق شد مته‌ها را از انبارها خارج کرده، با زور اسلحه به دویی برای شرکت‌های آمریکایی بفرستد. او می‌گفت، که این مته‌ها غصبی هستند!

پس از درگیری بین ارتش و نیروهای موسوم به خلق عرب، تشنج در تاسیسات نفت بالا گرفت.

حضور عناصر لمپن حزب الهی در رده‌ی مسئولین صنعت نفت، درگیری‌های تقریبا مداوم در تمام تاسیسات صنعت نفت، تاثیرات جنگ سرکوب گرانه‌ی کردستان، دستگیری تمامی رهبران اعتصاب و شوراها، تاسیسات نفت ری و سایر مسایل کوچک و بزرگ دیگر، سیمای صنعت نفت را در آن مقطع تشکیل می‌داد. به هر حال، مساله‌ی شوراها در صنعت نفت به مشکل بزرگی برای حاکمیت ارتجاعی و ضد کارگری رژیم اسلامی سرمایه تبدیل شده بود، تا آن جا که قرار بود وزارت نفت از تهران به اهواز منتقل گردد. در زمان شاه، صنعت نفت، وزارت خانه نبود، برای این که زیر نظر دولت نباشد و به این ترتیب مستقیما زیر نظر شاه عمل کند. با حضور جنتی (امام جمعه‌ی اهواز) و عنصری مانند غرضی (به عنوان استاندار خوزستان) جو سیاسی و اجتماعی حاکم بر صنعت نفت جنوب تغییر کرد. شوراها، مرکزی کارکنان صنعت نفت در جنوب، که حتا در مقطع کوتاهی نظارت بر صادرات نفتی را هم بر عهده داشت، مورد شدیدترین سرکوب‌ها قرار گرفت. و دو

نفر از سه تن رهبران اولیه و اصلی آن \_ یعنی حیاتی و درویشی \_ با توطئه‌ی  
غرضی در يك متینگ قلبی در اهواز کشته شدند و به فاصله‌ی کمی نفر سوم \_  
ذاکری \_ نیز دستگیر، زندانی و بلافاصله اعدام گردید.  
جو رعب و هراس ایجاد شده بود. غرضی (به عنوان استاندار) در تمام مسایل  
صنعت نفت دخالت مستقیم داشت. و عزل و نصب‌های سریع و گماشتن عناصر بی  
سواد و بی تجربه، ولی وابسته به رژیم اسلامی در پست‌های کلیدی، روند جنبش  
شورایی را از هم گسست.  
سرکوب دانشگاه‌ها در جریان به اصطلاح «انقلاب فرهنگی» و سپس آغاز جنگ  
ایران و عراق، که به انهدام کامل پالایشگاه آبادان، تاسیسات نفتی اهواز، تاسیسات  
صادراتی جزیره‌ی خارک، اسکله‌های حفاری و اکتشافی در خلیج فارس و اسکله‌ی  
آبادان و خرمشهر منتهی شد و هم چنین بمباران تقریباً هر روزی بندر امام خمینی  
(بندر شاهپور سابق) و تلمبه خانه‌های ارسال نفت به تهران که صرف نظر از به هدر  
رفتن میلیاردها دلار سرمایه، منجر به کشته شدن هزاران نفر از کارکنان صنعت نفت  
به هنگام کار در تاسیسات گردید، در مجموع زمینه‌ی سیاسی اجتماعی مناسبی برای  
رژیم اسلامی سرمایه فراهم آورد، تا با استفاده از آن و در شرایط خاص صنعت نفت  
در دوران جنگ تخریبی، به دستگیری فعالین چپ و پیش روی شوراهای تاسیسات  
نفت اقدام کند. در این رابطه تعدادی از فعالین چپ شوراها، توسط حکومت جنایت  
کار و ضد کارگری اسلامی اعدام و بقیه به حبس و اخراج از کار (پاک سازی دائم از  
کارهای دولتی) محکوم شدند. به این ترتیب شوراهای صنعت نفت از محتوای واقعی  
خالی و سرکوب‌شان کامل گردید.  
فعالیت عمده‌ی شوراهای جایگزین \_ یعنی شوراهایی با نمایندگان انتصابی از طرف  
حاکمیت اسلامی \_ در این مقطع حداقل در صنعت نفت، تهیه‌ی خواربار، سیگار،  
یخچال و اجاق گاز بود. در بعضی از این گونه شوراها، رشوه خواری و قدرت طلبی  
به قدری زیاد و عمیق شده بود که پس از تشکیل انجمن‌های اسلامی و هیات‌های پاک  
سازی، این مسایل آن چنان باعث آبروریزی افراد انتصابی حاکمیت در شوراها  
گردید که مجبور به افشای آنان شدند و تعدادی از مسئولین این شوراها به این طرف  
و آن طرف منتقل گردیدند، تا از آبروریزی بیش‌تر جلوگیری شود. در بعضی

تاسیسات مانند مسجد سلیمان، تا مدت‌ها بعد از سرکوب‌های همگانی، شوراهای واقعی حضور فعالی داشتند. اما در اغلب تاسیسات صنعت نفت، انجمن‌های اسلامی جایگزین شوراهای گردیدند.

در این جا لازم است به طور خلاصه به ویژگی‌های شوراهای پالایشگاه آبادان و شیمیایی رازی (شاهپور سابق)، پرداخته شود. شوراهای این دو مجتمع تولیدی متشکل از واحدهای مختلف، به علت گستردگی محیط کاری، متشکل از شوراهای کارگاهی و شورای مرکزی بودند و ویژگی آن‌ها این بود که شوراهای مرکزی پالایشگاه آبادان و شیمیایی رازی، به عنوان شورای کارکنان (کارمندان و کارگران) تشکیل گردید. ویژگی دیگر این بود که هم زمان با تشکیل این شوراهای انجمن‌های اسلامی پالایشگاه و شیمیایی نیز متشکل از عناصر حزب الهی شاغل به وجود آمدند که تعدادی از عناصر آن در شوراهای منتخب کارکنان به عنوان نماینده شرکت داشتند، که متعاقب تثبیت جمهوری اسلامی و اوج گیری سرکوب شوراهای واقعی، انجمن‌های اسلامی از کانال همین عناصر توانستند شوراهای پالایشگاه آبادان و شیمیایی رازی را ملغی و به جای آن انجمن‌های اسلامی را به مثابه‌ی ابزار قدرت و سرکوب مدیریت انتصابی دولت اسلامی سرمایه، مستقر سازند. این روند با پروسه‌ی استقرار شوراهای اسلامی دولتی به جای شوراهای مستقل کاری در مراکز تولیدی دیگر ایران، متفاوت بود. به علت ویژگی فوق‌الذکر محیط کار در پالایشگاه آبادان و شیمیایی رازی، مجمع‌های عمومی برای انتخاب هم زمان نمایندگان شوراهای کارگاهی و مرکزی، در هر واحد به طور جداگانه تشکیل می‌شد. اکثریت نمایندگان شورای مرکزی شیمیایی رازی را افراد هوادار و عضو جریانات چپ آن زمان تشکیل می‌دادند، به اضافه‌ی فردی از اعضای مجاهدین خلق و یک عنصر فرصت طلب و حزب الهی شده‌ی بعد از انقلاب که از طرف واحدی انتخاب شده بود، که اکثریت کارکنان آن افراد متوهم به حاکمیت تازه استقرار یافته‌ی اسلامی و یا حزب الهی بودند.

از اقدامات شورای مرکزی شیمیایی رازی بعد از تشکیل، انتخاب مدیریت بود که فردی متخصص و تحصیل کرده و چپ برخاسته از سنت کنفدراسیون و تازه از خارج بازگشته بود، که با تثبیت انجمن اسلامی مجبور به استعفا گردید. در شورای

کارکنان پالایشگاه آبادان نیز فردی چپ و عضو سازمان پیکار، به نام فرج الله دشتیانی، به علت محبوبیتی که بین کارگران در رابطه با دفاع از حقوق خود و همکاران کارگرس در دوران رژیم شاه داشت، به عنوان دبیر شورای مرکزی انتخاب شد.

فرج الله دشتیانی که در اولین انتخابات مجلس بعد از استقرار حکومت اسلامی، کاندید سازمان پیکار بود، در سال شصت و دو بعد از مدتی زندگی مخفی، دستگیر و بعد از مدت کوتاهی اعدام شد. یادش گرامی باد.

\* \* \*

**اطلاعاتی درباره‌ی تاسیسات صنعت نفت ایران**

شرکت ملی نفت ایران به سه بخش عمده تقسیم شده و یا با در نظر گرفتن ایجاد تغییرات در ساختار آن توسط رژیم اسلامی سرمایه، شاید دقیق‌تر باشد گفته شود، تقسیم شده بود.

یکم: اکتشاف و تولید و حفاری، که شامل این بخش‌ها می‌شد: تحقیق، زمین شناسی، شناسایی حوزه‌های نفتی، حفر چاه‌های نفت جدید، نگه داری و سرویس چاه‌های نفت، که دفتر مرکزی آن در تهران و اهواز مستقر و فعالیت عمده‌ی آن در مناطق اهواز، گچساران، آغاچاری و حوزه‌های دریایی خلیج فارس بود.

دوم: پالایش: شامل پالایشگاه آبادان با ظرفیت روزانه‌ی ششصد و سی هزار بشکه (قبل از تخریب در جریان جنگ ایران و عراق).

پالایشگاه‌های شماره‌ی یک و دو تهران با ظرفیت روزانه‌ی دویست هزار بشکه، پالایشگاه کرمانشاه با ظرفیت روزانه‌ی بیست هزار بشکه و پالایشگاه شیراز با ظرفیت روزانه‌ی چهار هزار بشکه. قابل ذکر است که پالایشگاه بزرگ اصفهان با ظرفیت روزانه‌ی دویست هزار بشکه و پالایشگاه تبریز با ظرفیت روزانه‌ی هشتاد هزار بشکه، بعد از انقلاب پنجاه و هفت راه اندازی شدند.

ضمناً پالایشگاه در دست احداث بندرعباس نیز جدیداً به این شبکه‌ی تولید و تصفیه اضافه شده و ساختمان پالایشگاه بزرگ اراک هم در حال اتمام است.

نفت خام پالایشگاه کرمانشاه از چاه‌های نفت شهر (نفت شاه سابق)، تامین می‌گردید و نفت خام پالایشگاه‌های تهران، اصفهان و تبریز در حال حاضر از جنوب کشور تامین



می‌شود. در ضمن پرسنل شرکت نفت در مقطع انقلاب پنجاه و هفت به طور کلی شصت و هفت هزار نفر بود، که بیشترین تعداد آن در بخش پالایش فعال بود. سوم: پخش و خطوط لوله و مخابرات: که توزیع تولیدات و فرآورده‌های نفتی بین شهرها و روستاها را بر عهده داشت. به این ترتیب که محصولات تصفیه شده‌ی پالایشگاه را به مراکز عمده‌ی پخش مانند شهر ری در نزدیکی تهران و شهرهای اراک، اصفهان، اهواز، تبریز، مشهد، همدان و غیره ارسال و از آن مراکز از طریق خط لوله و یا توسط تانکرهای نفتی به شهرها و روستاهای کشور می‌رساند. قسمت مخابرات این بخش، که يك شبکه‌ی جدا و كاملاً مستقل از شبکه‌ی مخابراتی کشور بود، وظیفه‌ی نصب و نگه داری ایستگاه‌های مخابراتی شرکت نفت را به عهده داشت.

بخش خطوط لوله و مخابرات، شامل نه مرکز عمده بود، که هر مرکز چندین تلمبه خانه را زیر نظر داشت. این مراکز عبارت بودند از اهواز، کوه دشت، اراک، ری، کرمانشاه، تبریز، اصفهان، شیراز و شاهرود. مراکز عمده، اهواز و کوه دشت و اراک بودند که مراکز جنوب نامیده می‌شدند. از این مراکز عمده، نفت خام از چاه‌های اهواز به پالایشگاه‌های تهران و تبریز و هم چنین مواد تصفیه شده به مراکز اصلی پخش ارسال می‌گردید. کادرهای فنی مراکز نه گانه بخشا در منازل سازمانی اسکان داده شده بودند.

هر يك از این سه بخش تشکیل دهنده‌ی شرکت نفت، در تهران دارای دفتر مرکزی بودند که روسای کل تحقیق، برنامه ریزی و خدمات فنی در آن جا متمرکز بودند. برای تامین قطعات این شبکه‌ی عظیم (شرکت نفت)، دو انبار بسیار بزرگ در شهر ری و اهواز مستقر بود که قطعات یدکی دستگاه‌های مختلف و متنوع تاسیسات صنعت نفت را از طریق دفتر مرکزی خرید در لندن و این اواخر در زوریخ تهیه و خریداری کرده و به ایران ارسال می‌نمود. شرکت ملی پتروشیمی ایران، که هنوز صنعت جوانی بود، در دهه‌ی پنجاه به شرکت ملی نفت واگذار شد و یا به عبارت دیگر در آن ادغام گردید. طبق تصمیمات مسئولان وقت، قرار بود که در کنار هر پالایشگاه نفت، يك تاسیسات بزرگ پتروشیمی نیز احداث شود تا مواد خام مورد نیازش از پالایشگاه جنب آن

تامین گردد. نیروهای متخصص قدیمی شرکت نفت، بخشا، و کادرهای فنی و غیر فنی تازه استخدام شده، کارکنان شرکت ملی پتروشیمی را تشکیل می‌دادند. مراکز خطوط لوله‌ی جنوب، که قبلا دربارهی آن توضیح داده شد، شامل چهارده تلمبه خانه بود که مراکز آن‌ها در اهواز، کوه دشت و اراك واقع بود و حدود دویست هزار بشکه محصولات تصفیه شده را از پالایشگاه آبادان به تهران می‌فرستاد. در هر کدام از این تلمبه خانه ها، پنج تا هشت نفر آمریکایی مستقر بودند که در صورت بروز اشکالات فنی به کارکنان ایرانی کمک می‌کردند. قطعات یدکی اصلی فقط در اختیار پرسنل آمریکایی بود، که این موضوع يك عامل درگیری مداوم بین کارکنان ایرانی و پرسنل آمریکایی بود.

**نهم ژانویه 2002**

## چند پرسش از «کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری»

### مقدمه

مسئولین اتاق پالتاک «اتحاد سوسیالیستها» در ادامه ی برنامه ها و کوشش های خود برای معرفی «کمیته ی پیگیری» و جلب حمایت از تلاش دست اندرکارانش، جلسه ای را به سخنرانی دو تن از اعضای کمیته ی مذکور اختصاص داده بود. خانم مریم محسنی و آقای کاظم فرج الهی با شرکت در این جلسه ابتدا به شرح فعالیت های تاکنونی کمیته و مشکلات جاری آن پرداختند و سپس آمادگی خویش را برای پاسخ به سوالات حاضران اعلام داشتند. من به عنوان یکی از حاضران در آن نشست پالتاکی، پرسش هایی را با این دوستان در میان نهادم اما به هر دلیل هیچ پاسخی در قبال هیچکدام از سوالات دریافت نکردم. تصور من این است که سوالات مذکور نه فقط برای من، بلکه برای بسیاری از فعالین جنبش کارگری به طور جدی موضوعیت دارند. به بیان دیگر کمیته ی پیگیری و حامیان و مدافعان آن بخواهند یا نخواهند با این نوع پرسش های واقعی درون جنبش کارگری مواجهند. من بر همین اساس و به امید دریافت پاسخ روشن دست اندرکاران کار کمیته، همان سوالات را به شرح زیر در اینجا طرح می کنم.

1 - بر اساس توافق رژیم اسلامی و سازمان جهانی کار، تشکلهای دولتی موجود به عنوان تشکلهای کارگری به رسمیت شناخته شده اند. شما درست از همین دو نهاد خواستار رفع موانع آزادی تشکل های کارگری شده اید. فلسفه ی این کار چیست؟ آیا واقعا بر این باورید که رژیم اسلامی دست به چنین کاری می زند؟ اگر آری، به چه دلیل؟ اگر نه، این اقدام را که باعث توهم آفرینی در میان توده ی کارگر ایران می گردد، چگونه توضیح می دهید؟

2 - جعفر عظیم زاده عضو کمیته پیگیری مدعی شده است که هدف از نگارش طومار، قرار دادن رژیم و کارگران در مقابل همدیگر است! کارگران ایران، 25 سال تمام است که در کارخانه ها، شهرها، روستاها، در خیابان ها و در همه جا با سرمایه داران و رژیم در جنگ و ستیزند. کارگران شمال در همین سال گذشته بیش از 35 کارخانه را برای مدتی مصادره و صاحبان آنها را گروگان گرفته اند. کارگران در پاره ای موارد، شهرها را برای یک روز یا حتی روزها میدان اعتراض خود ساخته اند. مسجد و قرآن به آتش کشیده اند. مراکز دولتی را تصرف کرده اند و ... آیا این ادعا که از طریق ارسال این طومار باید کارگران و دولت یا نهادهای سرمایه داری را در مقابل هم قرار داد، نوعی شوخی بی مزه با کارگران، نوعی بی اعتنایی و بی حرمتی به مبارزات توده های کارگر، و به طور واقعی تر حرکتی آگاهانه یا عامدانه برای منحرف نمودن آن مبارزات نیست؟

3 - تاریخ جنبش کارگری دنیا و جنبش کارگری ایران، همه جا گواه است که کارگران متشکل شده اند و سپس واقعیت این تشکل را با قدرت مبارزه طبقه ی خویش بر بورژوازی و دولت تحمیل کرده اند. شما راه دیگری پیش گرفته اید. حال وقتی که رژیم اسلامی به شما پاسخ منفی می دهد یا اساسا به طومار شما هیچ وقعی

نگذارد قرار است چه کنید؟ آیا پاسخ منفی یا بی‌اعتنایی ممتد رژیم در مقابل خواست شما نقطه‌ی پایانی بر حرکت شما نیست؟ اگر به رژیم امید نبسته‌اید، اگر به توافق بورژوازی متوهم نیسید، پس از دریافت جواب مخالف یا عدم دریافت جواب، برنامه‌کارتان چیست؟ اگر به گرفتن پاسخ منفی یقین دارید و اگر قرار است در عین گرفتن جواب منفی واقعاً برای متشکل شدن کارگران کار کنید، چرا سرگرم طومار نویسی شده‌اید و چرا عملاً و بدون مراجعه به دولت دست به کار سازمان دادن کارگران نشده‌ و نمی‌شوید؟

4 - شما رفع موانع آزادی تشکل کارگران را از دولتی که در نخستین دقایق تولدش تا امروز کارش سرکوب هر حرکت کارگری بوده است، خواستار شده‌اید. اما در مورد هدف اساسی متشکل شدن کارگران هیچ حرف مشخصی بر زبان نیاورده‌اید. ممکن است بگویید که هدفشان مشخص است! قرار است ظرفی برای مبارزه کارگران ساخته شود. اما این هم هیچ حرف مشخصی نیست. ظرف مبارزه کارگران باید به طور واقعی ظرف اعمال قدرت کارگران بر بورژوازی و دولت بورژوازی باشد. اگر کارگران قرار است قدرت خود را علیه بورژوازی اعمال کنند، نمی‌توانند سوگند خوردگان مبارزات قانونی، اعتصاب قانونی، قراردادهای قانونی و مانند اینها باشند. در این مورد چه فکر می‌کنید و اگر تشکل واقعی کارگری به عنوان ظرف متناظر با اعمال قدرت کارگران نمی‌تواند حاصل یک قرارداد و توافق قانونی میان کارگران و سرمایه‌داران باشد، آیا کمیته‌ی شما اهل تلاش برای ایجاد تشکلی خارج از مدار قانونیت و قانونسالاری بورژوازی هست؟ اگر هست رد پای آن را در کجای فعالیت تاکنونی خویش می‌دید؟

5 - در شرایط موجود دنیا کلیه اتحادیه‌های کارگری، حتی اتحادیه‌هایی که تا همین دو، سه سال پیش، حق عضویت 95% کارگران یک مملکت را می‌گرفته‌اند همراه و همدوش طبقه‌ی سرمایه‌دار برای فشار هر چه بیشتر بر زندگی کارگران به نفع سود سرمایه‌ها هستند، با تمامی تعرضات بورژوازی علیه کارگران هم دلی نشان می‌دهند و ... همه این اتحادیه‌ها هم به ظاهر و بر روی کاغذ از دولت و احزاب سیاسی جامعه استقلال دارند. اما این استقلال از دولت و احزاب، حتی سرسوزنی به اینکه ظرف مبارزه کارگران علیه سرمایه‌داران باشند کمک نکرده و نمی‌کند. به این ترتیب مولفه‌هایی که شما و همراهان داخلی و خارجی تان خیلی حول آن بحث راه انداخته‌اید، مولفه‌هایی عمیقاً بی‌اعتبارند. تشکل کارگری برای اینکه به طور واقعی چنین ظرفیتی داشته باشد باید پتانسیل و برنامه و افق و راهکار و راهبرد ضد سرمایه‌داری داشته باشد. شما نشان داده‌اید که با هر گونه بحث این نوع تشکلها مخالفید، در این صورت چگونه با این تشکل سازی خود می‌خواهید به پیشبرد مبارزات کارگران و تحمیل مطالبات آنان بر سرمایه‌داران یا دولت کمک کنید؟!!

6 - تشکل کارگری از پایین، توسط خود کارگران و با تلاش موثر افراد ذی نفوذ مورد اعتماد و حمایت توده‌های کارگر بر پا می‌شود، در غیر این صورت یعنی جمع شدن چند نفر دور هم و اعلام اینکه می‌خواهند تشکل کارگری بر پا کنند یک حرکت کاملاً پیشینه‌دار و شناخته شده‌ی سکتی از بالای سر کارگران است. به نظر می‌رسد که کمیته‌ی پیگیری هم چیزی فراتر از این نوع سکت‌ها نیست. ممکن است

بگویید امضای 4000 یا چند هزار کارگر را جمع کرده است. این امر مطلقاً از درونی بودن کمیته در میان کارگران و از اینکه افراش عناصر مورد اعتماد و حمایت کارگران باشد خبر نمی دهد. هر کارگری حاضر است امضای خود را پای طومار حق آزادی تشکیل بگذارد. شما بالای سر کارگران نبودن کمیته یا سکت نبودن یا ائتلاف سکت ها نبودن آن را چگونه توضیح می دهید؟

7 - کمیته پیگیری با اینکه در مجموع از 30 - 40 نفر آدم مدعی تعلق به جنبش کارگری تشکیل می شود، اما بنا بر همه مشاهدات و قرائن موجود، طیفی از دیدگاه ها و سمت و سو های متناقض در آن جمعند. تا آنجا که مشاهده می شود، همه آنها فقط در دو مورد با هم وحدت دارند. اینکه تشکل مورد نظر مستقل از دولت باشد. اینکه کارگران حق تشکیل دارند. درباره بی خاصیت بودن مولفه اول قبلاً صحبت شد، دومی هم یعنی اینکه آزادی تشکل حق کارگران است، حتی بدترین دشمنان کارگران هم ممکن است با دید و دریافت خود و بر اساس نوع تعریف خود از تشکل کارگری چنین چیزی بگویند، بنا بر این مولفه معتبری برای وحدت میان عناصر کمیته نیست. با توجه به همه آنها توضیح دهید که وحدت واقعی عناصر کمیته برای پیشبرد کارهایشان در کجا قرار دارد؟

8 - در ارتباط با سوال پیش، کاملاً روشن است که در درون کمیته، نظرگاه های متفاوتی ولو در درون یک وحدت کاملاً رفرمیستی وجود دارد. ناسیونالیست هایی که هر نوع افزایش حق و حقوق کارگری را به رشد بسیار عالی تر و گسترده تر صنعت سرمایه داری موکول می کنند (تشریح آوای کار) و در واقع دردشان نه معیشت کارگران که کمبود انباشت سرمایه صنعتی است، کسانی که حداقل در حرف این چیزها را تایید نمی کنند. کسانی که از مجمع عمومی حرف می زنند، کسانی که در نوشته خود، سندیکا را بی بدیل می دانند و چیز های دیگر، سوال این است که اینان چگونه می خواهند متحد و همراه برای سازمانیابی جنبش کارگری تلاش و مبارزه کنند؟

9 - دوره حیات کمیته، دوره بحث و گفتگوی رژیم پیرامون مسأله دستمزد و مبارزات کارگران علیه تصمیمات ضد کارگری دولت بوده است. کمیته پیگیری که خود را مظهر تلاش برای سازمان دادن جنبش کارگری معرفی کرده است تا مدت‌ها هیچ کلامی در این مورد به زبان نیاورد. چرا؟

10 - نیروی مولفه درون کمیته بعضاً همان کسانی هستند که در طول 2 سال اخیر، هیات موسسین سندیکا را در مقابل شوراهای کارگران شهرها، قطعنامه ی سازشکارانه و 2 خرداد اول ماه مه سال گذشته را در تقابل با قطعنامه ی 21 ماده ای شوراهای کارگران شهرها پیش کشیده اند. اینان بسیار آگاهانه و برنامه ریزی شده نسبت به دستگیری و زندانی شدن فعالین کارگری در سقر سکوت کردند و به هر حال کارنامه تاریکی به لحاظ همسویی با دولت سرمایه داری علیه کارگران دارند. اولاً اینان چگونه می خواهند مبارزان میدان سازمانیابی کارگران برای پیشبرد مبارزاتشان باشند و ثانیاً دیگرانی که میان خود و اینان فرق می گذارند، چگونه می خواهند با هم برای سازمانیابی جنبش کارگری تلاش کنند؟

11 – آنانکه سراسر وجودشان از موقعیت کنونی جنبش کارگری جهانی درد می کشند بر این باور جدی اند که موقعیت رقت بار کنونی در عین حال که محصول سرکوب و توحش بورژوازی است، اما فشار راه حل‌های بورژوایی در درون جنبش کارگری در به وجود آوردن و تحمیل آن سهم عمیق داشته است، فرستادن کارگران به دنبال خود سیاه، دنبال جنبش اتحادیه ای، دنبال حل و فصل مسائل خویش در چهارچوب پذیرش سلطه کار مزدی، جدال ناسیونالیستی با امپریالیسم، دموکراسی طلبی خلقی و امثال اینها از جمله این راه حلها و افق سازیهای مخرب بوده است. همه چیز گواه است که کمیته پیگیری هم ادامه دهنده همین راه حلهاست. آیا در این زمینه، هیچ تعمق آگاهانه و مسئولانه ای نموده اید؟ در حال حاضر در میان فعالین رادیکال جنبش کارگری در داخل و خارج ما شاهد جنب و جوشی برای برگرداندن مسیر یاد شده هستیم. این فعالین راهکارها و راه حل‌های کمیته و مانند آن را برای جنبش کارگری مخرب ارزیابی می کنند. نظر و توضیحاتان چیست؟

## « اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران ایران»!

### و اخراج مهدی کوهستانی

گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه هست گیرند.

شرکت سهامی سندیکالیست های ایرانی خارج کشور موسوم به « اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران ایران»! اخیراً یکی از شرکای دیرینه صاحب نفوذ و مهره مشکل گشای خود، مهدی کوهستانی را اخراج کرده است. طنز ماجرا این است که طبق گفته خودشان حکم اخراج این فرد، سال 2006 به تصویب « اتحاد» رسیده است اما اولاً معلوم نیست چرا این عضو اخراجی در همه این مدت همکار و یار غار بوده است و ثانیاً چرا این حکم امروز به مهدی کوهستانی ابلاغ می گردد!! شاید که مشکل تأخیر پستی در کار بوده است!!

با وجود لحن بسیار غیر صریح و عمیقاً فرصت طلبانه و کاسبکارانه اطلاعیه اتحاد بین المللی در ارائه دلیل واقعی اخراج مهدی، آنچه که از فحوای اطلاعیه و متن ضمیمه آن به عقل آدمیزاد می رسد این است که او با سولیداریتی سنتر ارتباط داشته است. این اتهام تا جایی که به شریک و یار غار دیرین این جماعت بر می گردد به طور قطع صحت دارد. تا این جا اصلاً جای حرفی نیست. مسأله اساسی این است که ماجرا به این جا ختم نمی شود، بلکه از اینجا آغاز می گردد. کیفرخواست سندیکالیست ها از اساس قلابی است، نه به این معنی که برگ اتهام مهدی کوهستانی ایراد دارد بلکه دقیقاً به این معنا که اولاً حتی همین برگ به صورت بسیار وحشتناکی دستکاری شده است و کلیه جرائم اصلی و واقعی متهم از متن اطلاعیه حذف گردیده است، ثانیاً صادر کنندگان اطلاعیه از بالا تا پایین در کلیه بندهای کیفرخواست با مهدی کوهستانی نه فقط شریکند که بار اتهام و مجرمیت آنها حتی از او نیز سنگین

تر است. اجازه دهید مسأله را به صورت صریح و عریان در پیش روی توده های طبقه کارگر ایران باز کنیم.

شخصی به نام مهدی کوهستانی یک سندیکالیست کار گشته ایرانی و کارمند هیأت رئیسه اتحادیه کار کانادا است. او در طول چند سال اخیر وظیفه خود می دیده است که در چارچوب سیاست های طراحی شده اتحادیه های کارگری جهانی یعنی نهادهای ضد کارگری مزدور سرمایه جهانی برای ساختن سندیکاهاى راست رفرمیستی منحل در مصالح و ملزومات بقای سرمایه، در ایران فعالیت نماید. نقش مهدی کوهستانی دقیقاً این بوده است و او در طول این چند سال در این راستا تلاش کرده است. لذا کل ارتباطاتی را که مهدی کوهستانی با مجامع و نهادهای ضد کارگری سرمایه جهانی از جمله سولیداریتی سنتر داشته است، از این منظر باید دید. اهداف اساسی مجامع جهانی سرمایه داری مانند سولیداریتی سنتر و محتوای رسالت اتحادیه های کارگری مزدور سرمایه بین المللی مثل روز روش است. هدف این بوده و این است که رویکرد راست سندیکالیستی در جنبش کارگری ایران مورد حمایت قرار گیرد، سندیکالیسم راست سرمایه پرست نقش مسلط را در جنبش کارگری احراز کند. این رویکرد ضد کمونیستی در وهله اول هر نوع جهت گیری و حرکت رادیکال ضد سرمایه داری درون جنبش کارگری را قلع و قمع کند و در مرحله بعد کل جنبش کارگری ایران را وثیقه تسویه حسابهای درونی میان بخشهای مختلف بورژوازی جهانی یا به طور مشخص بورژوازی درنده آمریکا و دولت هار و جنایتکار سرمایه داری ایران قرار دهد. اینها اهداف مشخص دولت های سرمایه داری، مجامع بین المللی سرمایه و اتحادیه های کارگری سرمایه سالار بوده است. آقای مهدی کوهستانی در این چارچوب کار کرده است و برای پیشبرد این اهداف با مجامع جهانی سرمایه ارتباط داشته است.

با توجه به توضیحات بالا ساختار اطلاعیه جریان موسوم به «اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران ایران»! علیه مهدی کوهستانی از اساس مجعول، فریبکارانه و از



همه لحاظ دروغ پردازانه است. در اینجا صرفاً ارتباط کوهستانی با سولیداریتی سنتر عمده شده است آنهم بطور غیرمستقیم و غیر شفاف، در حالی که جرم پایه ای و بنیادی وی یعنی اجرای دسیسه های برنامه ریزی شده سرمایه جهانی برای تقویت رفرمیسم راست سندیکالیستی، برای مسلط ساختن این رفرمیسم سرمایه پرست بر جنبش کارگری، برای از میان برداشتن هر رویکرد ضد سرمایه داری طبقه کارگر و برای تبدیل جنبش کارگری ایران به وسیله تسویه حساب درونی بخش های رقیب و هار و کارگرکش سرمایه بین المللی، به کلی ناپیده گرفته شده است. اطلاعیه بر روی این بخش به کلی خط کشیده است و به این ترتیب بزرگترین عوامفریبی را علیه جنبش کارگری ایران مرتکب گردیده است.

پس از این توضیحات نوبت طرح سؤال اصلی و اساسی ما فرا می رسد. چرا صادر کنندگان اطلاعیه مذکور یا صادر کنندگان حکم اخراج مهدی کوهستانی کلیه جرائم وی را به دیده اغماض گرفته اند و فقط به طرح ارتباط او با سولیداریتی سنتر آنهم به شکل فوق الذکر، بسنده کرده اند؟! چرا آنان در مقابل کل مأموریت و ایفای نقش کوهستانی علیه جنبش کارگری و علیه رویکرد ضد سرمایه داری این جنبش، سکوت نموده اند اما ارتباط وی با نهاد مذکور را محتوای اطلاعیه خویش ساخته اند؟! چرا آنان کل برنامه ریزی سرمایه جهانی برای انحلال کامل جنبش کارگری ایران در رفرمیسم منحن سندیکالیستی آلت دست بورژوازی را اصلاً جرم و اشتباه تلقی نکرده و نمی کنند اما ارتباط با سولیداریتی سنتر و مثلاً گرفتن امکانات برای کمک به اجرای این سیاست ها و برنامه ریزی های ضد کارگری و ضد کمونیستی را محل ایراد می دانند؟!

این ها سؤالات اساسی است که در پیش روی صادر کنندگان حکم اخراج مهدی کوهستانی قرار دارد و آن ها موظفند که به طبقه کارگر ایران به صورت شفاف و دقیق پاسخ دهند. اینکه آنان چه خواهند گفت باید منتظر ماند اما پاسخ تمامی این سؤالات برای ما و برای هر کارگر آگاه ضد سرمایه داری در هر کجای دنیا به ویژه

ایران بسیار روشن است. پاسخ این است که کلیه این دار و دسته ها، تمامی محافل سندیکالیستی راست و چپ و تمامی صادر کنندگان حکم اخراج مهدی کوهستانی همه و همه حتی بیش از شخص کوهستانی در تمامی این توطئه ها علیه طبقه کارگر ایران و به نفع سرمایه جهانی شریک هستند. این ها در تمامی طول چند سال اخیر عین همان کارهایی را انجام داده اند که مهدی کوهستانی برای کمک به پیشبرد آن ها با سولیداریتی سنتر برای دریافت امکانات، ارتباط داشته است. همه این ها بدون هیچ کم و کاست مجریان مستقیم سیاست ها و اهداف پلید ضد کارگری سرمایه جهانی علیه جنبش کارگری ایران بوده اند. همه این ها برای سندیکاسازی مورد نظر سرمایه بین المللی و نسخه پیچی شده توسط اتحادیه های کارگری مزدور سرمایه داری به هر نوع تلاش و توطئه دست می زده اند. همه آن ها برای قلع و قمع رویکرد ضد سرمایه داری درون جنبش کارگری ایران حاضر به ارتکاب هر جنایتی بوده اند. همین ها بوده اند که فعالین کارگری ایران و کردستان را ملعبه دست خود قرار داده و به طور مستمر آنان را وادار ساخته اند تا نامه فدایت شوم برای آقای گای رابدر ارسال دارند. همه این ها بوده اند که آکسیون های مسخره و سراسر دروغ چند نفری فرقه های خود در خارج کشور را، به عنوان حمایت عظیم و سراسری اتحادیه های کارگری جهانی از جنبش کارگری ایران به خورد کارگران ایران داده اند. همه این ها به اندازه هم و به صورت متحد و همدست در جهت متلاشی نمودن کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری تلاش کرده اند. همه این ها، مثنی عناصر فرقه گرای سندیکالیست و رفرمیست درون این کمیته را، مأمور حمله علیه رویکرد ضد سرمایه داری و از هم پاشاندن کمیته هماهنگی ساختند. آری تمامی این ها به اندازه هم و یکی از دیگری بیشتر در تمامی این ترفندها و برنامه ریزی ضد کارگری سرمایه جهانی انجام وظیفه کرده اند. مهدی کوهستانی اصلاً تنها نبوده و نیست. طیف وسیعی در اجرای برنامه های یاد شده مشارکت مستقیم داشته اند. این فقط مهدی کوهستانی نیست که باید از شرکت سهامی سندیکالیستی موسوم به اتحاد بین المللی اخراج گردد. کل این شرکت سهامی و کل سندیکالیست ها و فرقه های متحجر سندیکالیست و کل

توطئه گران علیه رویکرد ضد سرمایه داری و کل مجریان سیاست ها و اهداف سرمایه جهانی علیه جنبش کارگری ایرانند که باید توسط توده های طبقه کارگر مورد بازخواست قرار گیرند. یک نکته لازم دیگر را نیز به این نوشته کوتاه اضافه کنیم. بالاتر بر نقش و رویکرد و اهداف و توطئه گری دار و دسته های سندیکالیستی آویخته به سرمایه جهانی و اتحادیه های کارگری سرسپرده نظام بردگی مزدی صریحاً انگشت نهادیم. توضیحات ما شاید این ابهام را در ذهن شماری از خوانندگان پدید آرد که راستی راستی نکند « اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران ایران! » و مثنی سندیکالیست و رفرمیست راست و چپ، در این یا آن گوشه جنبش کارگری ایران جای پائی دارند؟! و با اعتبار داشتن چنین جای پائی می خواسته اند اهداف سیاه ضد کارگری بالا را جامه عمل پوشند!! اجازه دهید بسیار صریح اعلام کنیم که چنین تصویری در مورد این محافل و موجودات، نه خیالبافی معمولی بلکه مایخولیای حاد خیال پردازی است. میلیون ها محافل راست سندیکالیستی از نوع اتحاد بین المللی مورد بحث این نوشته و هزاران سندیکالیست راست از نوع اعضای باقی و مستعفی و تازه استعفا داده آن می آیند و توطئه می کنند و ترفند می بافند و علم و کتل سندیکالیسم مورد نظر سرمایه جهانی را اینجا و آنجا بلند می کنند و سرانجام از میان می روند، اما هیچ کارگری در هیچ کجای ایران هیچ تره ای برای هیچ یک از کارهای اینان خرد نمی کند. ما از رویکرد و سرشت کار این جماعت پرده بر می داریم نه به این خاطر که در معادلات واقعی مبارزه طبقاتی هیچ وجودی دارند، بلکه صرفاً به این خاطر که سندیکالیسم و برنامه ریزی سرمایه جهانی و اتحادیه های کارگری آلت دست نظام بردگی مزدی همیشه و همه جا برای جنبش کارگری جهانی و از جمله جنبش کارگری ایران یک خطر جدی هستند. تا آن جا که به دکان ها و دکانداران بالا مربوط می شود می توانیم حرف خود را در مصرع دوم همان بیت شعر معروف خلاصه کنیم که: « عرض خود می برند و زحمت ما می دارند»

دسامبر 2008

## در جواب آقای علی خدري

نقدی که بر فراخوان فعالین جنبش لغو کار مزدی نوشته اید، نقدی کاملاً راست، رفرمیستی و سندیکالیستی است. فعالین جنبش لغو کار مزدی هیچ سخن عجیبی بر زبان نرانده اند. آنان از همزنجیران طبقاتی خود درخواست کرده اند که با توسل به قدرت عظیم طبقاتی خویش به یاری فعالین جنبش ضد سرمایه داری دستگیر شده در اول ماه مه سفر بشتابند. شما می گوید که یک فعال کارگری باید تنها مطالبه ای را با توده وسیع طبقه خود در میان گذارد که بطور بالبداهه و فوری قابل تحقق باشد! روی این حساب تبلیغ بکارگیری سلاح اعتصاب؛ تبلیغ اتحاد و یکپارچگی و اعمال قدرت متحد طبقاتی، تبلیغ سرنگونی دولت بورژوازی، تبلیغ مصادره کارگاهها و اعمال کنترل کارگری، مهمتر از همه تبلیغ سوسیالیسم، حتی تبلیغ مطالبات جاری کارگری تمامی، چپ روی افراطی است!! مطابق این استدلال، توده های کارگرحتی مطالبات روز خود را به جرم اینکه قدرت تحمیل فوری آن را بر سرمایه داران و دولت سرمایه داری ندارند، اصلاً نباید مطرح نمایند. آیا فکر نمی کنید بدون اینکه بخواهید در مسیر طرح موضوعاتی قرار گرفته اید که خودتان هم نمی توانید بدان پای بند باشید؟! و امید ما این است که پای بند نباشید.

فعالین لغو کار مزدی در خارج از مدار واقعیتها زندگی نمی کنند. شما واقعی بودن و زمینی بودن را بسیار بد می فهمید. معنای زمینی بودن در غلطیدن به قبول بی چون و چرای واقعیت سیاه موجود نیست. بحث بر سر تغییر این واقعیت است و برای تغییر دادن باید همیشه افق تغییر و راهبردها و راهکارهای تغییر دادن را با توده همزنجیر خود طرح کرد و همروش و هم‌رزم آنان به موضوعات روز مبارزه تبدیل نمود. در کلام شما هیچ اثری از فهم آموزشهای مارکس وجود ندارد. چرا باید رضا روستاها مبارزات کارگران نفت را پلکان عروج خویش به دولت قوام کنند اما فعالین ضد سرمایه داری حق ندارند از کارگران نفت برای آزادی رفقای در بندشان استمداد نمایند. آیا این حرف شما سخن یک انسان مخالف موجودیت سرمایه داری و دست اندر کار تغییر عینیت حاضر است. معلوم است که مطلقاً چنین نیست. چرا نباید نوع حرفهای فعالین جنبش لغو کار مزدی، این حرف که کارگران باید به قدرت طبقاتی خود اتکاء کنند، اینکه می توانند شیر نفت را ببندند، می توانند همه مراکز کار و تولید را در خاموشی کامل فرو برند و -----، زمزمه و ذهنیت روز کارگران شود. از این کار چه کسانی زیان می بینند و شما در کجا نشسته اید؟ در طول چند سال اخیر صدها و شاید هزاران اعتراض و اعتصاب کارگری بدون هیچ نتیجه ای به شکست منتهی شده است. چرا؟ زیرا که این اعتصابات با حمایت کارگر نفت و برق و آب و کارگر آموزشی و بخش درمان ذوب آهن و جاهای دیگر مواجه نگردیده است. چرا فعالین کارگری حق ندارند از کارگران نفت و مراکز دیگر کار و تولید بخواهند تا از این اعتصابات و اعتراضات حمایت کنند؟

ملاک زمینی بودن و نبودن یک حرف، مجرد عملی بودن و نبودن فوری آن نیست. آنچه می تواند محقق گردد و ظرفیت تحقق آن در کارگران هر چند اندک وجود دارد، باید بسان یک راه حل در پیش روی توده های کارگر قرار گیرد. کارگران امروز و بطور بالفعل دست به کار استقرار سوسیالیسم واقعی کارگری نیستند اما باید سوسیالیسم را بصورت یک برنامه شفاف و ملموس و زمینی و مادی مطرح کرد و کوشید تا موضوع روز مبارزه کارگران شود.

شما بسیار نادرست به تمسخر مطرح کرده اید که اگر فعالین جنبش لغو کار مزدی توان بسیج فوری کارگران نفت، بنادر، ذوب آهن، آب و برق و جاهای دیگر را دارند چرا برای نجات 5 تن، و نه برای نجات همه طبقه کارگر دست به کار نمی شوند؟! فعالین لغو کار مزدی بهترین طریق توسل کارگران به اعمال قدرت متحد طبقاتی علیه بورژوازی را با آنان در میان گذاشته اند. آنها حق دارند چنین کنند. درست همانسان که سندیکالیستهای راست حق دارند از کارگران بخواهند که توسل به قدرت طبقاتی را به بایگانی تاریخ بسپارند و جنبش ضد کار مزدی را در باتلاق سندیکالیسم دفن کنند. کاری که آنان می کنند و شما نیز در این نقد با کمال تأسف با آنها همراه و هم جهت شده اید.

آنان حق دارند چنین کنند. شما نیز حق دارید که با آنها همصدا باشید. هر چند آرزویم این است که زودگذر باشد. اما فعالین ضد کار مزدی نیز حق دارند حرف جنبش خویش را بزنند. آنان حق دارند علیه آنچه از سوی سندیکالیستها و سوسیال رفرمیستها علیه جنبش کارگری رفته است فریاد بکشند و از کارگران بخواهند که به قدرت ضد سرمایه داری جنبش خود اتکاء نمایند. آنان و شما حق دارید. ما نیز حق داریم. توده های کارگر در این میان خودشان راه درست جنبش خود را پیدا خواهند کرد. در میان حرفهای نادرست شما یک حرف بسیار نادرست دیگر هم وجود دارد. حرفی که راستش بسیار خطرناک است و از شمای رفیق عزیز انتظار طرح آن را نداشتیم. شما گفته اید که تقلیل سالهای زندان دستگیرشدگان سقز مدیون وساطت گای رایدر و سران اتحادیه هاست. من از شنیدن این حرف احساس بسیار بدی دارم. آن را اهانتی بزرگ به طبقه ام می دانم. تصور من این است که این جنبش کارگری ایران است که دولت اسلامی بورژوازی را از اوج قدرت سال 60 به عقب نشینی سال 84 و پیش و پس آن فرو رانده است. شما کارگران را نمی شناسید. شما از مبارزه طبقاتی درک روشنی ندارید. شما به سندیکالیسم و اتحادیه گرای و رفرمیسم ضد کارگری بسیار بها می دهید و این عیب بزرگی است.

2005. 12. 6

## نگاهی به نوشته اخیر یدالله خسروشاهی

مطلبی را از یداله خسرو شاهی تحت عنوان « جنبش کارگری ایران، معضلات و چشم انداز آتی» که گویا متن سخن پراکنی اخیر ایشان می باشد، در سایت افق روشن رویت کردم که در این نوشته کوتاه، مورد بحث یا نقد من نمی باشد زیرا تکرار همان حرف های همیشگی یک سندیکالیست خالص قدیمی و تازگی ها بسیار فرقه گرا، با همان شیوه های خاص شناخته شده خود او می باشد، مطلبی با محتوایی سطحی که ریشه اصلی تمامی نارسایی ها و بدبختی ها و مصائب توده های کارگر ایران را نه در نظام سرمایه داری، بلکه در این یا آن سیاست دولتمردان می بیند. مطلبی سرتا پا توهم انگیز که تلاش دارد تا بنیاد موجودیت سرمایه داری و رابطه خرید و فروش نیروی کار را منزه جلوه دهد و گرسنگی و فقر و فلاکت توده وسیع کارگر را به نوع رژیم حاکم منتسب کند. مطلبی بی مایه که اختلافات راه حلها و راهبردهای ماهیتاً متفاوت موجود در جنبش کارگری، حتی اختلاف میان رویکرد ضد سرمایه داری و برای محو سرمایه داری، با گرایش رفرمیست های راست سندیکالیست نوع خودش را، تا حد اختلاف نظر در مورد نوع و ساختار تشکل های کارگری یا از آن هم بی معنی تر به شیوه تلفیق بین کار قانونی و کار فراقانونی تقلیل می دهد. این آخری ظاهراً فقط تلاش ناشیانه ای برای استتار سرشت عمیقاً کاپیتالیستی قانونگرایانه خود اوست که در تمامی عمرش سوای سندیکاسازی مطابق نظم بردگی مزدی به هیچ چیز دیگر باور نداشته است. این وارونه نمائی برای پوشش دادن به آن سندیکالیسم قانونگرای سرمایه پسند و سرمایه مسلک، لابد درسی است که از دوست "دیالکتیسین اش" !! یاد گرفته است. همان دوستش که فعلاً یداله برای مبارزه با گرایش ضد سرمایه داری، با او و نوع او وحدت کرده است. "دیالکتیسینی" !! که یادم می آید در یکی دو سال بعد از انقلاب سال 57 در بحث و صحبت و عملاً نیز، بطور دیالکتیکی!! عقیده داشت که " زن تابعی از متغیر مرد است " !!

حرفهای مشابه متن سخن پراکنی جناب یداله هر کجا که لازم بوده و موضوعیتی داشته است به کرات از طرف فعالین لغو کار مزدی بطور جامع پاسخ گرفته است و نیاز به پاسخ مجدد ندارند. موضوعی که باعث شد به نوشتن این مختصر پردازم، تکرار برخورد بغایت تحریف آمیز، کینه توزانه و چندش آور عباراتی است که یداله و امثال ایشان خود را مجاز می دانند تا با زیر پا گذاشتن کلیه معیارهای اخلاق انسانی آن ها را مثل آدماس بچوند و تکرار نمایند.

او نوشته است :

"در ابتدا باید یاد آور شوم که گروه «لغو کار مزدی» که برای سرپوش گذاشتن بر بی عملی مطلق خود هر گونه سازمان یابی کارگران را در مراکز کاری نفی می کند، در این جا مورد توجه من نیست. چرا که این جمع بسیار کوچک ( مثلاً کوچکت

از گروه منحنی هفت تنان خودش) با نسخه پیچی و دعا نویسی، سه سالی است این چنین فتوا صادر کرده که تشکل کارگری باید «تشکل ضد سرمایه داری» باشد، اما در پیچ و خم ها و مقاطع حساس درون جامعه، فارغ از وقوع مبارزات رادیکال، به کوه پایه ها روی آورده اند تا هوای تازه استنشاق نمایند لذا من به فعالیت جمع هایی می پردازم که در کوران مبارزه جاری کارگران نقش داشته و در این راه هستی خود را خالصانه در راه رسیدن کارگران به یک زندگی انسانی در معرض خطر قرار داده اند"

تمام تمرکز کار و بحث فعالین ضد سرمایه داری و جنبش لغو کار مزدی روی سازمان یابی توده های کارگر در مراکز کار و تولید علیه سرمایه داری قرار داشته و دارد و به این اعتبار تنها رویکردی است که حزب سازی و فرقه آفرینی از هر نوع و از جمله نوع سندیکالیسم منحنی فرقه ای بداله در بالای سر کارگران را، با قاطعیت نقد و طرد می کند. و سازمان یابی ضد سرمایه داری کارگران در بستر مبارزات جاری آنان را اساس کار خود قرار می دهد. جنبش کارگری را جنبشی ضد سرمایه داری می بیند و برای سازمان یابی همین جنبش، برای آگاه کردن و نیرومند ساختن و افق دارتر شدن آن، همه توان خود را به کار می گیرد. در عمل رادیکال ترین حرکت ها مانند یخچال سازی خرم آباد و جاهای دیگر را سازمان داده و می دهد و بهای آنرا با تحمل زندان، شکنجه و هر مجازات دیگری پرداخت کرده است و می کند. گرایش ضد سرمایه داری و جنبش لغو کار مزدی تنها رویکردی است که مبارزه علیه رژیم سیاسی را از مبارزه ضد سرمایه داری جدا نمی کند بلکه آنرا در پیوند ارگانیک با مبارزه ضد سرمایه داری طبقه کارگر می داند. به همین خاطر است که رویکرد ضد سرمایه داری و جنبش لغو کار مزدی، آب در آشیانه عنکبوتی تمامی اربابان احزاب فرقه ای و سندیکالیست های نوع بداله ریخته است و بر سر همین مسایل است که در حال حاضر با عناصری از نوع بداله در کمیته هم آهنگی نیز درگیر است. تمامی ادبیات گرایش ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی شاهد این مدعا هستند. بطور نمونه مطلب دو رویکرد اخیر محسن حکیمی و نوشته های دیگر رفقای این گرایش در ایران و نوشته های فراوان دیگر.

رویکرد ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی جنبش کارگری بر خلاف دروغ های کاملاً کینه توزانه ای که بداله به هم می بافتد، نه مولود سالهای اخیر که همزاد خود جنبش کارگری است. سابقه تاریخی این رویکرد را باید در کمون پاریس، انترناسیونال اول، انقلاب اکتبر و در هر حرکت رادیکال کارگری علیه اساس کار مزدی جستجو نمود. درست به همان گونه که پیشینه بداله و هفت تنان همراهش را باید در رفرمیسم راست منحنی سندیکالیستی و در کارنامه بند بازیهای زشت سندیکالیسم ارتجاعی برای خدمت به ماندگاری نظام بردگی مزدی کندوکاو کرد.

اینها چکیده ای نکات فراوانی است که در مورد جمله بالای یداله می توان به قلم آورد اما من می خواهم از یداله سوال کنم که بعد از آن همه انحرافات سیاسی سابق از سندیکالیسم زمان شاهی بگیر تا اکثریتی بعد از زمان شاهی، تا نوع اسانلو و مددی حسینی ساز، آیا از این گونه حرف های دروغ و تحریف آمیز و توده ای و اکثریتی وار خسته نشده ای؟ اغلب آدمهایی که تو در خدمت آنها هستی عمراً هیچ بهانی برای کارهایشان پرداخت نکرده اند. اما تو برای همین کارهای سندیکالیستی ات کم توان نداده ای. چرا در این دوران پیری این تنمۀ حرمت سیاسی را هم که در خارج کشور کسب کرده بودی این چنین بر باد میدهی! اگر فعالین جنبش لغو کار مزدی براستی بقول تو بسیار کوچک و اندک هستند، پس این همه وحشت تو و همراهانت از کجا سرچشمه می گیرد؟ من و تو هر دو، از سالها قبل و به طور کامل با ماهیت و شخصیت این همشینیان کنونی تو آشنا هستیم. فعال ترینشان در ضدیت و لجن پراکنی بر علیه فعالین گرایش ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی است که می خواهد خودی نشان دهد. سؤال من این است که راستی راستی وحشت شما از چیست که در هر نوشته سطحی و بی مایه بطور ریاکارانه صدها دروغ علیه فعالین ضد سرمایه داری و جنبش لغو کار مزدی سر هم بندی می کنید؟ اگر خودت نمیدانی من می دانم دلیل این کار چیست؟ من کاملاً میدانم چه عواملی تو را بسوی وحدت و اتحاد عمل بر علیه گرایش ضد سرمایه داری سوق داده است. من می دانم که چرا با کسانی که پیش از این با آنان هیچ تفاهم و توافقی نداشتی و حتی مانند من چشم دیدن بعضی از آنان را هم اصلاً نداشتی، این چنین به وحدت رسیده ای. برای من روشن است که چرا با هفت تنان مروج سازش و اجماع کارگران با بورژوازی، تا این حد نزدیک می شوی که پای هر نوشته مبتدلی از جانب آنان را امضا می گذاری. از جمله پای نوشته ای که با وقاحتی بیشتر و شنیع تر از دار و دسته توده ای ها و اکثریتی ها و همه عمال بورژوازی، فعالین ضد سرمایه داری و جنبش لغو کار مزدی را در کنار جمهوری اسلامی قرار داده بود. دلیل همه اینها این است که شما در سندیکالیست بودن و پرستش نظام سرمایه داری و در ضدیت با هر حرکت ضد سرمایه داری با هم وحدت دارید. آنچنان منافع شما با سرسپردگان رابطه اجتماعی سرمایه در ایران یعنی سندیکالیست های ظاهراً مستقل از دولت اما منحل در نظام سرمایه داری، به هم آمیخته شده است که از هیچ برنامه ریزی مشترکی با هفت تنان در کار ترور شخصیت فعالین ضد سرمایه داری و جنبش لغو کار مزدی ابایی ندارید.

اما یداله تاریخ مصرف سیاسی شما در به انحراف کشاندن جنبش کارگری و انحلال آن در چهارچوب نظام سرمایه داری به پایان رسیده است. این راهی را که در امتداد گذشته ات ادامه می دهی به ترکستان است. این را بدان که آخر و عاقبت ضدیت با جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر بالاخره و در نهایت افتادن در باتلاق همراهی مستقیم با دولتهای بورژوازی از هر نوع منجمله نوع اسلامی و مانند سابق همپالکی شدن با توده ای ها و اکثریتی ها و نوع آنهاست. این را به عنوان یک دوست به تو می گویم، می خواهی سخنم را بپذیر یا برنج.

16 دسامبر 2007



## ITF و حمایت از جنبش کارگری ایران!!!

خبرگزاری هما در تاریخ هفتم مهرماه سال جاری طی اطلاعیه ای با عنوان "نماینده ای از آی تی اف جهانی برای پی گیری آزادی آقای اسانلو و مد دی به ایران می آیند"، از ورود آقای حنیفا رستنتینی رئیس اتحادیه کشتیرانی اندونزی در ساعت 5،30 صبح به وقت تهران به فرود گاه مهرآباد خبر داد. آقای حنیفا رستنتیسی در این سفر نماینده رسمی آی تی اف (کنفدراسیون بین المللی حمل و نقل) میباشد و میهمان سندیکای شرکت واحد تهران خواهد بود. این شخص ماموریت دارد که با اسانلو و مد دی در زندان اوین ملاقات کند و همچنین طی دیداری با اعضا و فعالین سندیکای شرکت واحد در جریان جزئیات مشکلاتشان قرار گیرد و در ملاقات با وزیر کار رژیم و مشاورین وی نیز، خواستار آزادی کار سندیکایی و استقلال آن در ایران گردد و اسانلو و مد دی را آزاد نماید. ضمناً آی تی اف نیز با یک نامه رسمی از مقامات رژیم خواسته است که با این شخص همکاری های لازم را به عمل آورند که در این رابطه وزارت خارجه اندونزی و سفارت این کشور هم پشت کار هستند و گویا رژیم هم پذیرفته است که برای ماموریت آقای حنیفا مشکلی ایجاد نکند.

همچنین اطلاعیه از یک حرکت جهانی اعتراضی علیه دستگیری اسانلو و مد دی خبر می دهد که قرار است از طرف سازمان های حمل و نقل و باصطلاح کارگری نظیر آی تی اف، آی تی یو سی، سی ال سی کانادا، ژ ژ ت فرانسه و ...

صورت گیرد. به این ترتیب که رانندگان حمل و نقل اتوبوسی یا راه آهن شهری با پوشیدن تی شرت های که عکس این دو فعال سندیکایی در بند و آرم سندیکای واحد روی آنها چاپ شده، در این روز یا ساعا تی از این روز، نسبت به ادامه اسارت این دو فعال کارگری سندیکالیست اعتراض کنند. همچنین روسای اتحادیه های کارگری آمریکا، انگلیس و فرانسه نیز مصراً خواستار ملاقات با احمدی نژاد جهت اعلام اعتراض خود به این دستگیری ها و نیز وجود محدودیت در مسیر تشکل های مستقل کارگری (تشکلاتی از نوع سندیکای شرکت واحد با همان مضمون سندیکالیستی) شده اند.

در این خبر که هنوز در جایی ندیده و از طریق نشنیده ام که اصلاً بوقوع پیوسته یا خیر، هیچ نکته غیرطبیعی موجود نمی باشد. دو فعال سندیکالیست دستگیر و زندانی شده اند و اتحادیه های سندیکالیست جهانی جهت آزادی آنان به سبک و سیاق خویش به تکا پو افتاده اند. به سبک و سیاقی که اعتراض جهانی علیه دستگیری و زندانی شدن دو فعال کارگری هم گرایش خودشان را در ملبوس کردن رانندگان اتوبوس و راه آهن شهری به تی شرت هایی مزین به عکس آنان در ساعاتی از روز کار و یا ملاقات با وزیر کار جمهوری اسلامی سرمایه و مشاورین وی جهت تقاضای آزادی آنان می داند!! واقعاً عجب اعتراض بین المللی!!

به هر حال من هم آرزو می کنم این اشکال اعتراضات باصطلاح جهانی!! و در واقع بورکراتیک و در سطح دولت با دولت نتیجه بخش باشد و اساتلو و مددی را از بند جمهوری اسلامی سرمایه برهاند .

همانطور که گفتیم در تمام این موضع گیری ها و عملیات برنامه ریزی شده جهت آزادی دو فعال سندیکالیست سه جانبه گرا از طرف اتحادیه های کارگری سرمایه سالار هیچ چیز عجیب و غیر عادی وجود ندارد.

اما با وجودی که در مورد جنبش اتحادیه گرایی و گرایش آن یعنی سندیکالیسم مطالب بسیار و فراوان گفته و نوشته شده است و عملاً این گرایش در پروسه فعالیت خود تاریخاً بوضوح نشان داده که کدامین گرایش بورژوایی را در جنبش کارگری برای به سازش کشاندن مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری آن نمایندگی می کند، این اطلاعیه نیز می تواند برای توده کارگران ایران و بعضی از فعالین کارگری مدعی تعلق به گرایش ضد سرمایه داری ولی متوهم به ماهیت و نقش این اتحادیه ها قابل توجه و آموزنده بوده و بعنوان سندی در امتداد هزاران سند و شواهد عملی تاریخی دیگر نشاندهنده ماهیت بورژوایی و ضد کارگری این اتحادیه های باصطلاح کارگری باشد.

در اینجا مخاطب من عناصر و گروه ها و حزبهای چند نفری سکتاریستی مدعی کمونیست و ضد سرمایه داری بودن، نمی باشد زیرا تمامی موضع گیری هایشان در رابطه با جنبش کارگری بویژه توافق و همراهی کامل آنها با رفرمیست راست سندیکالیستی درون جنبش، تاریخاً بی ربطی اشان را به گرایش ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی طبقه کارگر ثابت کرده است. تکلیف آنها روشن است، چرا که بر اساس گرایش غیر کارگری و بورژوایی اشان سندیکالیسم سازمان یافته در سندیکا و اتحادیه کارگری، اهرم پیشبرد سیاست ها و راهکارهای آنها در جنبش طبقه کارگر جهت سهیم شدن در قدرت سیاسی و یا تصرف آن بوده و هست.

مخاطب من کارگران ایران که عموماً شناخت عمیقی از این اتحادیه ها ندارند و همچنین برخی از فعالین کارگری ضد سرمایه داری متوهم به این اتحادیه ها می باشد .

کارگران و این فعالین کارگری که مدعی مرز بندی قاطع با سندیکالیسم و سکتاریسم هستند باید از خود سوال کنند چرا با وجودی که در حال حاضر تعداد قابل توجه ای از فعالین کارگری شاغل و فعال در بخش های مختلف کار و تولید در نقاط مختلف ایران در بند و زندان رژیم اسلامی سرمایه هستند و چندی از آنان نیز به حبس های تعلیقی مشروط محکوم گشته اند، این مامور اتحادیه جهانی آی تی اف با سفر به ایران فقط قصد دارد تلاش خود را روی آزادی دو فعال سندیکایی متمرکز

کند؟ آنهم با سفارشات و حمایت های رسمی وزارتی و سفارتی دولت اندونزی! و در بستر این تلاش بورکراتیک حتی اشاره ای به این فعالین کارگری قلمرو های کوناگون کار و تولید گرفتار در زندان های رژیم اسلامی سرمایه نکرده است؟ پاسخ مشخص و روشن است: این مامور و اتحادیه متبوعش به هیچ وجه در پی حمایت از جنبش طبقاتی کارگران ایران نبوده و نیستند بویژه که بخشی از همین فعالین در بند متعلق به گرایش ضد سرمایه داری طبقه کارگر هستند و بر بستر مبارزه طبقاتی جاری کارگران در عین همراهی آگاهانه و کمک به پیشبرد آن، در صدد تدارک پیش زمینه های ایجاد تشکل سراسری ضد سرمایه داری طبقه کارگر با اتکا به نیروی خود کارگرا نند و واضح است که رسالت امثال اتحادیه آی تی اف ها در رابطه با دفاع از نظام ضد بشری سرمایه داری و تضمین ماند گاری آن، دقیقاً سرکوب و مانع شدن از رشد و بالیدن و سازمان یافتن این گرایش اصلی و طبقاتی جنبش کارگری در شرایط مختلف، از طرق گوناگون میباشد. که در شرایط کنونی جنبش کارگری ایران تقویت گرایش سندیکالیستی و کمک های همه جانبه به حاملین این گرایش در جنبش طبقه کارگر ایران، برای آنان در الویت قرار دارد.

پافشاری روسای اتحادیه های باصطلاح کارگری و در واقع امپریالیستی آمریکا، انگلیس و فرانسه برای ملاقات با احمدی نژاد رئیس جمهور ایران نیز، جهت اعلام اعتراض خود به دستگیری اسانلو و مد دی و هم به محدودیت موجود دولتی در راه ایجاد تشکل های مستقل، یعنی سندیکا هایی از نوع سندیکای شرکت واحد با همان برنامه و راهکارهای سندیکالیستی، از همین منظر قابل توضیح می باش

2007/10/7

## مشکل فهم تناقض؟ یا ذهنیت طبقاتی متناقض؟

محمود بیگی مجدداً بر نقد ناصر پایدار به «نقد» ایشان «نقدی»! نوشته است. من این باصطلاح نقد طولانی را یک بار مرور کردم. باید بگویم در جای خود کم نظیر و خصلت ناماست. خصلت نما از این لحاظ که تمامی روحیات، شخصیت و منش یک آکادمیسین بسیار توخالی و پرمدعای خارج از مدار مبارزه طبقاتی کارگران و سنگر گرفته پشت حرفهای مارکس را یکجا در خود منعکس می کند. من قصد بررسی تمام این نوشته را ندارم و صرف وقت پیرامون این کار را به هیچوجه لازم یا حتی جایز نمی بینم. به عنوان یک کارگر کمونیست فعال در جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر و با تجربه سالیان دراز فعالیت سیاسی خویش، می دانم که هیچ کارگری در هیچ کجای دنیا نه امثال محمود بیگی را می شناسد، نه اگر هم تصادفاً بشناسد، هیچ رغبتی به خواندن نوشته او نشان می دهد و بالاخره اگر هم از سر کنجکاوای بخواهد این کار را بکند، حتی کلمه ای هم از حرفهای او سر در نخواهد آورد. به همین دلیل هیچ ضرورتی به بررسی تمام نوشته او نیست. من فقط می خواهم در این رابطه به چند نکته اشاره کنم.

1. محمود بخش نخست نوشته اش را به توضیح معنا و مفهوم «کار اجتماعاً لازم» اختصاص داده است. او مدعی شده است که کار اجتماعاً لازم مفهومی صرفاً مربوط به جامعه سرمایه داری است و در اقتصاد کالائی ماقبل سرمایه داری وجود نداشته است. او با نقل قولهای تحریف آمیز و بی پایه خود کوشیده است تا این حرف بی اساس را به مارکس هم نسبت دهد. شیوه تولید سرمایه داری بر اساس سطح معینی از تکامل و بسط و گسترش اقتصاد کالائی به وجود آمده است. دوران بسیار طولانی در تاریخ، محصول کار انسانها کالا بوده است. در این دوران فرآورده های کار آنها به صورت کالا با هم مبادله می شده است. بر پایه رشد اقتصاد کالائی بوده است که اشکال مختلف معادل به عنوان مکانیسم های ضروری مبادله، موضوعیت یافته و مورد پذیرش قرار می گرفته اند. زمانی گوسفند، زمانی کالائی دیگر و پس از مدتها طلا نقش معادل را ایفاء کرده است. مدت زمان زیادی طول کشیده تا پول این نقش را به عهده گرفته است. گسترش مستمر اقتصاد کالائی ماقبل سرمایه داری در تداوم خود اشکالی از سرمایه مانند سرمایه ربائی و تجاری ماقبل سرمایه داری را پدید آورده است. در تمامی این دوران بخشی از محصول کار دهقانان و پیشه وران و کلاً تولید کنندگان توسط خود آنها یا توسط تجار با هم مبادله می شده است. این بخش محصول کار، کالا بوده است و این محصولات غیر از ارزش مصرفی، ارزش مبادله ای را نیز با خود حمل می کرده اند و درست به اعتبار ارزش مبادله خود با هم داد و ستد می شده اند. این ارزش مبادله در واقع همان زمان کار اجتماعاً لازم نهفته در کالاها بوده است. اساساً مفهوم کالا منعکس کننده ارزش مبادله ای نهفته در آن است و این ارزش مبادله ای چیزی جز زمان کار اجتماعاً لازم نیست. آیا واقعاً فهم این مسأله دشوار است؟ مگر بخش قابل توجهی از جلد اول کتاب کاپیتال به بررسی همین موضوع اختصاص ندارد. چرا محمود باید با آن همه ادعا و فضل فروشی، موضوعی به این سادگی در سطح  $2+2=4$  را نفهمد؟!

محمود نوشته است که مارکس کالا را سلول جامعه سرمایه داری خوانده است و از این حرف درست نتیجه گرفته است که پس کار اجتماعاً لازم فقط مختص جامعه سرمایه داری است!! شیوه تولید سرمایه داری بر سطح معینی از انکشاف و گسترش اقتصاد کالائی متکی است و **با کالا شدن نیروی کار** از اقتصاد کالائی پیشین متمایز می شود. چرا باید از این حرف درست این نتیجه سر تا پا نادرست، گمراه کننده و بدون معنی را گرفت که پس کار اجتماعاً لازم در جامعه سرمایه داری پیدا شده و در اقتصاد کالائی پیش از سرمایه داری وجود نداشته است؟! معلوم است که در جامعه موجود نه فقط محصول کار بلکه نیروی کار تماماً کالاست. فقط در جامعه سرمایه داری است که اقتصاد کالائی می تواند به اقتصاد مسلط تبدیل شود، همه اینها توضیح واضحات است اما هیچکدام از اینها معنایش این نیست که پس قبل از سرمایه داری محصول کار بشر در سطح معینی کالا نیوده است و اگر قبول کنیم که کالا بوده است پس بر پایه ارزش مبادله ای با هم داد و ستد می شده اند. ارزش مبادله کالاها هم در واقع همان زمان کار اجتماعاً لازم نهفته در آنهاست. آیا فهم این قضیه واقعاً دشوار است؟! به عنوان یک کارگر دارای پیشینه کار سیاسی تأکید می کنم که همین موضوعات را با کارگرانی که سواد خواندن و نوشتن درستی نداشته اند بارها در میان گذاشته ام و آنان بسیار ساده تر از محمود آنها را درک کرده اند. چرا محمود و محمودها در فهم این مسائل و در فهم هر حرف مارکس دچار اشکال اساسی و لاینحل هستند. جوابش برای من روشن است. برای اینکه قابلهای فکری و ذهنی طبقات غیرکارگری ظرفیت فهم آموزشهای مارکس را ندارد و آن را نه درک، بلکه تخریب می کند و واقعاً فاسد می سازد.

2. پایدار در کتاب سوسیالیسم، سیاست و مدنیت و برخی مقالات دیگر به تفصیل توضیح داده است که در سوسیالیسم، این شوراهای کارگری متشکل از همه آحاد کارگران هستند که پیرامون چه تولید شود و چه تولید نشود و سرنوشت محصول کار و تولید یا نحوه توزیع آنها چگونه باشد و مانند اینها تصمیم می گیرند. او تشریح کرده است که در سوسیالیسم کار داوطلبانه می شود و بشریت از قید کار رها می گردد. پایدار در بطن همین مباحث گفته است که آحاد توده های وسیع کارگر در درون شوراهای سراسری خویش با دخالت هر چه آزادتر، هر چه نافذتر، هر چه آگاهتر و هر چه خلاق تر پیرامون میزان و نوع کاری که اجتماعاً برای معیشت و رفاه آنها نیاز است، تصمیم می گیرند و در همین راستا کار توسط آنها تعریف می گردد. اینها نکاتی هستند که فعالین لغو کار مزدی و از جمله پایدار گفته اند و می گویند. محمود بیگی بدون هیچ نگاهی به این مسائل، معترض است که پایدار می گوید در سوسیالیسم هم کار اجتماعاً لازم از وجود دارد؟! محمود قادر به درک این مسأله نیست که در اینجا توده های وسیع کارگرند که با دخالت خلاق و آزاد و نافذ شورائی همه آحادشان پیرامون اینکه چه تولید کنند و چه تولید نکنند و چه میزان تولید کنند و مانند اینها تصمیم می گیرند. کار اجتماعاً لازم در اینجا یعنی آنچه که این شوراهای سراسری متشکل از همه آحاد آگاه بر پایه درک آگاهانه نیازهای اجتماعی و رفاهی کل جامعه تعیین می کنند و به اجراء می گذارند. از محمود می پرسیم که آیا واقعاً فهم این قضیه سخت است؟! سخت است!!

2. ناصر پایدار گفته است که در شرائط فعلی تاریخ در بخش وسیعی از جهان، پرولتاریای پیروزمند در انقلاب، نیازی به فزیندی سوسیالیسم و کمونیسم ندارد، طبقه کارگری که با سازمان دادن جنبش شورائی ضد کار مزدی خود، ماشین دولتی بورژوازی را در هم شکسته است و شوراهاى سوسیالیستی برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی خود را مستقر ساخته است، می تواند و امکان آن را دارد که در سریعترین زمان کار را داوطلبانه اعلام کند. همگان می توانند به اندازه نیازشان از امکانات رفاهی و معیشتی و همه چیز برخوردار باشند و بشریت می تواند حتی از قید کار رها گردد. محمود بیگی در نقد! این حرف مدعی می شود که پس ناصر پایدار اروکمونیستها را قبول دارد!! استدلال او هم بسیار محکم است!! او می گوید اروکمونیستها هم دیکتاتوری پرولتاریا را قبول ندارند. و اعلام اینکه پرولتاریا در بخشی از جهان می تواند در صورت پیروزی جنبش شورائی سراسری سوسیالیستی ضد کار مزدی خود و ساقط نمودن دولت بورژوازی، کمونیسم را در دستور کار خود قرار دهد، همان ارو کمونیسم است!!! به راستی کدام عقل انسانی می تواند به خود اجازه دهد که چنین مقولاتی به هم بیافد و چنین استنتاجاتی از حرفها به عمل آورد؟ واقعاً نمی دانم!!! کسانی که سایه فعالین ضد سرمایه داری را با تیر می زنند، باید هم اروکمونیستهای همسلک و هم سنخ خود را مبارزان علیه سرمایه داری و برای محو سرمایه داری به حساب بیاورند. محمود می گوید که پایدار حزب را هم نفی کرده است و اروکمونیستها هم همین کار را می کنند!!! فعالین جنبش لغو کار مزدی و از جمله ناصر پایدار موجودیت سکنهای سیاسی میراث دار جنبشهای خلقی و غیرکارگری را که همسان محمود خود را به نام مارکس و کارگر آویخته اند تا از این طریق جنبش کارگری را از سنگر پیکار ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی خارج سازند، با قاطعیت نفی کرده و می کنند. فعالین لغو کارمزدی از سازمانیابی سراسری ضد کار مزدی و برای محو سرمایه داری طبقه کارگر سخن می گویند و برای متشکل نمودن طبقه کارگر در این راستا مبارزه می کنند، محمود سکنهای نیم وجبی خارج از مدار پیکار طبقه کارگر علیه سرمایه داری را، حزب کمونیست کارگران می داند و درست از این منظر است که سازمانیابی ضد کار مزدی و برای محو کار مزدی طبقه کارگر را، نفی حزب تلقی می کند. ، خیر آقای محمود بیگی فعالین لغو کار مزدی ضرورت حزب کمونیست کارگران را نفی نمیکنند، اما درک آنان از پروسه تحزب کمونیستی طبقه کارگر، اساساً و ماهیتاً با درک سکتاریستی شما متفاوت می باشد.

3. فعالین لغو کار مزدی به میزان زیادی در مورد اساس ضد سرمایه داری بودن جنبش کارگری بحث کرده اند. آنها به اندازه کافی توضیح داده اند که چرا ستیز با سرمایه یک جنبش درونی و ذاتی در طبقه کارگر است. جنبشی که باید بیبالد، رشد کند، سازمان یابد و به پیروزی رسد. فعالین لغو کار مزدی همچنین مشروح نوشته و گفته اند که معضل چپ فرقه گرا فقط بودن و نبودنش در جنبش کارگری نیست، بلکه اساساً به جنبش ضد سرمایه داری و به کمونیسم طبقه کارگر تعلق ندارد و اصولاً دست اندر کار حتی کمک به سازمانیابی این جنبش نیز نمی باشد. محمود بیگی قادر به درک این مباحث نیست. او از یک طرف جنبش کارگری را دشت لم

یزرعی می داند که روبش هر سنبل در آن به بارش مداوم افاده فروشی و فضل نمائی امثال وی محتاج است و از سوی دیگر می گوید که خودش نیز معتقد است که پیشروان باید در درون طبقه باشند!!!

4. محمود مدعی است که پایدار در نقد مدافعان سوسیالیسم گفته است که آنان باید محاکمه شوند. سخن پایدار با مدافعان سوسیالیسم در کمال صمیمیت و رفاقت این بوده است که اگر مارکس زنده می شد و می دید که شما این گونه حرفهای او را تحریف می کنید، شاید متقاضی تشکیل محکمه ای برای احقاق حق خود می شد. آیا به راستی اینگونه برخورد کردن به حرف دیگران نقض تمامی ارزشهای اخلاقی و انسانی نیست؟

5. محمود در نوشته خود زیر فشار استیصال و درماندگی مفرط نظری، علیرغم اعتقادش به عشق! و ادب! در مرادوات انسانی، به کرات متوسل به فحش و فحش کاری شده است. کلماتی مانند لومین!! و پالاندوز و ... همه جا زینت بخش نقد باصطلاح مستدل و محکم اوست!! به نظر من پالاندوز بودن عیب نیست، دروغگویی؛ عوامفریبی، تناقض بافتن در جهت ارضای منیت خود، تحریف همه حرفها و نظائر اینهاست، که عیوب بسیار بزرگی به حساب می آیند.

6. تمامی محتوای نوشته محمود از سیاق نکاتی است که گفتیم و درست به همین دلیل من صرف وقت برای بحث در باره آنها را به هیچ وجه لازم نمی بینم.

درخاتمه با در نظر گرفتن هم نسل بودنمان با آقای محمود بیگی و نتیجتاً شناخت کلی از گذشته یکدیگر در ارتباط با جنبش طبقه کارگر ایران، می خواهم پرسشی را با محمود در میان گذارم. او گفته است که: در ره منزل جانان مجنون وار خطرات بسیار سنگینی را تحمل کرده است. اگر منظور او از این حرف، عشق گدازان به لفظ بازیها و واژه پردازیهایی میثرائی آریایی خویش است، من حرفی ندارم، اما اگر منظورش از منزل جانان احیاناً مبارزه طبقاتی است، لطفاً اندکی از کارنامه فعالیتهای خود در این عرصه و مخصوصاً مخاطرات مهمی را که تحمل کرده است، برای ما هم توضیح دهد!!!

2006/6/22

## مازیار رازی و تحلیل مارکسیستی!!

کارگر ایرانی مازیار رازی را نمی‌شناسد و حرف و نقل و فاضل‌نمای او برای هیچ کارگری در هیچ کجای دنیا واجد هیچ اعتباری نیست. از همین روی بعنوان یک کارگر و یک فعال جنبش ضد کار مزدی هیچ نیازی به نوشتن هیچ سطری برای رفع خطر توهم آفرینی‌های بورژوازی او در جنبش کارگری هیچ نقطه‌ای از جهان نمی‌بینم. نوشتن این سطور مطلقاً ناشی از دغدغه تأثیرگذاری مخرب حرفهای او بر هیچ کارگری نیست. آنچه مرا وادار به نگارش این چند سطر مختصر می‌نماید فقط یک چیز است. می‌خواهم به تمامی آحاد طبقه خود، به کلیه هم‌نجیرانم در همه دنیا بگویم که امثال مازیار رازی در تمامی عمرشان به دروغ از مارکس و آشنایی با آموزشهای مارکس سخن رانده‌اند، بدون اینکه حتی یک حرف از مارکس را فهمیده باشند. مقاله اخیر وی زیر نام «ریشه‌های نظریه لغو کار مزدی» گواه بسیار صادق این مدعاست. او و امثال او از مارکس سخن گفته و به مارکس رجوع کرده‌اند!!! صرفاً با این هدف که آموزشهای این رهبر آگاه جنبش ضد سرمایه‌داری و برای لغو کار مزدی کارگران دنیا را در مرداب سیاه اهداف و انتظارات طبقه بورژوازی دفن کنند. آنان از مارکس حرف زده‌اند تا خطر شعله‌ور شدن نقد مارکسی‌شویه تولید سرمایه‌داری و شعله‌وری این نقد در جنبش ضد سرمایه‌داری و برای لغو کار مزدی کارگران را از سر طبقه بورژوازی رفع نمایند.

مازیار رازی به دنبال یک عمر ادعای «مارکسیست بودن»! هنوز نمی‌داند و نمی‌خواهد بداند که کار مزدوری یا رابطه خرید و فروش نیروی کار، شالوده و اساس شیوه تولید سرمایه‌داری و کل هستی نظام کاپیتالیستی است. او این الفبای حرف مارکس را نفهیده است که:

«پول و کالا نه از ابتدا سرمایه هستند و نه وسائل تولید و معیشت. لذا می‌بایستی بصورت سرمایه در آیند ولی خود این تبدیل فقط تحت شرایط معینی امکان پذیر است. آن شرایط را می‌توان به قرار زیرین خلاصه نمود. دارندگان دو نوع کالای بسیار مختلف می‌بایست در مقابل یکدیگر قرار داشته باشند و با هم تماس بگیرند. یعنی از یکسوی دارندگان پول و وسائل تولید و معیشت که به منظور بارور ساختن مبلغ ارزش دار خود، نیروی کار متعلق به غیر را خریدارند و از سوی دیگر کارگرانی آزاد که فروشنده نیروی کار خویش و لذا فروشنده کارند. کارگران آزاد به این دو مفهوم است که نه خود مانند بندگان و سرفه‌ها و غیره مستقیماً جزی از وسائل تولید باشند، و نه آنکه مانند دهقانان مستقل و امثال آنان، وسائل تولیدی از آن خود داشته باشند یا به عبارت دیگر تا سرحد امکان، از هر چه رنگ تعلق می‌پذیرد آزاد و از آن حیت بی‌قید و مجرد باشند.

با این قطب بندی در بازار کالا شرایط اساسی تولید سرمایه‌داری وجود یافته است.....»

(کاپیتال جلد اول، ترجمه اسکندری، ص 812)



مازیار رازی شیوه تولید سرمایه داری و سرمایه به مثابه یک رابطه اجتماعی را نمی شناسد، آناتومی مارکسی این شیوه تولید را درک نمی کند، معنای کار مزدی را نمی فهمد. درک او از سرمایه داری هیچگونه تشابهی با کالبدشکافی مارکس از این نظام ندارد. همین چندی پیش، یکی از شاگردان وی در مقاله ای که آنهم در نقد جنبش لغو کار مزدی نگاشته شده بود!! کار مزدی را، پرداخت پولی و نه جنسی دستمزد تفسیر کرده بود!!!! خود آقای رازی هم در درک کار مزدی هیچ چیز فراتر از شاگرد خویش ندارد.

رابطه خرید و فروش نیروی کار یا کار مزدوری درونمایه اصلی و واقعی شیوه تولید سرمایه داری است. در درون این رابطه است که اضافه ارزش تولید می گردد. در اینجاست که سرمایه در بهترین حالت بهای نیروی کار کارگر را می پردازد، اما وانمود می کند که بهای کار کارگر را پرداخته است!! سرمایه بخش اعظم کار کارگر را بصورت کار اضافی تصرف می کند و این کار اضافی را که همان ارزش اضافی است به سرمایه و باز هم سرمایه مبدل می سازد.

در درون رابطه خرید و فروش نیروی کار است که کارگر از کل هستی اجتماعی خود ساقط می شود، از هر نوع دخالت در سرنوشت کار و محصول کار خود خلع ید می شود، آنچه او آفریده است در هیأت یک نیروی مادی مسلط ماوراء هستی او یعنی سرمایه ابراز وجود می کند و بر او و بر جهان موجود حکم می راند.

مازیار رازی اینها را نمی فهمد و از آناتومی مارکسی شیوه تولید سرمایه داری کلامی درک نمی نماید، مشکل آقای رازی اما فقط عدم درک آموزشهای مارکس نیست. او عامدانه هر سخن مارکس را جعل می کند. آنچه رازی از «نقد برنامه گوتا» و گفتگوی مارکس در باره لاسال نقل کرده است همه کذب محض است.

حرف لاسال این بود که:

«حزب سوسیال دموکرات آلمان باید نظام مزدی را همراه با قانون آهنین مزد رفع کند» !!

روایت لاسال از نظام مزدی عین روایت آقای مازیار رازی بود و درست به همین دلیل مارکس با تمام تندوی و حدت لازم بر وی و حرف او شورید. مارکس نوشت که: «هنگامی که من کار مزدوری را مرتفع می سازم، پس طبیعتاً قوانین اش را را نیز مرتفع می سازم، خواه آهنین باشند و خواه پنبه ای، ولی حمله لاسال به کار مزدوری تنها بر پائینه در این به اصطلاح قانون می چرخد و لذا برای اینکه ثابت شود که فرقه لاسال پیروز گشته است باید نظام مزدوری را با قانون آهنین مزد مرتفع ساخت و نه بدون آن» (مارکس، نقد برنامه گوتا)

مارکس در ادامه همین مطلب با آوردن توضیحاتی که هر عبارت آن حاوی عمیق ترین سرزنشها به امثال مازیار رازی است با لحنی بسیار تمسخر آمیز می گوید که

فرمولبندی لاسال دالر بر رفع نظام مزدی با قانون آهنین مزد، به این می ماند که در میان بردگانی که به راز بردگی پی برده اند و به شورش برخاسته اند، کسی بنویسد: « بردگی باید مرتفع گردد زیرا تغذیه بردگان در این نظام از یک حد نازل معین فراتر نمی رود»

می بینیم که آقای رازی نه فقط روایت مارکسی از کار مزدی را اصلاً درک نمی کند، بلکه هر سخن مارکس را نیز به صرف اینکه مصلحت کار خودش و طبقه اش یعنی طبقه بورژوازی باشد به بدترین و زشت ترین شکلی تحریف می نماید.

درک آقای رازی از سرمایه داری بخشی از درک رایج طیف تروتسکیسم از سرمایه داری است. درکی که مثلاً اردوگاه سابق شوروی را اصلاً سرمایه داری نمی دانست و هنوز هم نمی داند، تنها به این دلیل که مالکیت انفرادی سرمایه ها جای خود را به مالکیت دولت بر کل سرمایه اجتماعی داده بود. معضل اساسی رازی و همانندانش در آنجا نیز همین بود که سرمایه داری را نه با کار مزدی بلکه با شکل حقوقی مالکیت و رقابت سرمایه های منفرد با هم می شناختند!!!

مازیار رازی را هیچ کارگری نمی شناسد اما طرز فکر او توسط طیف طبقاتی متبوعش ممکن است اینجا و آنجا در گوشه ای از جهان در میان کارگران نفوذ یابد. نگاه این طیف به سرمایه داری و نگاه آنان به سوسیالیسم نگاهی اساساً بورژوازی و ضد علمی و نتیجتاً ابزاری در خدمت ماندگار سازی نظام سرمایه داری است.

مازیار رازی دشمن جنبش لغو کار مزدی است. زیرا که این جنبش تنها جنبشی است که طبقه کارگر را علیه اساس سرمایه داری و برای محو تمامیت نظام سرمایه داری متشکل می سازد. رازی که یک سندیکالیست راست است و از تحلیل مارکسی سرمایه داری، از روایت مارکسی کار مزدی و از معنا و مفهوم لغو کار مزدی هیچ نمی داند، بسیار طبیعی است که جنبش لغو کار مزدی را سندیکالیسم چپ !! قلمداد نماید!!!!!! مبارزه علیه گرایشاتی از نوع آنچه که رازی خود را متعلق به آنها می داند، بخش لاینفکی از مبارزه برای نابودی نهایی بردگی مزدی و استقرار جامعه کمونیستی است.

**25. 11. 2005**

## چهار سوال از آقای مرتضوی

1. لطفاً برای خوانندگان نوشته خود توضیح دهید که چرا و به چه دلیل بورژوازی خواندن و ضد مارکسی خواندن یک نظریه بورژوازی و ضد مارکسی فحش است؟؟؟؟!!
2. شما نوشته خود را در سائیتی درج کرده اید که کریه ترین و زشت ترین طومار فحش و فحش کاریها علیه فعالین جنبش ضد سرمایه داری در آن درج شده و مرتباً تجدید چاپ می شود. از چه زمانی شما مدافع اخلاق و عفت قلم و مخالف فحش کاری شده اید؟؟؟؟!!
3. شما مرا کارگر بازنشسته خوانده اید و بازنشسته بودن را مترادف با بی هویتی قلمداد کرده اید. اولاً من بازنشسته نیستم. هنوز با تمامی شدت توسط سرمایه جهانی استثمار می شوم، از این بابت نگرانی نداشته باشید. ثانیاً بازنشسته بودن مترادف بی هویت بودن نیست، این سخن شما از عمق یک فرهنگ طبقاتی ضد انسانی سرچشمه می گیرد. ثالثاً من در هر سن و سالی که باشم در عرصه مبارزه علیه سرمایه داری و برای لغو کار مزدی بیش از حد پر شور و پر انرژی هستم.
4. و بالاخره به این سؤال جواب دهید که آیا این حرفهای شما فحش و فضااحت و اهانت و به دور از فرهنگ و مثنیت انسانی است یا بورژوازی خواندن و ضد مارکسی خواندن یک نظریه بورژوازی و ضد مارکسی؟؟

27.11.2005

## مصاحبه اخیر منصور اسانلو

### و تلاش مذبحانه رفرمیسم راست برای توجیه آن

روزنامه نورو و وابسته به بخشی از ارتجاع بورژوازی ایران مصاحبه ای از منصور اسانلو را در شماره روز 22 اسفند خود درج کرده است. اسانلو در این مصاحبه ضمن ستایش این بخش از بورژوازی ایران از همه کارگران خواسته است که با شرکت در انتخابات دولت سرمایه داری، به کاندیداهای باند دوم خرداد رأی دهند. اسانلو بسیار صریح تأکید کرده است که:

« اینجانب کاملاً به صورت مستقل و به دور از فضا سازی های سیاسی در زمینه انتخابات مطالعه و بررسی کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که تنها راه حفظ دستاوردهای انقلاب عظیم ایران که همان استقلال، آزادی و پیشرفت است در رای به یاران خاتمی به دست خواهد آمد»

اسانلو گفته است که دار و دسته دوم خرداد، زمانی که نقش مسلط را در دولت و پارلمان داشته اند با ایشان و هم فکran او همکاری بسیار نزدیک داشته اند و در کار برپائی سندیکای شرکت واحد کمک های بسیار زیادی به او نموده اند. « مادر دولت اصلاحات توانستیم براساس توافق وزیر کار دولت خاتمی و نمایندگان ILO سندیکای اتوبوس رانان را در سال 1384 به طور کاملاً قانونی راه اندازی کنیم و حتی دیدارهایی نیز با وزیر وقت و مسئولان داشته باشیم»

سخنان اسانلو در این مصاحبه براساس مواضع سندیکالیستی رفرمیستی ایشان در ارتباط با انتخابات رژیم اسلامی سرمایه بوده است که به هیچ وجه تازگی ندارند و نباید باعث شگفتی گردند، ایشان بارها اعتقادش را به فعالیت قانونی در چارچوب رژیم بیان داشته است. بدفعات پایبندیش به نظام و دولت سرمایه داری ایران را

متذکر گردیده است. از لحاظ عملی نیز فعالیت هایش در چارچوب رفرمیسم با گرایش ائتلاف با بخشی از بورژوازی ایران (اصلاح طلبان)، سازمان جهانی کار سرمایه و اتحادیه های کارگری ابزار کار سرمایه بین المللی بوده است.

حمایت های تاکتونی سازمان جهانی کار، اتحادیه های ضد کارگری تحمیل شده بر طبقه کارگر دنیا، محافل مختلف سرمایه داری جهانی و بالاخره دار و دسته دوم خرداد از اسانلو نیز دقیقاً با توجه به همین رویکرد و همین مضمون فعالیت هایش بوده است.

بر اساس سیاست سه جانبه گرایی متناظر بر مواضع اسانلو، اعتصاب کارگران واحد نیز نه تنها خواست ایشان و رفرمیست های راست سندیکالیستی نبود بلکه ایشان و یارانش با آن مخالف بودند.

این اعتصاب ضرورت مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری توده های کارگر راننده برای تحمیل مطالبات برحق ایشان بر نظام جنایتکار سرمایه داری بود. مانند تمامی اعتصابات که در حوزه های مختلف کار و تولید در ایران جریان داشته و هم اکنون نیز جریان دارد. تمام تلاش رفرمیسم راست سندیکالیستی و شخص اسانلو و یارانش در آن ایام این بود که این اعتصاب پرشور را وسیله متقاعد ساختن بورژوازی به پذیرش و برسمیت شناختن سندیکا کنند. مواضع اسانلو چنین بوده و در حال حاضر نیز چنین است و هیچ گونه تغییری در آن بوجود نیامده است.

بدیهی است که حتی رفرمیسم راست سندیکالیستی هم در ایران و جوامع مشابه آن از جانب بورژوازی و دولتش پذیرفته نمی شود و از همین روست که اسانلو برغم تعلق به طیف رفرمیسم راست سندیکالیستی و تمام نکاتی که در مورد رویکرد ایشان برشمردم در سال های اخیر مورد پیگرد دولت بورژوازی و در معرض زندان و شکنجه و جنایات این رژیم بوده است. ناگفته نماند که جناح «اصلاح طلبان

حکومتی» یا خارج از حاکمیت نیز رفرمیسم راست را صرفاً در حد یک وسیله برای رقابت با حریفان در مجادلات درونی خود می‌خواهند و زمانیکه همین مطالبات نازل معیشتی از جانب رفرمیست‌های راست سندیکالیست مطرح شود با آن همان برخورد را خواهند کرد که هم اکنون بخش مسلط و حاکم بورژوازی می‌کند.

در باره علل حمایت بی‌قید و شرط رفرمیسم چپ و راست از اسانلو بارها در نوشته‌های فعالین ضد سرمایه‌داری جنبش طبقه کارگر توضیح داده شده است و در مورد علت وحدت اساسی این طیف با اسانلو و فقدان هر نوع حساسیت آنان در مورد تعلق اسانلو به بخشی از رژیم بطور مبسوط بحث شده است، بویژه در مورد رفرمیسم چپ که یکی از مشخصه‌های اساسی اش رژیم ستیزی فاقد هر گونه بار طبقاتی و سوسیالیستی و کارگری می‌باشد.

از آنجاییکه اسانلو با تمام این رویکرد و تعلق سیاسی و اجتماعی اش، شریک مستقیم بورژوازی نبوده و نیست و در حال حاضر بعنوان یک کارگر مورد شکنجه و آزار دولت جنایتکار اسلامی سرمایه‌قرار دارد، وظیفه هر کارگر و هر انسان معترض به توحش سرمایه‌داری است که علیه اسارت و شکنجه و آزار ایشان با تمام قوا اعتراض کند.

نکات بسیار فشرده بالا توضیح و اوضاحت است و بارها در گفته‌ها و نوشته‌ها فعالین ضد سرمایه‌داری بطور مفصل تر شرح داده شده است. مسئله اصلی این نوشته چیز دیگری است که بطور خلاصه به آن می‌پردازم:

عده‌ای در رابطه با این مصاحبه اسانلو اطلاعیه‌ای صادر نموده‌اند و در آن نوشته‌اند که آقای اسانلو این مصاحبه را در زندان انجام داده است و مصاحبه درون زندان بی اعتبار است. راستش اینها آدمهای عجیب و غریبی هستند و دفاع از سندیکالیسم راست و ضدیت با هر عمل ضد سرمایه‌داری و ضد کار مزدی آنان را به روزی

انداخته است که حاضرند هر پرنسپ و ملاک معتبر انسانی را هم زیر پای بگذارند. حرف این آدم تعبیرات مختلفی دارد. تعبیراتی که هر کدام از دیگری غیر واقعی تر و بی معنی تر است.

برداشت نخست از حرف این جماعت سندیکالیست راست این است که شاید اسانلو این مصاحبه را انجام نداده است. همان گونه که در این نوشته بصورت کوتاه توضیح دادم اسانلو همواره به این باورها و تعلقات سیاسی اذعان داشته است. او یک سندیکالیست راست رفرمیست است و با طیف دوم خرداد نیز هیچ گونه اختلافی ندارد. فرق اسانلو با سندیکالیست های راست خارج کشوری مدافع او این است که بویژه در قیاس با جماعت نگارنده اطلاعیه بالا آدم واقعاً صادق تری است و بطور صریح تعلقات اجتماعی و سیاسی خود را بیان می کند. طرفداران خارج کشوری اسانلو بر عکس خود ایشان آدم های بسیار ناصادقی هستند و در تمامی عمرشان واقعیت سیاسی خود را وارونه جلوه داده اند. از این که بگذریم مصاحبه اسانلو به نفع دار و دسته مسلط رژیم نبوده است. بلعکس او حد اقل به زعم خودش شهامت نشان داده که دوم خردادی بودن خود را به رغم ناخوشایندی جناح مسلط رقیب دوم خردادی ها از درون زندان اعلام کرده است. بنابراین تلاش سندیکالیست ها برای غیر واقعی جلوه دادن مصاحبه اسانلو بسیار مذبحخانه است.

دومین برداشت از حرف سندیکالیست های راست اگر خیلی خوشبین باشیم این است که وقتی یک زندانی شروع به ستایش از دولت بورژوازی یا بخشی از آن می کند باید اساس را بر مجبور بودن او گذاشت و به همین دلیل نه او بلکه رژیم را محکوم کرد. در این تعبیر نیمی از حقیقت نهفته است اما نیمی از حقیقت که برای پوشاندن دروغ به کار گرفته می شود.

معلوم است که در این گونه موارد باید تمام اعتراض و محکوم کردن ها باید متوجه دولت سرکوب گر بورژوازی باشد اما این به هیچ وجه به این معنی نیست که سازش

و تسلیم افراد مورد ستایش قرار گیرد. هر چند باز هم تکرار می‌کنم که در مورد اسانلو بنا به تمام دلایلی که برشمردم ضرورتی ندارد که این مصاحبه را اجباراً و بزور انجام داده باشد و این قضیه نباید از نوع سازش و تسلیم ارزیابی گردد. ایشان هرچه در این مصاحبه بر زبان رانده است متناظر بر مواضع و تعلقات سیاسی و اجتماعی اش بعنوان یک سندیکالیست راست می‌باشد.

سومین برداشت این است که صادر کنندگان اطلاعیه یا همان محفل خارج کشوری سندیکالیست‌های راست در گفته‌های خود در اطلاعیه مورد بحث، هر پرنسپیی را زیر پا گذاشته و همه معیارهای معتبر رایج میان فعالین کارگری را لوٹ کرده‌اند. منظورم دقیقاً این است که این آقایان از شدت عشق به سندیکالیسم حاضر شده‌اند راست‌ترین شکل سازش اسانلو با بخشی از ارتجاع بورژوازی ایران یعنی دار و دسته اصلاح طلبان را هم مورد چشم پوشی قرار دهند و ارتجاعی و ضد کارگری بودن سازش با رژیم را به صرف زندانی بودن ایشان توجیه کنند.

**23 مارش 2008**



## نگاهی به مصاحبه حسن رحمان پناه با نشریه جهان امروز

حسن رحمان پناه با روزنامه حزب خود مصاحبه ای انجام داده است که بطور کلی بیانگر درک جریانات و احزاب چپ تاکنونی از سوسیالیسم می باشد، لذا نگاهی به آن می افکنیم.

او مصاحبه اش را بر این اساس قرار داده است که گرایش سوسیالیستی در کردستان وجودی متمایز و پر تحرک تر از همه مناطق دیگر ایران دارد. در بخش اول گفتگو دلیل این امر را توضیح دهد. وی در این استدلال دو مسأله را پیش می کشد. نخست اینکه محتوای مبارزه گرایش سوسیالیستی با گرایشات رفرمیستی متفاوت است و دوم اینکه در کردستان جریانی به نام کومله وجود دارد. بر اساس بخش اول استدلال، محتوای گرایش سوسیالیستی در کردستان با محتوای این گرایش در سایر نقاط ایران و دنیا فرق دارد!! زیرا که فرق این گرایش با رفرمیسم در کردستان توانسته است آن را بسیار تحرک بخشد، در حالی که این فرق در سایر نقاط ایران و دنیا نتوانسته است چنین نقشی را ایفاء کند!! بخش دوم استدلال مشخصاً این معنی را می دهد که نفوذ این سوسیالیسم در کردستان به علت موجودیت کومله در آنجا می باشد. شاید خواننده تصور کند که عضو کمیته مرکزی کومله و حزب در طرح این نکته دچار نوعی بی دقتی نوشتاری شده است، اما این گونه نیست. رحمان پناه به طور واقعی از نوع معینی سوسیالیسم صحبت می کند. همان سوسیالیسمی که در طول قرن بیستم در سراسر دنیا، جنبش کارگری جهانی را در جنبشهای ناسیونالیستی، دموکراسی طلبانه، امپریالیسم ستیزی خلقی و امثال اینها منحل کرده است. رحمان پناه خودش مشخصات این سوسیالیسم را توضیح داده است: « افق مشخص در جنبش های مختلف مثلاً جوانان، زنان، کارگران، توده ای و... دارد، به توده های تهیدست تکیه می کند، افق جهانی دارد، در عین موافقت با رفرم انقلابی است. برای مجمع عمومی کارگران ارزش قائل است، ایجاد تشکل کارگری و توده ای را بدون مبارزه قابل تحقق نمی بیند. حوزه فعالیتش نه یک بخش از کارگران بلکه طبقه کارگر است، میان کارگر زن و مرد هم تفاوت قائل نیست» ( نقل به مضمون)

سوسیالیسم توصیف شده توسط حسن حتی در همین مصاحبه یعنی در حرف هم تهی از مضمون ضد سرمایه داری و متشکل شدن کارگران علیه بردگی مزدی می باشد، این سوسیالیسم اساساً روند جنبش توده های کارگر علیه سرمایه داری نیست بلکه در بالای سرکارگران به قدرت آنان اتکاء می کند!! خواستار تجزیه جنبش کارگری به مبارزات زنان، جوانان، « ملی»، « توده ای» و مدافع سرسخت جنبه دموکراتیک هر کدام از این جنبش ها است.. سوسیالیسم حسن بر آن است که اول طبقه کارگر را در این جنبش ها تکه تکه کند، هر تکه را با دموکراسی طلبی و انتظارات اقشار غیرکارگری پیوند دهد و سپس در گستره این جنبش های دموکراتیک افق سراسری و روشن ارائه نماید. به کارگر بودن زنان و مردان نیز معترض نیست، خواهان

حقوق برابر آنهاست!! اشکال اساسی کار حسن باور به این سوسیالیسم نیست، معضل اصلی اینجاست که ایشان این سوسیالیسم را به تمامی کارگران کردستان نیز نسبت می دهند و مشکل باز هم پیچیده تر این است که وی وجود سوسیالیسم با این محتوا را دلیل تحرک بیشتر گرایش سوسیالیستی در کردستان در مقایسه با سایر نقاط ایران می بیند. به بیان دیگر این نوع سوسیالیسم قدرت توده گیر شدن زیادی دارد! شاید به همین دلیل هم هست که حسن در بخش آخر مصاحبه اش در اشاره به فعالین کارگری احضار شده به بیدادگاههای دولت بورژوازی، هر کسی را که متولد کردستان نیست، از لیست کارگران تحت تعقیب رژیم حذف نموده است. این کار با صغری، کبراهای بحث او در باره ویژگیهای گرایش سوسیالیستی، پر تحرکی بیشتر گرایش سوسیالیستی در کردستان، ربط مستقیم این پر تحرکی به تفاوت میان سوسیالیسم و فرمیسیم در این منطقه و به ویژه و مهمتر از همه اینکه تمام این خصوصیات ممتاز به یمن وجود کومله می باشد!، کاملاً در انجم قرار می گیرد. وقتی که گرایش سوسیالیستی در سایر نقاط ایران با معیارهای حسن جور در نمی آید، وقتی که این گرایش در سایر نقاط ایران فعال نمی باشد، اصلاً چه دلیلی دارد که جنبش کارگری این نقاط دیگر، فعال گرایش سوسیالیستی داشته باشد و وقتی که چنین است پس چرا نام آنان و این جا مشخصاً نام محسن حکیمی از لیست عناصر تحت پیگرد رژیم اسلامی حذف نشود؟؟. رحمان پناه در همین مصاحبه کوتاه در توصیف و معرفی سوسیالیسم و جنبش سوسیالیستی مورد نظر خویش کاملاً سنگ تمام می گذارد. سوسیالیسم حزب ایشان در آنجا که به جنبش کارگری مربوط می شود، غیر از مطالبه حق و حقوق صنفی، آزادیهای سیاسی، کسب حق ایجاد تشکیلات از بورژوازی و نظائر اینها، آن هم در چهارچوب کار قانونی و علنی، هیچ نکته دیگری به چشم نمی خورد. شاید که بقیه کارها بر دوش غیر کارگران باشد! او می گوید:

"مبارزه برای بهبود شرایط کار و زندگی امری روزانه و تعطیل ناپذیر است. در فضای دیکتاتوری و خفقان که امکان فعالیت احزاب سیاسی و تشکل و نهادهای آزاد کارگری و مردمی وجود ندارد، نشریات و مطبوعات و رسانه ها زیر سانسور قرار دارند و متشکل شدن آزادانه مردم و ابراز نظر علنی خارج از سانسور با سد و موانع حکومتی روبرو است، جنبش های اعتراضی و اجتماعی هرچند کار و فعالیتشان بسیار دشوار و بعضاً غیر ممکن می گردد اما به یمن زنده بودن روند مبارزه طبقاتی که شالوده حرکت جامعه بر آن بنا شده است، نمی توانند مدتی طولانی در سکون باشند، بلکه دوباره به میدان می آیند و رودرروی، گاه نهان و گاه آشکار با نظام حاکم و دولت حامی آن در شکل خفا و علنی جریان می یابد. کار علنی و قانونی شکل مهمی از مبارزه و خود سازماندهی آگاهانه طبقه کارگر و سنگری است که این طبقه برای دفاع از خود در مقابل تهاجم بی وقفه سرمایه داران به سطح معیشت و گذران روزانه اش برپا می کنند و دولت حامی آن را ناچار می کند که با قواعد آن تن در دهد. با سرکوب و خفقان می توان جلو فعالیت یک حزب سیاسی را گرفت، اما نمی

توان کارگر را از مبارزه برای خواست های روزانه اش باز داشت و پیگیری این خواست ها است که در چهار چوب علنی و قانونی می تواند جریان یابد"

عضو کمیته مرکزی «حکا» از تحرک بیشتر گرایش سوسیالیستی در کردستان در مقایسه با سایر جاها آغاز کرده بود و نکات فوق طبیعتاً بیان خصوصیتی است که این جنبش سوسیالیستی پرتحرک را از سوسیالیسم نقاط دیگر متمایز می کند. این نکات در همان حال پای بندی عمیق رحمان پناه به سوسیالیسم و انترناسیونالیسم را مورد تأکید قرار می دهد، او واقعاً به مبارزه برای تغییر در قانون کار جمهوری اسلامی و اصلاح ساختار حکومتی ایمان دارد ( مدرک بسیار موثق سوسیالیست بودن ایشان!) و سپس اینکه تحقق این هدف بزرگ سوسیالیستی را! بدون اتحاد سراسری کارگران کردستان با کارگران کل ایران غیر ممکن تلقی می نماید. ( گواه بارز انترناسیونالیست بودن ایشان!) البته او سوای جنبش کارگری و سوسیالیستی جنبش دیگری را هم در کردستان و ایران در نظر دارد و برای ایفای نقش مؤثر در رهبری آن تلاش می کند. نام این یکی، جنبش انقلابی است. این جنبش از کارگران تشکیل نمی شود و به دنیای مبارزه اقتصادی و معیشتی و مانند اینها سقوط نمی کند، از آرایشهای سوسیالیستی هم منزه است، به خلق کبیر و قهرمان و مرزبان مام میهن اتکاء دارد و بسیار انقلابی هست. او می نویسد:

" ما بارها گفته ایم که جنبش انقلابی کردستان به تنهایی قادر به سرنگونی رژیم اسلامی نیست. واقعیت این است که جنبش کارگری کردستان هم به تنهایی قادر به تغییر در قانون کار ایران نیست، همانگونه که جنبش زنان در آذربایجان یا تهران هم به تنهایی قادر به لغو آپارتاید جنسی علیه زنان نیست. تغییر در ساختار حکومتی و قوانین بنیادی و نهایتاً ساقط کردن حاکمیت اسلامی امری فرامحلی و سرتاسری است"

حسن رحمان پناه تا آنجا که روایت سوسیالیسم خود را طرح می کند انسانی با صداقت است. سوسیالیسم او و حزب او واقعاً همین است، اما رحمان پناه محق نیست روایت خویش را به گرایش سوسیالیستی درون جنبش کارگری کردستان تعمیم دهد. انجام این کار در کنار اقدام بعدی حسن رحمان پناه که اولاً بر تحرک ویژه گرایش سوسیالیستی در کردستان در قیاس با جاهای دیگر تأکید دارد و ثانیاً این تحرک افزونتر را مدیون "نفوذ اجتماعی و گسترده کومه و بیش از سه دهه و نیم کار سازمان گرانه و آگاهی بخش آن و..." می پندارد، یک وارونه پردازی را در همه اذهان القاء می کند. اینکه اساساً هر چه در طبقه کارگر و جنبش کارگری کردستان جریان دارد به تمام و کمال کومه ای است!! سوسیالیسم آنها سوسیالیسم حسن رحمان پناه است. این حزب رحمان پناه است که قطب تحولات اجتماعی منطقه است و جنب و جوش جاری درون طبقه

کارگر هم جنب و جوش کومله است. این مطلقاً تهمت‌ی به ایشان نیست. او به صراحت نه یکبار بلکه چند بار در همین نوشته بسیار کوتاه تصریح کرده است که:

" این شکل از مبارزه بمعنای شرکت تشکیلات ما در مبارزات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در دل کشمکش‌های جاری و روزانه در جامعه است، بدون اینکه فعالین این عرصه از مبارزه هیچگونه رابطه تشکیلاتی با کومه له داشته باشند و اگر رابطی هم وجود دارد رابطه سیاسی و معنویست. مبارزه علنی و قانونی توسط کسانی هدایت و پیش برده میشود که در این عرصه مهارت کسب کرده و از چند و چون و پیچ و خم‌های این عرصه آگاه و صاحب تجربه هستند. این افراد چهره‌های سرشناس و خوشنام و قابل اعتماد در میان مردم می‌باشند. آنها عضو تشکیلات کومه له در کردستان نیستند، اما بسیاری از آنان در پراتیک خود را همسو با کومه له می‌دانند "

ترجمه « حزب‌ی » این پاراگراف روشن است، رحمان پناه و حزبش به خود اجازه می‌دهند که تمامی تحرکات جاری درون جنبش کارگری کردستان را به یمن وجود تشکیلات خویش اعلام کنند و به هواداران خود قول دهند که چنین است اما برخی ملاحظات حزبی حکم می‌کند که این ادعا را عجلتاً به شیوه دوفاکتو اعلام کنند، این کار آنان را از بسیاری مخصصه‌ها رها خواهد ساخت، مثلاً اینکه ایشان ادعا خواهند کرد که هیچ مشکل امنیتی برای کسی بویژه در منطقه ایجاد نکرده‌اند! در همان حال که حزب خود را هم به عنوان قطب همه تحولات و تغییرات در آنجا به همه شناسانده است، و هر گاه فعالین کارگری کردستان در مقابل وی بایستند و او را به خاطر طرح این ادعای نادرست مورد انتقاد قرار دهند باز هم پاسخ قانع‌کننده را از کیف حزب خود بیرون خواهد کشید که نه، آب بندی لازم را انجام داده است. بقول معروف در این رابطه با یک تیر دو نشان زده است، بطوریکه هیچ اتهامی هم به دامن کبریای ایشان و حزب نخواهد چسبید!!

رحمان پناه ادامه می‌دهد که: "در این میان مهم این است که فعال عرصه فعالیت علنی و قانونی چگونه اقدامات دشمنی را خنثی و توده‌های معترض را متحد و راه پیروزی را نشان می‌دهد. وظیفه ما هم بعنوان کومه له و حزب کمونیست ایران کمک به هموار کردن این مسیر برای فعالین این عرصه بدون چشم داشت تشکیلاتی و حزبی است. در بطن جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش جوانان و جنبش توده‌ای جریان رادیکال و انقلابی از جمله کومه له تقویت و گسترش خواهد یافت و اولویت برای ما تقویت و کمک به اتخاذ استراتژی روشن و سبک کار درست و هشیارانه است. با توجه به نفوذ اجتماعی کومه له در کردستان این امر ممکن و امکان‌پذیری در این عرصه وسیعاً وجود دارد"

این عبارت حاوی چند حکم است. اول اینکه کومه له و حزب کمونیست طرفدار بسیار جدی مبارزه قانونی هستند. برای یافتن ترجمان واقعی این حرف باید به کل فرهنگ

و ساختار وجودی حزب رحمان پناه رجوع کرد. کومه تا کنون خود را بعنوان یک جریان متکی به مبارزه قانونی معرفی ننموده است، از این روی اصرار مؤکد عضو کمیته مرکزی آن بر اهمیت این شکل مبارزه معنایش می تواند این باشد که حزب و کومه به سنت مبارزه ضد رژیم پای بند هستند اما کارگران که جز مبارزه برای مسائل اولیه معیشتی لیاقت دیگری ندارند، بروند و مبارزه قانونی کنند، دوم اینکه درست است که کارگران لیاقت بیش از این ندارند اما به هر حال وجود جنبش آنها برای سرنگونی مورد نیاز حزب است، پس آنان در عین حال مبارزه برای تغییر دولت را از یاد نبرند، سوم اینکه در هر حال این حزب آقای رحمان پناه است که باید نقطه آغاز و پایان تمامی وقایع باشد. کارگران برای به قدرت رساندن حزب یا به قول خود رحمان پناه ایجاد شرائطی که جای پائی در قدرت پیدا شود، هم مبارزه قانونی کنند و هم در موقع لازم پشت سر حزب، سرنگون طلب شوند و هم اینکه در این میان یادشان باشد خودشان به عنوان کارگران در فکر مبارزه ضد سرمایه داری و برای محو سرمایه داری نباشند.

رحمان پناه در مورد رابطه میان حزب خود و کارگران کردستان، به توصیف جالب دیگری هم می پردازد. او ظاهراً اعتراف می کند که پدیده ای به نام « حزب کمونیست ایران» هیچ چشمداشت تشکیلاتی و حزبی از طبقه کارگر ندارد، اگر ایشان به این گفته خود پای بند باشد معنایش این است که اصلاً قصد متشکل نمودن توده های کارگر را ندارد، بلکه به عنوان یک جریان فرا طبقه ای می خواهد در جنبش های اجتماعی مانند جوانان، زنان، جنبش توده ای!! و بالاخره کارگری، خط رادیکال را تقویت کند و از آنجا که کومه دارای نفوذ اجتماعی مهمی در کردستان است از عهده این کار هم بر می آید!! کافی است این عبارت آخر رحمان پناه در کنار گفته های قبلی او قرار گیرد تا معنای سوسیالیسم حزب ایشان و گرایش سوسیالیستی که وی نمایندگی می کند بسیار روشن تر شود. منتهی یک اشکال مهم کار این است که رحمان پناه در اوایل همین مصاحبه کوتاه با تلاش زیاد کوشیده است ثابت نماید که اصلاً کل جنب و جوش درون طبقه کارگر در کردستان ناشی از وجود پر برکت حزب اوست!!

آخرین بخش مصاحبه حسن به ادامه محاکمه فعالین کارگری در بیدادگاه سقر مربوط است. در این قسمت او تحلیل بسیار عمیق و استثنائی از رژیم جمهوری اسلامی به دست می دهد!! این رژیم اصلاً خواهان ادامه محاکمه فعالین کارگری نیست، بلکه دچار بدبختی وحشتناکی شده است و محاکمه این فعالین روی دستش مانده است!! به گونه ای که نمی تواند خود را از شر این بلای مهلک نجات دهد!! دلیل این امر هم از دید آقای رحمان پناه بسیار روشن است، در این رژیم باندهای فراقانونی وجود دارد!! یعنی باندهائی که قوانین دولت اسلامی را رعایت نمی کنند!! شاید فهم نگارش بسیار سطح بالا و ادیبانه حسن برای برخی ها مشکل باشد، در نتیجه من سعی می کنم آن را ساده کنم، او می گوید اگر قانون رژیم اسلامی سرمایه اجرا می شد، این محاکمه

روی دست رژیم نمی ماند و خیلی زود فعالین تحت تعقیب آزاد می شدند ولی وجود باندهای فراقانونی این کار را برای این رژیم بدبخت دشوار ساخته است!! حسن رحمان پناه دلیل دیگری را نیز در این رابطه مورد تأکید قرار می دهد، فشار دولتهای سرمایه داری بر دولت اسلامی، این رژیم را به وضعیت اسفباری انداخته است که آشفته وار دست به این محاکمات می زند!! به راستی که چه خوب می شد اگر جمهوری اسلامی از باندهای فراقانونی تصفیه می گردید و چه خوبتر می شد اگر دولت های دیگر دنیا این قدر به این رژیم فشار می آوردند که واقعاً زیر همین فشارها سرنگون می شد!! از نوع آنچه امریکا در عراق انجام داد!! اما با همه اینها بیانات حسن برای همه گیج کننده است. باید چشم انتظار تصفیه باندهای فراقانونی بود؟ باید توسل به دولتهای خارجی کرد تا رژیم را سرنگون کنند؟ یا باید نگران بود که فشار دولتهای خارجی این رژیم را آنچنان آشفته و سراسیمه سازد که همه را به محاکمه بکشاند و نابود کند؟ کدامیک؟؟ ظاهراً باید به هر دو راه حل مهم یاد شده دل بست زیرا رحمان پناه اصرار مکرر و مؤکد بر اهمیت مبارزه قانونی طبقه کارگر دارد. فشار دولتها نیز اگر مثلاً بیست میلیون عراقی را نابود ساخته است اما برای جلال طالبانی ها بد نبوده است. در اینجا اما یک نکته مهم برای کارگران کردستان مکتوم می ماند، به راستی صاحب این تحلیل آقای حسن رحمان پناه عضو کمیته مرکزی « کومله» و « حزب کمونیست ایران» یا آقای اکبر گنجی بنیانگذار جنبش دوم خرداد یا بالاخره آقای مصطفی هجری لیدر حزب دموکرات کردستان است؟! کدام یک؟؟

کارگران کردستان سوای سؤال فوق حرفهای دیگری هم با آقای رحمان پناه دارند. اینکه او، حزبشان، حزب منشعب از حزب سابقشان، حزب منشعب از حزب ماقبل سابقشان و سایر نوه ها، نبیره ها و نتیجه های حزب اسبق وی باید از تقلا برای منحل نمودن جنبش کارگری کردستان در سکت بازی، سندیکا سازی، جنبش ملی، جنبش انقلابی خلق، رژیم ستیزی فراطبقاتی و ناسیونالیستی، دموکراسی خواهی و سکولاریسم طلبی کاپیتالیستی و دل بستن به مجادلات درون بورژوازی بین المللی، دست بردارند زیرا کارگران کردستان از اینکه سالهای مدید به پیشمرگ جنبش ناسیونالیستی و خلقی و حق تعیین سرنوشت ملی تبدیل شده اند، عاصی هستند و خواستار تداوم آن نمی باشند. آنان عزم جزم کرده اند تا دست در دست همه کارگران ایران و جهان برای نابودی سرمایه داری و علیه کلیه اشکال تسلط سرمایه بر زندگی اجتماعی خویش پیکار نمایند. درجه بندی افت و اعتلای جنبش طبقاتی آنان در سهندج، تبریز، سقر، مشهد، تهران، کرمان، اهواز، رشت، بوشهر، اصفهان، مریوان و... هم مطلقاً حرف و معضل آنها نیست. این کار به درد آقای رحمان پناه می خورد که در آرزوی وصله و پنبه کردن هر جنب و جوش طبقاتی کارگران به حزب خود و در تلاش یافتن دستمایه سیاسی در کار رقابت با احزاب برادر تنی و ناتنی خویش است. جنبش کارگری کردستان بخش لایتجزائی از جنبش کارگری جهانی است، سوسیالیسم واقعی و راستین کارگران از نوع و جنس سوسیالیسم رحمان پناه نمی باشد. این سوسیالیسم در جنبش ضد سرمایه داری توده های طبقه کارگر تبلور و

تجلی می یابد. تشکل این سوسیالیسم بر خلاف پندارهای حسن مطلقاً ماوراء جنبش جاری کارگران و در تدارک سوار شدن بر موج مبارزات توده های کارگر و تسخیر قدرت زیر نام دروغین سوسیالیسم و کارگر نمی باشد.

**2006/ 11/ 20**

## چند کلمه پیرامون نوشته رسام ثابت

رسام ثابت بر نقد من بر مازیار رازی موسوم به مهدی ریاضی یا م. رازی و یا .....، نقدی!! نوشته است.

حرفهای رسام در این باصطلاح نقد، تکرار حرفهایی است که طی صد سال اخیر از سوی گرایشات مختلف طیف سوسیالیسم بورژوایی از نوع روسی، چینی، تروتسکیسم، مائوئیسم، اروکمونیسم و امثال اینها میلیونها بار تکرار شده است.

حرفهای رسام ثابت شامل تمامی ترجیع بندها و مفصلبندهای مشترک گفته های نمایندگان این طیف ها می باشد. آنچه که نمایندگان این طیف گسترده سوسیال بورژوایی گفته اند و اکنون توسط مازیار رازی ها، یا رسام ثابت ها و امثال آنان تکرار میشود، درست همان چیزی است که در تحمیل شرایط و وضعیت وحشتناک و اسفبار کنونی بر جنبش کارگری جهانی سهم عمده ای داشته است. این تحلیلهای راه حلها و نظرات را همه فعالین رادیکال کارگری می شناسند و می دانند و آثار مخرب آن را جنبش کارگری تا این زمان با گوشت و پوست خود لمس کرده و می کند. سرنوشت طبقه کارگر در اردوگاه شوروی، چین، ویتنام و بالکان و آنچه که امروز بر جنبش کارگری بین المللی می گذرد، گواه روشن و تجربه عملی نتایج افتادن جنبش کارگران بدنبال این راه حلها و رهنمودها بوده است. اگر بورژوازی با زرادخانه های نظامی خود طبقه کارگر را از مبارزه علیه سرمایه داری باز داشته است، اینان همان کار را با اشاعه نظرات سوسیال بورژوایی و فرمیستی، بعضاً میلیتانت و تا آنجا که به م. رازی ها بر می گردد غیرمیلیتانت، انجام داده اند. طبقه کارگر بین المللی تا آنجا که تحت تاثیر این حرفها بوده است، که در دوران معینی از تاریخ هم وسیعاً تحت تاثیر بوده، به هر کاری دست زده است. اتحادیه ساخته است، جنبش اتحادیه ای راه انداخته است، اتحادیه های چند میلیون کارگری تشکیل داده است، دولت هایی را سرنگون کرده و دولت هایی را روی کار آورده است، انقلاب پشت سر انقلاب کرده است!! فقط یک کار، آن هم کار اصلی و تاریخی اش را نکرده است. اینکه در عرصه مبارزه ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی، خود را سازمان نداده است. مطالبات روزمره خود را از موضع ضد سرمایه داری مطرح نکرده است. سرنوشت محصول کار و تولیدش را از دیدی مارکسی و طبقاتی و ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی موضوع پیکل روزمره خود با نظام سرمایه داری قرار نداده است. سرنوشتی طلبی را از موضع ضد سرمایه داری دنبال نکرده است. آنچه کارگران دنیا نکرده اند همان چیزهایی است که بورژوازی با زرادخانه های نظامی اش یعنی سرکوب فیزیکی و گرایشات سوسیال بورژوایی و افرادی مانند مهدی ریاضی یا م. رازی یا رسام ثابت و امثال آنان با حرفها و وعظه ها و نظراتشان یعنی تحمیق و انحراف فکری کارگران، جنبش کارگری را از آن دور و منع کرده اند.

جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی یا کمونیسم واقعی و مارکسی طبقه کارگر جنبشی در جهت تحقق گسست کارگران دنیا از راهبردها و راه حل تراشی



های کاملاً بورژوازی تحمیل شده از سوی طیف سوسیال رفرمیسم، این مروجان فرهنگ و سیاست بورژوازی است. فعالین این جنبش طی سالهای اخیر در نقد آنچه که بر جنبش کارگری در طول این صد سال رفته است، در کلیه عرصه ها و سطوح گفته اند و نوشته اند و کوشیده اند تا راه حل‌های کنکرت مارکسی و کمونیستی را به جای راه حل‌های سوسیال رفرمیستی و سوسیال بورژوازی موضوع مبارزه طبقاتی کارگران کنند، بنا بر این من در اینجا نیازی به تکرار آنها و نوشتن بیشتر در نقد نوشته رسام ثابت نمی بینم. تمامی مقالات و گفته ها و تلاش عملی فعالین جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی نقد واقعی، شفاف و عینی این نوع حرفها است.

**2005.12.2**

**وقتی که آدمها به هیچ ملاک سیاسی پای بند نیستند!!**

**رضا مقدم و مبارزه طبقاتی!!**

رضا مقدم در نوشته ای تحت عنوان « ارزیابی از کمیته هماهنگی»!! مطالبی به هم بافته است که نقطه آغاز تا پایان آن، بر خلاف تیتر دروغینی که برایش انتخاب کرده است، سوای مشتئی فحاشی، تهمت، دروغ و توسل به شیوه های تحریف آمیز در جدال علیه فعالین جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر هیچ چیز دیگری نیست. تمام حرفهای رضا مقدم با تمامی طول و تفصیلش در این نوشته را، می توان در چند عبارت جمع بندی کرد.

او می گوید که: فعالین جنبش لغو کار مزدی « احزاب کمونیست و سوسیالیست»!! را مانع اساسی سازمانیابی طبقه کارگر ایران تلقی نموده اند و در صف مخالفان این احزاب قرار گرفته اند!! « این فعالین با انتقاد از اتحادیه های کارگری بین المللی به جنبش کارگری آسیب اساسی می رسانند»!! « اینان از مبارزات کارگران شرکت واحد دفاع نکرده اند و حامی مبارزات کارگران نیستند»!! « نقل به مضمون»

از ابتدا تا انتهای نوشته رضا همین چند جمله برای برجسته و الفا کردن آنها، به کرات تکرار شده است و خواننده حرفهای وی به راحتی تشخیص می دهد که تیتر مطلب و ضمائم، همگی صغری و کبرای عبارات فوق الذکر میباشدند. در پاسخ رضا من به چند سطر اکتفاء می کنم. بر خلاف حالت بسیار هیستریک و خصمانه ای که او در مقابل فعالین جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر اتخاذ کرده است، من بسیار دلسوزانه و ار سر دوستی این نکات را با وی در میان می گذارم. این کار را انجام می دهم زیرا ریشه انحرافات سیاسی امثال رضا ها را به هر حال در موجودیت نظام بشرستیز سرمایه داری می بینم. هر چه هستند و هر تیشه ای که به ریشه جنبش سرمایه ستیز طبقه کارگر زده و می زنند و هر خدمت ناخواسته ای که به سرمایه داری جهانی می کنند، به هر حال ناشی از نظام سرمایه داری است که حتی به امثال رضا هم رحم نمی کند و آنان را به چنین وضعیت سیاسی و آشفته ذهنی دچار می سازد.

رضا می گوید که فعالین لغو کار مزدی « احزاب سوسیالیست و کمونیست را سد راه سازمانیابی طبقه کارگر دانسته اند پس آنها ضد احزاب سوسیالیست و کمونیستند»!! فعالین لغو کار مزدی هیچکدام از احزاب چپ تاریخ ایران را حزب کمونیست و سوسیالیست طبقه کارگر ندانسته و نمی دانند. نخستین جریان موسوم به « حزب کمونیست ایران»!! حزبی خواستار ادغام طبقه کارگر ایران در امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی، استقرار « پایه های صنعت مستقل ملی و رشد آزاد سرمایه داری، حکومت خلق، بسیج کارگران در عرصه مبارزات سندیکالیستی و تبعیت آنها از سیاست های فوق می شد. دفاع رضا از این سیاست ها دفاع از منافع یک بخش

بورژوازی و مبین عشق او به منحل شدن در مجادلات میان بخشهای مختلف بورژوازی به نفع یک بخش و علیه طبقه کارگر بین المللی است، دفاع رضا گیرم ناخواسته دفاع از بورژوازی علیه کمونیسم است.

حزب دومی که زیر نام چپ در تاریخ ایران ظاهر شده است و وجود کثیف خود را بر جنبش کارگری ایران تحمیل نموده است حزب ضد کارگر و ضد کمونیست «توده» است. حمله هیستریک رضا مقدم به فعالین ضد کار مزدی که گویا این فعالین به « احزاب سوسیالیست و کمونیست » تاریخ ایران حمله کرده اند، بخواهد یا نخواهد، بفهمد یا نفهمد، دفاع سرسختانه از این حزب کثیف است. رسیدن رضا به این مرحله از نظر سیاسی، همیشه قابل پیش بینی بوده است.

جریان دیگری که خود را حزب کمونیست ایران نامیده است، حزبی است که رضا مقدم هم زمانی عضو آن بوده است. خود رضا چند سال بعد اعلام داشته است که این حزب ظرف ابراز وجود ناسیونالیسم کرد است و وجود آن برای سازمانیابی طبقاتی کارگران مضر است. حزب بعدی که در این فحشنامه مورد حمایت رضا است علی الاصول باید جریان موسوم به « حزب کمونیست کارگری» باشد که من هم متأسفانه مدت کوتاهی عضو آن بودم. رضا هنگام خروج از این حزب نیز آن را پرورده ای شکست خورده و مضر به حال طبقه کارگر اعلام کرده است.

فعالین لغو کار مزدی در نقد جریانات چپ همواره به صورت بسیار شفاف و مستند دیدگاهها، راهبردها و راه حلها را آماج انتقاد گرفته اند. آنان به ایراد و انتقاد از این گروه و آن گروه، این محفل و آن محفل، این سکت و آن سکت از جمله سکت حقیر امروزی رضا مقدم نپرداخته اند، فعالین لغو کار مزدی به هیچ جریانی حمله نکرده اند، بد هیچ گروهی را نگفته اند. آنان سیاست ها، افقها و راهبردهای مضر به حال جنبش ضد سرمایه داری و سوسیالیستی طبقه کارگر را مورد انتقاد قرار داده اند. فعالین لغو کار مزدی، رفرمیسم راست منحط سندیکیالیستی را به عنوان ظرف انحلال جنبش کارگری در باتلاق مناقع سرمایه داری جهانی به نقد کشیده اند. برای کارگران مستدل و با اتکاء به ماتریالیسم انقلابی مارکس توضیح داده اند که جمهوری خلق؛ صنعت مستقل ملی، امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی؛ حق تعیین سرنوشت ملی، دموکراسی طلبی خلقی، خودمختاری خواهی و امثال اینها مسائل طبقات و جنبشهای غیرکارگری بوده و هستند و تحمیل آنها بر جنبش کارگری صدمه ای سنگین بر جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر وارد ساخته است. فعالین لغو کار مزدی در این راستا درخشان ترین ادبیات کمونیستی و مارکسی و کارگری را به طبقه کارگر عرضه کرده اند. مطالبی که امثال رضا با ذهنیت سکتاریستی رفرمیستی خویش، هیچگاه قادر به درک آن نشده و نمی شود.

رضا مقدم به فعالین لغو کار مزدی حمله می کند که چرا اتحادیه های بین المللی را نقد می کنند. اتحادیه های کارگری جهانی مورد دفاع رضا مقدم دقیقاً همان اتحادیه هایی هستند که در طول قرن گذشته جنبش کارگری را کاملاً در مرداب تسلیم و

تمکین به ماندگاری سرمایه داری فرو برده اند. در مواردی ابزار دست پنتاگون و سیا و بورژوازی جنایتکار امریکا در سازمان دادن سیاهترین و ضد بشرترین کودتاها علیه کارگران و مردم فرودست دنیا بوده اند. در مجادله میان دو قطب متخاصم دنیای سرمایه داری همواره جنبش کارگری جهانی را به ابزار دست یک قطب علیه قطب دیگر مبدل کرده اند، علیه کمونیستها و فعالین ضد سرمایه داری طبقه کارگر به هر جنبشی متوسل شده اند و از هیچ خدمتی به بورژوازی دریغ نوریده اند. حمایت رضا مقدم از این اتحادیه ها بیش از اندازه مایه تاسف و اشمئزاز است

رضا مقدم دروغ را به شیوه « گوبلز » دنبال می کند. او به فعالین ضد سرمایه داری تهمت می زند که گویا از مبارزات کارگران شرکت واحد دفاع نکرده اند. دفاع فعالین لغو کار مزدی و ضد سرمایه داری از مبارزات کارگران واحد سند بسیار ارزنده ای برای آموزش امثال رضاها است هر چند که عقل آنها توسط سرمایه قفل شده باشد. فعالین لغو کار مزدی از مبارزات کارگران بسیار گسترده و قاطعانه حمایت کردند و در همان حال رفرمیسم راست سندیکالیستی غالب بر آن را مورد انتقاد قرار دادند.

رضا مقدم می گوید که فعالین لغو کار مزدی نقش دیکتاتوری و سرکوب و توحش رژیم ها در جلوگیری از سازمانیابی جنبش کارگری را کم رنگ کرده اند!! این بزرگترین دروغ و افتراء است. ما همه جا از دیکتاتوری هار بورژوازی به عنوان یک مانع اساسی این سازمانیابی به تفصیل حرف زده ایم و همزمان نقش رفرمیسم چپ فرقه گرا و رفرمیسم راست سندیکالیستی در این گذر را نیز افشاء کرده ایم. ما در مقالات متعدد و مشروح توضیح داده ایم که رژیم ستیزی فراطبقاتی نه راهبرد طبقاتی جنبش کارگری که راهکار اپوزیسیونیهای بورژوائی است. جنبش کارگری باید مبارزه علیه دولت بورژوازی را بر بستر مبارزه علیه اساس سرمایه داری پی گیرد.

رضا مقدم در دفاع ناشیانه از رفرمیسم منحط راست سندیکالیستی و رفرمیسم چپ فرقه گرا می گوید که عدم موفقیت طبقه کارگر ایران در سازمانیابی جنبش خویش هیچ ربطی به رفرمیسم راست و چپ ندارد. او رفرمیسم راست و چپ را احزاب کمونیست و سوسیالیست طبقه کارگر می داند!! اتحادیه های کاملاً دستیار سرمایه جهانی و علیه جنبش ضد سرمایه داری کارگران را ظرف تشکل طبقاتی کارگران جلوه می دهد. او مدافع سرسخت ضد کمونیست ترین اتحادیه هاست و در همین راستا به ما خرده می گیرد که چرا رفرمیسم چپ فرقه گرا و رفرمیسم راست اتحادیه ای را برای سازمانیابی جنبش کارگری مضر می دانیم. رضا و رضاها باید به یک سؤال پاسخ دهند. این سؤال که اگر مانع سازمانیابی ضد سرمایه داری طبقه کارگر فقط دیکتاتوری است، پس چرا در کل ممالک اروپای غربی و شمالی، کانادا، امریکا و جاهای دیگری که دموکراسی مطلوب و ایدآل امثال رضاها وجود دارد، تا امروز هیچ جنبش کارگری ضد سرمایه داری و کمونیستی نیرومندی شکل نگرفته است!! حرص و جوش هیستریک رضا برای استتار نقش رفرمیسم راست و چپ در جلوگیری از سازمانیابی ضد کار مزدی کارگران دنیا مستقل از اینکه ایشان بخواهد

یا نخواهد کاملاً به نفع بورژوازی جهانی تمام خواهد شد. او نمی تواند این نقش ضد کمونیستی و ضد کارگری را با دروغپردازی و افتراء پیرامون بی توجهی فعالین ضد کار مزدی به نقش مخرب دیکتاتوری در متشکل شدن کارگران استتار کند.

در پایان یادآوری نکته دیگری را هم به رضا و امثال ایشان لازم می دانم. فعالین لغو کار مزدی در همه زمینه های مربوط به جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر و کلاً مبارزه طبقاتی کارگران مطلب نوشته اند. رضا اگر حرفی دارد و اگر فهم سیاسی او اقتضاء می کند می تواند با این مسائل برخورد کند. اگر او چنین نماید به طور قطع با استقبال ما مواجه خواهد شد. مسأله اساسی این است که رضا به جای این کار بسیار ناشیانه به کاهدان زده است. او قادر به هیچ نقدی بر نظرات فعالین ضد سرمایه داری برای لغو کار مزدی نیست. لاجرم راه دشمنی با جنبش ضد سرمایه داری را این دیده است که فعالین این جنبش را متهم به کمرنگ نمودن مبارزه با دیکتاتوری کند!! رضا هنگام طرح این حرفها میدانند که دروغ می گوید زیرا از آنچه که فعالین ضد سرمایه داری و برای لغو کارمزدی در مبارزه علیه دیکتاتوری و جنایات دولت های سرمایه داری تحمل نموده اند، با اطلاع است و همچنین این را نیز میدانند که اکثر کسانی که همیشه فقط لیدر و ژنرال بودن در احزاب و سازمانهای چپ سکتاریستی مورد دفاع ایشان، مهمترین مسله اشان بوده و هست، تحمل یک لحظه آن را نداشته و نخواهند داشت.

به باور من تمام هم و غم رضا از این گونه برخورد غیر سیاسی و تحریف آمیز با فعالین گرایش ضد سرمایه داری جنبش کارگری تحت لوای «باز بینی و تصیح نکات حیاتی در کمیته هم آهنگی»!! مشخصاً ایجاد تفرقه در کمیته هم آهنگی در ایران و در این راستا از هم پاشاندن آن است. این تلاش مخرب رضا ناشی از ضدیت سیاسی ایشان با گرایش ضد سرمایه داری و کمونیستی جنبش کارگری می باشد که این نیز ریشه در گرایش ژرف سکتاریستی و رفرمیستی رضا دارد که هیچ وقت حتی ب فکر گسست از این سکتاریسم و رفرمیسم چب نبوده و متأسفانه این گونه به نظر می رسد که هیچگاه نخواهد بود.

## در حاشیه نوشته حسن وارث

حسن وارث در مقاله خود تحت نام «فرقه چیست و فرقه گرایی کدام است» مطالبی را به درستی مطرح کرده اند، اما همزمان مطالبی را با تساهل از قلم فرو انداخته اند. هدف من مسلماً کاستن از ارزش نوشته ایشان نیست بلکه جبران پاره ای کاستی های مهم آن است. من از اینکه دوستانی چون وی با کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل ضد سرمایه داری طبقه کارگر ابراز همراهی می کنند، بسیار شادمانم و صمیمانه به او تبریک می گویم. مقاله رفیق حسن در بیان خصوصیات فرقه ها راه درستی رفته است، کمبود اساسی نوشته وی بی توجهی به یافتن ریشه های فرقه گرایی، تبیین نادرست ریشه ها و به نوعی نسبت دادن این ریشه یابی نادرست به مارکس می باشد. در این رابطه من از ورود به هر نوع بحث مبسوط آگاهانه چشم می پوشم و تنها به چند نکته کوتاه زیر بسنده می کنم.

1. فعالین جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی، در طول سال های اخیر و از مدتها پیش در نوشته های مختلف سعی کرده اند تا کمتر به نفس فرقه گرایی و بیشتر بر ریشه های واقعی طبقاتی و اجتماعی آن، انگشت گذارند. آنان مکرراً توضیح داده اند که فرقه های موجود، بقایای در حال انقراض جنبش های خلقی و ناسیونالیستی و سوسیال بورژوائی هستند که در دوره هائی بر متن شرائط امپریالیستی تولید سرمایه داری، و با حمایت اردوگاه سرمایه داری دولتی، زیر اسم و رسم کمونیسم در جوامع مختلف دنیا، سر در آوردند. جنبش هائی که اتوپی ها و انتظارات بخش هائی از بورژوازی کشورها را نمایندگی می کردند، با روایتی بورژوائی از شرائط امپریالیستی سرمایه داری از ضدیت با امپریالیسم حرف می زدند. خواستار سرمایه داری مستقل و ملی بودند. در عین حال که مدعی سوسیالیسم و کمونیسم نیز بودند. جمهوری دموکراتیک خلق می خواستند و بر آن بودند که از مسیر این جمهوری و آن سرمایه داری به سوسیالیسم گذر کنند. سوسیالیسمی که همان سرمایه داری دولتی بود. اینها، این نیروها یا جنبش ها هیچ ربطی به جنبش کارگری نداشتند اما برای تحقق انتظاراتشان هیچ راهی هم جز توسل به طبقه کارگر

و سوار شدن بر موج مبارزات توده های این طبقه در پیش روی خود نمی دیدند. اینان برای رسیدن به این هدفها در همه شئون نیازمند اردوگاه سرمایه داری دولتی بودند، همچنانکه اردوگاه به اینان نیاز داشت.

خط مشی این نیروها تلاش برای اعمال اتوریته بر جنبش کارگری با هدف تبدیل این جنبش به ابزار پیشبرد کار خویش بود و در همین راستا محتاج فرقه سازی بودند، پدیده ای که نام حزب را بر آن اطلاق می کردند. حزب سازی موجود آنان میراث فرسوده همان فرقه بازیها است.

این جنبش ها در طول تاریخ دچار تحولات اجباری و اضطراری شدند. در جاهائی مانند ویتنام و چین و کوبا به قدرت رسیدند و حاصل پیروزی آنان «کمونیسم»!! روز کوبا و چین و ویتنام و نوع اینها است. در بسیاری جاها به قالب اپوزیسیون ارتجاعی و ضد کارگری درون یا حاشیه دولتهای بورژوازی در آمدند و بخشهایی از آنها با شعار سمت گیری کارگری و وفاداری به «کمونیسم» یا در واقع همان کمونیسم بورژوائی با دستکاری برخی باورها و تحلیلها و دادن یک آب و رنگ کارگری و مارکسی!! به آنها در نقش اپوزیسیون رادیکال سرنگونی طلب به حیات سیاسی خود ادامه داده اند و می دهند. فرقه های موجود همین بخش از وارثان آن جنبش ها را تشکیل می دهند.

2. طبقه کارگر ایران باید زمینه طبقاتی و ریشه حیات اجتماعی این فرقه ها را خوب بشناسد و از این روی کاوش زمینه های بالا برای جنبش ضد سرمایه داری این طبقه بسیار اهمیت دارد. تاریخ مبارزات کارگران ایران تاریخ اسارت در سیطره نیروهای طبقاتی و اجتماعی یاد شده نیز هست و آنچه در این گذر بر سر جنبش کارگری رفته است در وضعیت موجود وی به گونه ای بسیار جدی مؤثر بوده است. مقاله رفیق « وارش » نه فقط این کار را انجام نداده است و نه تنها این زمینه ها و ریشه ها را ندیده است که بسیار بدتر فرقه بازی را یک پدیده ذاتی درون جنبش کارگری هم

قلمداد نموده است! اومی نویسد که:

« مانیفست مارکس فرض را بر این می‌گذارد که طبقه کارگر از طیف‌ها و گروه‌های مختلف تشکیل می‌شود و کمونیستها تنها یک گروه در میان گروه‌های دیگر طبقه هستند، لذا در اینجا می‌توان نتیجه گرفت که از نظر مارکس تنوع در ذات موجودیت طبقه کارگر است. او تنوع را در طبقه کارگر مفروض می‌گیرد و خود این فرض و به رسمیت شناختن و مشروعیت دادن به تنوع به معنای ایجاد رابطه دیالکتیکی مدارا و مبارزه توسط کمونیستها با این گروه‌های کارگری دیگر است ولی در عین حال مارکس به هیچوجه حاضر نمی‌شود با فرقه‌ها و فرقه‌گراها صرفاً به این دلیل که در درون جنبش کارگری حضور داشتند و کارگری بودند مماشات کند»

وجود گرایش‌های مختلف یا بقول رفیقمان « وارش» تنوع در درون طبقه کارگر، امری بدیهی و توضیح‌واضح است. اما اینکه این تنوع و وجود گرایش‌های مختلف به معنای ذاتی بودن فرقه‌گرایی در اصل موجودیت طبقه کارگر است حرف نادرستی است. هیچ اشتباه نشود. هدف من مطلقاً برائت طبقه کارگر از فرقه‌بازی نیست. بحث بر سر مسأله دیگری است. جوهر کلام این است که طبقه کارگر بعنوان توده وسیع فروشنده نیروی کار، بعنوان طبقه‌ای آماج وحشتناکترین شکل استثمار و ستمکشی سرمایه و به عنوان طبقه‌ای محروم از هر نوع دخالتگری آزاد در سرنوشت کار و تولید و زندگی اجتماعی خویش نفعی در فرقه‌بازی ندارد. نسبت دادن فرقه‌بازی به « ذات موجودیت»!! این یا آن بخش از طبقه کارگر!! یا حتی نسبت دادن تنوع به مقوله مبهمی به نام « ذات و موجودیت » طبقه به معنای قبول یک پایه مادی منفعت برای این سکتاریسم و فرقه‌گرایی است و در این صورت رفیق « وارش» بناگزیر باید بپذیرد که بخشی از طبقه کارگر اساساً منافعی متمایز و متضاد با کل طبقه کارگر دارد!! که در این صورت هیچ معلوم نیست که چرا این بخش اصلاً باز هم بخشی از طبقه کارگر است. اما ببینیم که واقعیت چیست و چرا بی‌توجهی به همین واقعیت رفیق



ما را به سمت چنین تحلیل نادرستی سوق داده است. طبقه کارگر طبقه ای در جامعه سرمایه داری است. جامعه ای که به گفته مارکس افکار و فرهنگ و عقاید و ارزشهای حقوقی و اجتماعی و اخلاقی مسلط بر آن را همان اندیشه ها و باورها و در یک کلام ایدئولوژی طبقه مسلط یا به بیان دیگر اندیشه ها، عقاید و ارزشهای فرا روئیده از ملزومات رابطه خرید و فروش نیروی کار تعیین می کند. در این جامعه حتی توده های کارگر نیز در همان حال که به حکم شرائط کار و زندگی و استثمار و بیحقوقی و حشمتاک خود مستمراً با نظام سرمایه داری در جنگ بسر می برند، بگونه ای بسیار جدی در زیر فشار همین اندیشه ها و باورها و فرهنگ و سنن قرار دارند. شیارهای مغز و ذهن اینان نیز باز هم به گفته مارکس از همین «مه آلودگیها و تبخیرات» سخت آلوده است. اینان نیز ممکن است وسیعاً یا محدود با سر بورژوازی به دنیا نگاه کنند و بدبختانه می کنند. اگر بناست فرقه گرایی در درون جنبش کارگری مورد بحث قرار گیرد، سرچشمه آن را باید در اینجا و در تسلط اندیشه ها، راه حلها و راهبردهای بورژوازی جستجو نمود. در اینجا شاید رفیق «وارش» مدعی شود که بالاخره بخشی از کارگران هم به دلیل دل بستن به این یا آن رفرم کاپیتالیستی از پایه های مادی معینی برای فرقه گرایی در مقابل بخشهای دیگر برخوردار هستند و این را نباید انکار کرد. بسیار خوب! من اصلاً منکر توهم کارگران به عوارض برخی رفرمها که در زمانهای سابق اتفاق افتاده است نیستم. اما حتی در این صورت نیز نسبت دادن فرقه گرایی به ذات موجودیت بخشی از طبقه کارگر کاملاً نادرست است. به بیان دیگر توهم کارگران به بورژوازی نمی تواند به ذات و ماهیت طبقاتی آنها حواله شود.

3. همانگونه که بالاتر اشاره شد رفیق مان وارش تفسیر خود از درونی بودن!! فرقه بازی در جنبش کارگری را به مارکس نیز نسبت داده است. این استناد کاملاً غیرمنصفانه و نادرست است. از این سخن مارکس که کمونیستها منافعی جدا از سایر اجزاء طبقه کارگر ندارند و سایر عباراتی که مارکس در این راستا گفته است، همچنین از تأکید و تصریح کاملاً درست مارکس بر وجود تنوع و گرایشهای مختلف در طبقه

کارگر، به هیچوجه نمی توان این نتیجه را گرفت که گویا او فرقه گرایی را یک پدیده درونی یا به قول رفیقمان جزء ذات موجودیت جنبش کارگری می دانسته است.

4. آمیختن سندیکالیسم و فرقه گرایی با هم و تلاش برای تبدیل فرقه گرایی به نامی برای همه راه حلها و افق سازیهای بورژوائی درون جنبش کارگری کار چندان درستی به نظر نمی رسد. این مسأله باز هم نادرست تر می شود زمانی که رفیق « وارش» یک دلیل فرقه بودن اتحادیه های کارگری را نیز موفق نبودن آنها در سازمان دادن کل توده های طبقه کارگر دانسته است! بسیاری از اتحادیه ها متأسفانه و بدبختانه در وسیعترین میزان توده های کارگر را در درون خود سازمان داده اند. اتحادیه سراسری کارگران سوئد سالها بیش از 96% کارگران را به عضویت خود در آورده بود. از این گذشته جنبش اتحادیه ای را باید در ارتباط با سوسیال دموکراسی مورد بحث قرار داد و معضل توهم سالهای طولانی توده های کارگر اروپا به راهبرد ارتجاعی سوسیال دموکراسی را نمی توان با فرقه بازی این گرایش توضیح داد.

5. اشکال اساسی دیگری هم که در همان نگاه اول در نوشته رفیق « وارش» به چشم می خورد نحوه تبیین مکتبی اوست. فعالین جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی در پای بندی به آموزشهای مارکس از همه جریانات دیگر قاطع ترند. اما آنان به این دلیل که مارکس گفته است و به خاطر اینکه مارکس نوشته است فعال جنبش ضد سرمایه داری و مخالف جدی فرقه گرایی نشده اند. سرمایه ستیزی و مبارزه با فرقه گرایی عین زندگی آنها و جزء لاینترائی از مبارزه اجتناب ناپذیر ضد کار مزدی آنهاست. آنان مارکس را پیغمبر خود نمی دانند، بلکه او را رهبری آگاه در میان خود و همرزم و همزبان خود می بینند. به همین دلیل آنان اساس بحث را اینجا قرار نداده اند که چون مارکس گفته است. چون مارکس چنین استدلال کرده است و ---

نوشته دوستان وارث اینگونه نیست. او در طول بحث اصرار دارد که مخالفت خود با فرقه گرائی را به شیوه ای مکتبی و عمدتاً از طریق رجوع به مارکس حقانیت بخشد.

6. آخرین مطلب اینکه رفیق وارث اگر چه نه شفاف اما به نوعی مدعی شده است که در حال حاضر همه جریانات را بدون استثناء فرقه می داند. او در یک جا با آوردن همه گروهها و حزب ها به درستی ابهام مخلوط نمودن فعالین جنبش لغو کار مزدی با گروهها را رفع کرده است اما متعاقب آن با به کار گرفتن واژه جریانات، این ابهام را دامن زده است. اگر منظور او این باشد این تذکر را لازم می دانم که بگویم یکاش رفیق وارث می دانست که فعالین جنبش لغو کار مزدی در طول 13 ، 14 سال اخیر در مبارزه علیه فرقه گرائی و سندیکالیسم و برای هر گام پیش روی بسوی آنچه که او امروز خوشبختانه خود را جانبدار آن می داند، چه رنجها کشیده اند و چه ناسزاها و تهمت ها را از جانب فرقه گرایان و سندیکالیستها متحمل شده اند.

**11. 1. 2006**

## یک توضیح کوتاه چند سطری و دو سوال

### « 15 فوریه و معمای مخالفت فعالین لغو کار مزدی »

عنوان مطلبی است که در روزهای اخیر از سوی رضا مقدم در برخی سایتهای انتشار یافته است. من هیچ نیازی به بحث تحلیلی و سیاسی در رابطه با این نوشته و نوشته هایی از این نوع نمی بینم، چون بر این باورم که ماهیت ضد کارگری و ضد کمونیستی اتحادیه های فراخوان دهنده 15 فوریه، مأموریت تاریخی این اتحادیه ها از سوی سرمایه جهانی برای محو جنبش ضد کار مزدی کارگران دنیا، واقعیت عوامفریبانه و کاملاً فرمایشی و دروغ فراخوان 15 فوریه که در تمامی دنیا حتی 100 کارگر را هم به حمایت از کارگران شرکت واحد بسیج نکرد و بسیار مسائل دیگر از این گونه جواب واقعی رضا و رضاها بوده و هست. نوشته رضا در عین حال بیانگر سقوط به سندیکالیسم ضد کمونیستی نیز هست. او به کارگران می گوید که جنبش ضد کار مزدی و برای لغو کار مزدی دروغ است و تسلیم در مقابل سرمایه و پناه بردن به سندیکالیسم تنها راه زندگی کارگران است!! او منکر وجود جنبش ضد سرمایه داری است و با مسخره گرفتن این جنبش از ما می پرسد که آدرس آن در کجاست؟! او به وسیله و ابزار پیشبرد سیاست های بخشی از سرمایه جهانی بودن در مقابل بخش دیگر، افتخار می کند و به طبقه کارگر دنیا توصیه می نماید که پیوسته آلت دست یک بخش از بورژوازی در رقابت با بخش دیگر بورژوازی باشند. رضا ضد کمونیسم خود را در این نوشته غیرسیاسی به اوج رسانده است، وقتی که انصراف از سازماندهی جنبش لغو کار مزدی و بازیچه دست بخشهای مختلف سرمایه جهانی بودن را سرنوشت محتوم کارگران جهان تلقی می کند. فعالین گرایش لغو کار مزدی پاسخ رضا را در مبارزه کمونیستی طبقه کارگر جهانی با استراتژی محو سرمایه داری دنبال خواهند کرد. هر لحظه مبارزه طبقاتی کارگران دنیا علیه نظام بردگی مزدی پاسخ عملی رضا و امثال ایشان نیز هست. با همه اینها 2 سوال از رضا دارم:

1. در روز بقول خودت « بزرگ و تاریخی 15 فوریه!! » چند کارگر به فرمان این اتحادیه های مقدس مورد کرنش و ستایش جنابعالی بسیج شدند. چون میدانم که بعلت خیال بافی در مورد «بزرگ و تاریخی» بودن این روز، ممکن است تعداد کارگران شرکت کننده را نیز بطور تخیلی، خیلی خیلی زیاد برآورد کنی، خودم تعداد واقعی را می گویم: شمار آنان در سرتاسر دنیای سرمایه داری به 100 نفر نرسید. این یعنی حمایت کاغذی و اقدام سترون و بی نتیجه.
2. فعالین لغو کار مزدی به رغم افشای گری وسیع کمونیستی علیه ماهیت و واقعیت کار اتحادیه ها و همچنین توضیح مستدل در مورد کاغذی یعنی بوروکراتیک و فرمایشی و در نتیجه دروغ بودن جانبداری اینها از کارگران شرکت واحد، در بیشتر کشورهای محل سکونت خود به عنوان فعالین لغو کار

مزدی و نه به عنوان عناصر سندیکالیست سرمایه جهانی، برای اعتراض در مقابل سفارت دولت سرمایه داری اسلامی ایران حضور یافتند. لطفاً بگوئید که شما و روسای سابق حزبی (فرقه ای) کجا بودید؟ فعالین لغو کار مزدی نه امروز که همیشه و در همه شرائط در صف مقدم تظاهرات ها و مبارزات بوده اند. جنابعالی و سایر هم فرقه ای ها، در چند اعتصاب و اعتراض کارگری شرکت کرده اید؟

**2006 . 3 . 17**

## بربریت مدرن

برده مزدی بیان واقعی و فشرده وضعیت و جایگاه طبقاتی کارگران جهان در رابطه اجتماعی سرمایه می باشد، پسوند مزدی همچنین می تواند به عنوان وجه تمایز تاریخی، اقتصادی، سیاسی طبقه کارگر با تولید کنندگان برده در دوران باستان در نظر گرفته شود. اما در همین دوران و در این فاز از انکشاف سرمایه در اکثر جوامع سرمایه داری از جمله در کشور سوئد با گروهی از کارگران برمی خوریم که صرف نظر از تفاوت های ماهوی تاریخی، اجتماعی و...، با طبقات تولید کننده و استثمار شونده اعصار پیشا سرمایه داری، وضعیت و شرایط کارشان مشابه با بردگان دوران باستان می باشد. اینان که در سوئد تعدادشان در حال افزایش است، کارگرانی هستند که بعد از ساقط شدن از کار، مدت کوتاهی بیمه بیکاری دریافت می کنند، اگر در این مدت محدود محل کاری برای استثمار شدن نیافتند، جهت تداوم دریافت بیمه بیکاری که 65 درصد دستمزد زمان اشتغال شان می باشد، توسط دولت سرمایه داری مجبور می شوند تا بدون دریافت دستمزد تحت نام های دیگری مانند "پراکتیک"، "کمک کاری"، "حمایت شغلی" و ...، برای صاحبان سرمایه کار و تولید کنند.

صاحبان برده در دوران باستان بدون الزام به پرداخت بهای نیروی کار بردگان خود، برای بازتولید نیروی کار آنان، سرپناهی، پوشاکی و مواد غذایی اندکی در اختیارشان می گذاشتند. گروه کارگران مورد بحث در دوران کنونی همین وضعیت مشابه را دارند. به این صورت که صاحبان سرمایه ملزم به پرداخت بهای نیروی کارشان نمی باشند و کارگران بطور مجانی برای آنان ارزش اضافی تولید می کنند و مجبورند با همان بیمه بیکاری که در سوئد 65 درصد حقوق زمان اشتغال شان می باشد، گذران کنند. مبلغ پولی که در سوئد کفاف کرایه خانه ایی کوچک و تهیه غذایی معمولی و سالی یکی دوبار خرید پوشاک ضروری ارزان را می دهد. شماری از این کارگران در سوئد که بخش اعظم این گروه را تشکیل می دهند، بعد از 2 سال بیکاری در صورت نیافتن کار طی مدت مزبور، تحت عنوان فاز 3 در اختیار کارفرمایان برای بیکاری قرار می گیرند، علاوه بر این بابت هر نفرشان ماهانه 5000 کرون نیز به کار فرمای مربوطه پرداخت می گردد که مزیتی برای صاحبان سرمایه این کشور در دوران معاصر نسبت به برده داران دوران باستان می باشد. شاید گفته شود یک تفاوت مهم بین این گروه کارگران با بردگان وجود دارد و آن این است که برده داران در دوران باستان حق کشتن بردگانشان را داشتند اما صاحبان سرمایه در مورد کارگران مجانی خودشان از چنین حقی برخوردار نیستند. این تفاوت از چند لحاظ وجود دارد. اولاً هیچ قانون مدونی در این رابطه، یعنی دادن حق و اختیار حیات کارگر به کارفرما در قانون کار سرمایه وجود ندارد، ثانیاً نحوه و چگونگی برخورداری از این حق برای طبقه مسلط دوران کنونی با طبقه برده دار باستانی متفاوت است، به این ترتیب که برای تولید حداکثر ارزش اضافی توسط

کارگران و در این راستا کسب بیشترین سود ممکن، بطور غیر مستقیم و نانوشته و در پرتوی مجاز بودن کارفرما در افزایش مرگ بار سرعت و شدت و شتاب کار از طرق مختلف از جمله از راه های تکنیکی و همچنین عدم تدارک و تهیه وسایل و تجهیزات لازم و کافی ایمنی و به این ترتیب نا ایمن و مرگ آور ساختن بلقوه و حتی بالفعل محیط کار و تولید، کارفرمای دوران معاصر نیز غیرمستقیم از چنین حق و اختیاری برخوردار است. بی آنکه در صورت بروز سوانح کاری منجر به مرگ کارگران، از او به عنوان عامل اصلی کشتار کارگران در هنگام کار و تولید ارزش اضافی، نامی برده شود.

هر ساله کارگران بیشماری در کارخانه های بزرگ صنعتی با تکنولوژی بسیار پیشرفته بر اثر سکنه مغزی و یا قلبی جان می بازند و حتی در مواردی بعلت استرس ماورای تحمل خود کشتی می کنند. تمامی این وقایع فاجعه بار ناشی از شدت کار و سرعت و شتاب بیش از حد تحمل فیزیکی انسان در این حوزه های تولیدی صنعتی در جهت افزایش حجم و میزان تولید می باشد، همچنین سالیانه هزاران کارگر شاغل در معادن و محل های کاری و تولیدی بعلت عدم وجود وسایل و تجهیزات حفاظتی و ایمنی نیز مصدوم و کشته می شوند زیرا سرمایه داران صاحب این حوزه های کاری و تولیدی در جهت الزامات سود آوری مطلوب سرمایه تولیدی آنان که هدف اصلی و نهایی شیوه تولید سرمایه داری می باشد، در کنار سایر راه کار های ضد انسانی مانند راه کار فوق الذکر یعنی بالا بردن سرعت و شتاب کار، حداکثر صرفه جویی در هزینه تولید را به شیوه های مختلف اعمال می کنند که یکی از عمده ترین شیوه های صرفه جویی برای آنان، عدم تدارک و تهیه وسایل و تجهیزات ایمنی ضروری و کافی جهت امن سازی شرایط و محیط کار و تولید بوده و می باشد.

در مورد کارگران شاغل (برندگان مزدی) بعد از وقوع حادثه کاری که منجر به مرگ آنان می گردد، توسط نهاد های دولتی مربوطه بطور فرمال بررسی و پیگیری برای مشخص کردن علل حادثه صورت می گیرد که در غالب موارد علت اصلی سانحه را بی احتیاطی کارگر یا کارگران قربانی اعلام می کنند و در اندک مواردی که بر اثر اعتراض و افشاگری و مبارزه کارگران محل حادثه، یا پیگیری بازماندگان بردگان مزدی قربانی، پای کارفرما نیز به میان کشیده می شود، با جرمه و پرداخت غرامتی اندک به خانواده های قربانیان سر و ته قضیه را به هم می آورند. اما در مورد کارگران مجانی (برندگان مدرن) در سوئد اگر وقوع حادثه کاری منجر به مرگ آنان گردد، بنظر نمی رسد همین روند فرمال توسط نهاد های دولتی در موردشان طی شود زیرا آنان کارگر مزدی محسوب نمی شوند و براساس قرارداد جمعی کار استخدام نشده اند، لذا تحت پوشش قانون و مقررات کاری سرمایه هم نمی باشند.

در ادامه مطلب بر اساس اظهارات مسئولین بوروکرات اداره محیط کار سوئد در رابطه با این گروه از کارگران، بیشتر مشخص می شود که تفاوت بین حق برده داران باستان در مورد کشتار بردگان و عدم حق و اختیار سرمایه داران معاصر در مصدوم کردن و کشتار کارگران در واقعیت تفاوت بین صریح و مستقیم و احیاناً مکتوب بودن این حق و اختیار بعنوان یک قانون برای برده داران باستان و غیر مستقیم و نامکتوب و صرفاً مبتنی بر الزامات حداکثر سود آوری سرمایه، برای سرمایه داران معاصر است.

بر اساس آمار ارائه شده توسط تلویزیون سوئد (اس وی تی) از سال 1994 تا کنون تعداد سوانح و تصادفات منجر به قطع عضو و از کار افتادگی بین کارگران مشمول برنامه های اداره کار یعنی کارگران مجانی، 67 درصد افزایش یافته است. تلویزیون مذکور با نمایندگان اتحادیه های مختلف که شاهد انجام کار های خطرناک توسط این کارگران بطور مثال کارگران فاز 3 بوده اند، در این رابطه صحبت کرده است. شاهدان مزبور می گویند: " این کارگران فاقد وسایل ضروری ایمنی و بعضاً فاقد دانش کافی نسبت به کار خود بوده و هستند".

به علت این که اداره کار با محل های کاری کارگران مزبور، قرارداد جمعی کار ندارد، اتحادیه های مربوطه نیز با استناد به این موضوع عدم مسئولیت خود را نسبت به این معضل فاجعه بار توجیه می کنند و خیلی راحت اظهار می دارند که آن ها اقدامی در این رابطه مطابق قانون کار نمی توانند انجام دهند.

شکایات ارسالی به اداره محیط کار نشان می دهد که اکثر کارگران مجانی و ادار به انجام کارهای شاق و پرخطر می شوند مانند کار در جنگل که بریدن درختان جنگلی با اهره های موتوری می باشد. در یکی از این شکایات کتبی، کارگری مصدوم شرح می دهد: هنگامی که در جنگل مشغول اهره کردن شاخ و برگ درختان قطع شده بوده است، کنترل اهره موتوری از دستش خارج میگرد و موتور بروی پایش می افتد و باعث زخم عمیق و بزرگی در پای چپش می گردد بطوری که در حال حاضر قادر به ادامه کار نیست. در چند شکایت به اداره مذکور، مواردی از قطع عضو نیز گزارش شده است.

به اعتراف یکی از نمایندگان ایمنی در یکی از اتحادیه ها، اغلب مواقع این کارگران هنگام کار در این حوزه های کاری فاقد وسایل ایمنی مانند لباس و کفش های مخصوص این نوع کارها بوده اند. آنان هنگام کار ملبوس به شلوار جین و تی شرت بوده اند و کفش معمولی بپا داشته اند. بدیهی است که کار با اهره موتوری بدون لباس و کفش ایمنی بسیار خطرناک است زیرا اگر کارگر برای لحظه ای کنترل اهره موتوری را از دست بدهد، این امر می تواند منجر به اهره شدن و قطع هر دو پای او و یا شصت پایش گردد.

فرد دیگری که در همین اتحادیه مسئولیت محیط کار را بعهده دارد، ضمن تأیید این گونه سوانح کاری می گوید: "مشکل است که این سوانح را با آمار ثابت کرد!! و می



افزاید "ما فاقد سیستم مرکزی جهت نظارت بر این گروه کارگران هستیم". گویا عینیت وقایع فاجعه باری از این دست کافی نمی باشد و باید این حوادث از مجرای بوروکراسی بورژوازی بگذرند تا واقعیتشان ثابت شود!!.

همین فرد ادامه می دهد که "کسانی (یعنی صاحبان سرمایه) که این کارگران زن و مرد را جهت بکارگیری مجانی (بیگاری) می پذیرند از نظر قانونی کارفرمای این کارگران محسوب نمی شوند لذا مسئولیت های قانونی کارفرمایی را در قبال این کارگران به عهده ندارند" این در حالی است که این برده داران مدرن و معاصر همانطور که فوقاً ذکر شد، بابت بخشی که وارد فاز 3 شده اند علاوه بر بهره کشی مجانی از نیروی کارشان، 5000 کرون در ماه نیز برای پذیرش هر نفرشان دریافت می کنند. عمق فاجعه آنقدر زیاد است که مسئول محیط کار در اتحادیه سراسری سوئد (ال او) نیز در باره این افراد (کارگران مجانی) که تحت عنوان های عوامفریبانه "کمک دستمزدی"، "حمایت شغلی"، یا "پوشش کاری" بکار بدون دستمزد گماشته می شوند، می گوید: "وقتی آنان دچار سوانح کاری می شوند وضعیت حقوقی اشان بسیار بد تر از کارگران مزدی می باشد". و می افزاید "آنان به عنوان بازدید کنندگان محل های کاری حساب می شوند که اگر مثلاً دچار حادثه ای هنگام بازدید از یک محل کار شوند، باید ادعای خود را در مورد غرامت و غیره، مطابق قانون جرایم جنایی پیش ببرند". در همین رابطه توسط همین فرد انتقادات بظاهر شدیدی به اداره کار هم شده است مبنی بر این که "اداره کار محل های کاری را قبل از این که این کارگران مجانی را برای بیگاری به آنجا ها بفرستد، باید ارزیابی کند" و یا این که "دولت هم به این امر بی اعتنا می باشد زیرا اتحادیه های مربوطه را به تائید حوزه های کاری که قرار است کارگر مجانی به آن حوزه ها اعزام شود، مقید نکرده است". گویا اتحادیه های به اصطلاح "کارگری" را باید دولت سرمایه داری ضد کارگری سوئد و ادار کند که به معضلات فاجعه بار ناشی از موقعیت بردگی مطلق این بخش از کارگران کشور توجه کند!!

خوشبختانه در گزارشات تا کنونی خبری از سانحه منجر به مرگ دیده نشده است اما اگر به فرض یکی از همزنجیران ما در این گروه از کارگران یا بعبارت واقعی تر بردگان مطلق دوران معاصر، به علت فقدان وسایل ایمنی کافی و اطلاعات لازم کاری دچار سانحه شود و بمیرد، سرمایه دار یا سرمایه داران مالک آن حوزه کاری و نهاد های مربوطه دولتی مورد بازخواست و مجازات قرار می گیرند؟ بنا به تمام دلایل و شواهد فوق الذکر پاسخ این سوال منفی می باشد. لذا می بینیم که بطور غیر مستقیم و براساس الزامات انباشت سرمایه و از مجرای قوانین ضد کارگری نظام مبتنی بر رابطه خرید و فروش نیروی کار، صاحبان سرمایه یا کارفرمایان و دولت سرمایه داری نیز از همان حق یعنی قربانی کردن کارگران در آستانه تولید حداکثر ارزش اضافی و کسب سود هر چه بیشتر، برخوردارند.

برای طبقه کارگر جهان یعنی 98 درصد جمعیت کره ارض دو راه بیشتر وجود ندارد یا تسلیم در مقابل تشدید روز افزون بربریت مدرن سرمایه داری که نتیجه محتوم آن نابودی جهان و بشریت می باشد و یا پیکار متشکل شورایی ضد سرمایه داری با افق لغو کار مزدی که ماحصل نهایی آن محور رابطه خرید و فروش نیروی کار و استقرار سازمان شورایی کار و تولید و مدنیت سوسیالیستی و بدین سان رهایی توده کارگران و بشریت از جهنم بربریت نظام ضد انسانی سرمایه داری خواهد بود

**فوریه 2012**

### فاز 3 اسم رمز بردگی مطلق در سوئد

تشدید تهاجم مستمر سرمایه به کار و معیشت توده‌های کارگردر کشور های سرمایه داری بر بستر بحران جاری بطور کلی در اشکال و با روش های مشابهی صورت می گیرد اما در بعضی از کشور های اروپایی برخی از این روش های تهاجم ویژگی هایی دارند. سوئد از جمله چند کشور اروپای شمالی می باشد که دولت سرمایه داری آن موفق شده است با انواع سیاست گذاری های اقتصادی در جهت سرشکن کردن بار بحران بر بهای نیروی کار توده های کارگر کشور، فشار موج بحران را بر سرمایه اجتماعی آن بسیار کاهش دهد و در این راستا نرخ سود سرمایه ها را از سقوط در ورطه بحران برهاند. بطور مثال دولت سوئد با پمپاژ بیش از 100 میلیارد کرون در شرکت هایی که زیر بار فشار بحران قادر به حصول نرخ سود های مطلوب نبودند یا مانند کنسرن «ساب» در آستانه ورشکستگی قرار داشتند، آن ها را نجات داد. بدیهی است که این مبلغ صد و چند میلیارد کرونی از قبل بودجه تقریباً یک تریلیون کرونی دولتی تامین شده است. بودجه ای که به نوبه خود 99 درصد آن از مالیات های مستقیم و غیرمستقیم توده های کارگر تامین گشته است و بقیه آن نیز تحت عناوین مختلف از معیشت طبقه کارگر بیرون کشیده شده است.

اعمال این سیاست های مقابله با فشار بحران، همزمان با بیکار سازی های وسیع و کاهش و حذف گسترده امکانات اجتماعی مردم کارگر در قلمرو های آموزشی، بهداشت و درمان، بیمارستان ها و ... به بهانه واهی صرفه جویی در هزینه های دولت، صورت گرفته و می گیرد. در کنار تمام این اقدامات ضد کارگری اکنون دولت سرمایه داری سوئد مبادرت به ایجاد ارتش نیروی کار مجانی نیز نموده است که تا همین لحظه تعداد آنان به 20000 کارگر مجانی رسیده است.

مطابق قانون اخیر دولت سرمایه داری سوئد که از بهار 2009 به اجرا گذاشته شده است، کارگران اخراجی از حوزه های کار و تولید سرمایه در سوئد اگر در ایام بیکاری طی 450 روز یعنی کمتر از یک سال و نیم موفق به یافتن محلی برای فروش نیروی کارشان جهت تولید اضافه ارزش و در این راستا استثمار گشتن نشدند، وارد مرحله ای موسوم به فاز 3 می گردند که از این زمان آنان باید در محل هایی که اداره کار سرمایه تعیین می کند، بطور مجانی مشغول کار یا در واقع بیگاری شوند تا کمکان همان میزان بیمه بیکاری را که 65 درصد دستمزد دوران اشتغالشان می باشد، دریافت کنند. طنز تلخ یا به عبارت دیگر جنبه جنایت آمیز قضیه این است که دولت سرمایه از طریق اداره کار خود بابت هر کارگر مجانی به کار فرما و شرکت مربوطه روزانه 225 کرون نیز پرداخت می کند که با عدم احتساب تعطیلات هفتگی در ماه 5000 کرون می گردد.

شماری از این گونه کارگران در این شهر و آن شهر سوئد بصورت پراکنده و فردی واکنش اعتراضی نسبت به این پدیده بردگی مطلق نموده اند که با گزارش آنان توسط کار فرمایان به پلیس سرمایه، توسط این نهاد سرکوب از طریق قطع همین مبلغ ناچیز بیمه بیکاری آنان، مجازات شده اند.

مصاحبه یکی از این کارگران سرکوب شده توسط پلیس سرمایه با یک روزنامه استانی، باعث انعکاس کم دامنه این خبر در چند روزنامه و اخبار کانال های تلویزیونی سوئد گردید. بدنبال آن اتحادیه مربوطه مجبور به واکنشی به اصطلاح اعتراضی نسبت به قطع پول بیمه بیکاری کارگر مزبور گردید. اتحادیه ایی که همراه سایر اتحادیه های قلمرو های دیگر کاری نه تنها با این قانون بغایت ضد انسانی و ضد کارگری دولت سرمایه یعنی فاز 3 مخالفتی نشان نداده اند بلکه در روند تصویب و اجرای آن بطور ضمنی همراه و همدستان دولت سرمایه داری سوئد بوده و هستند و تا کنون حتی انتقادی نیز به آن نکرده اند.

بخش قابل توجهی از این کارگران با ابراز نظرات و انتقادات شدید نسبت به فاز 3 در نشریات اینترنتی چپ به اصطلاح " مستقل " ، به این کار مجانی و اجباری اعتراض کرده و می کنند.

در همین رابطه یک نشریه ای اینترنتی بنام « کارگران » 450 صفحه خود را به انعکاس انتقاد و اعتراض نوشتاری حدود 1000 نفر از این گونه کارگران و همچنین برخی کارگران شاغل در حوزه های مختلف کار و تولید اختصاص داده است.

اظهارات یک کارگر معلم زن در این رابطه بیا نگر عمق فاجعه می باشد. این کارگر که معلم دبستانی در جنوب شهر استکهلم است و نماینده کارگران معلم این مدرسه در اتحادیه مربوطه نیز می باشد، با نام مستعار لئا این گونه آغاز سخن می کند: " یک پدیده جدید وارد بازار کار سوئد شده است و آن کار مجانی می باشد که توسط اداره کار به عنوان به اصطلاح راه کار رفع بیکاری برنامه ریزی و هدایت می گردد. مانند جنگل در شب، همه چیز در سکوت و نمان بوقوع پیوسته است. وقتی که من از رئیس خودم در مورد کارگرانی که به تازگی در مدرسه امان مشغول کار شده اند سوال کردم که اینان بر اساس کدامین برنامه این جا کار می کنند؟ پاسخ کنکرتی دریافت نکردم. تنها تا تیری که این پاسخ نامشخص روی من داشت این بود که نباید در این باره زیاد سوال کرد."

به گفته لئا در مدرسه محل کار او بیش از یک سوم نیروی کار، کارگران مجانی فاز 3 می باشند که تا سه سال بدون هیچ گونه حق مرخصی سالانه و یا غرامت مرخصی و حتی هیچ قرارداد دستجمعی سرمایه دارانه، باید مانند کارگران شاغل مزد بگیر و برخوردار از این حقوق، کار کنند.

لنا می افزاید: "جو کاری بین همکاران فاز 3 او سرشار از آمیزه ایی از خشم و حیرت می باشد. آنان طی نامه های داخلی به مدیریت مدرسه، دامنه وسیع استفاده از کارگر معلم مجانی را زیر سوال برده اند. آنان این سوال را نیز مطرح کرده اند که چرا اگر مدرسه به کار آنان نیاز دارد بعد از طی دوران پراوتیک و کار آزمایشی و کسب اطمینان مدیریت از کیفیت کار آنان، بطور رسمی در مدرسه استخدام نمی شوند؟"

لنا در پایان سخنانش می گوید: در سوئد چیزی در سکوت و مخفیانه بوقوع پیوسته است. ایراد و انتقاد از جانب کارگران به مدیریت مانند سابق با احساس امنیت شغلی نمی تواند صورت گیرد. در مورد این معضل مشخص یعنی نیروی کار مجانی حتی اعضای رده پایین اتحادیه ها و نمایندگان کارگران عضو آن ها نیز باید مانند من با نام مستعار نظر انتقادی خود را ابراز کنند زیرا خطر از دست دادن کار مبتنی بر قرارداد دست جمعی و اخراج توسط مدیریت با تائید و همدستی اتحادیه، آنان را تهدید می کند.

به این ترتیب اگر در زمان هایی نه چندان دور مقرراتی مانند «لاس»، کارفرمایان و صاحبان سرمایه و دولت سرمایه داری را در اخراج کارگران محدود می کرد و این امر را موکول به کاهش کار در حوزه های کار و تولید می نمود، امروزه این مقررات فقط روی کاغذ موجودیت دارند و دولت سرمایه داری و صاحبان سرمایه در اخراج کارگران نیاز به هیچ دلیلی از قبیل کاهش کار ندارند. بدون هیچ مانع و رادعی و با همکاری مستقیم اتحادیه های "کارگری" مزدور سرمایه هر تعداد کارگران را که بخواهند اخراج کرده و کار هرچند نفر آنان را برگرده همزنجیران شاغل آنان بار می کنند تا بعد از 2 سال اکثریت این کارگران بیکار توسط دولت این صاحبان سرمایه، بطور مجانی با تقدیم 5000 کرون در ماه بابت هریک از آنان، از قبل مالیات های اخذ شده طبقه کارگر، در اختیارشان گذاشته شود.

چنین به نظر میرسد که سرمایه و هیبت آدمیزاده آن یعنی سرمایه داران در هیچ دوران در چنین شرایط قدرت و استیلائی مطلق قرار نداشته است. که این امر به علت ضعف و فروماندگی و بی افقی طبقه کارگر و جنبش آن می باشد که در هیچ دوره ای تا این حد از ریل مبارزه ضد سرمایه داری خارج نشده بود و این چنین در اسارت رفرمیسم منحنی سندیکالیستی قرار داشت

تا زمانی که درب جنبش کارگری بر این پاشنه می چرخد، سرمایه و سرمایه داران همچنان به پیش خواهند تاخت و برای بقا و حفظ رابطه تولید اضافه ارزش و تداوم انباشت سرمایه بویژه بر بستر بحران ساختاری جاری، دست به هر جنایتی در یورش

به معیشت و شرایط کار و زندگی بردگان مزدی خواهند زد و هیچ بعید نیست که در آینده نزدیکی، در روند تداوم پروژه هایی مانند فاز 3 اکثریت کارگران حوزه های کار و تولید در سوئد با دستمزدی معادل 65 درصد دستمزد سابق به بردگی مزدی گرفته شوند.

توده میلیاردری کارگران جهان و در این جا طبقه کارگر سوئد هیچ راهی جز سازمان یابی شورایی و ضد سرمایه داری با افق لغو کارمزدی ندارد. زیرا فقط و فقط با اعمال قدرت متحد و متشکل سراسری حول مطالبات پایه ایی علیه اساس سرمایه، قادر به مقابله و دفع تهاجمات هار طبقه سرمایه دار و دولت آن ها خواهد بود

**دسامبر 2010**

## علاج واقعه قبل از وقوع

دو سال پیش نخست وزیر دولت سرمایه داری سوئد در مصاحبه با رسانه های این کشور طی سخنانی ظاهراً غیررسمی به شکل "پیشنهاد" لزوم افزایش سن باز نشستگی کارگران را تا 70 سالگی مطرح کرد. متعاقب آن برای سنجش میزان واکنش اعتراضی توده های کارگر به این بخش از سخنان وی، نظر سنجی هایی در اشکال مصاحبه با مردم کارگر و طرق دیگر از جانب رسانه ها به عمل آمد. در این نظر خواهی ها اکثریت کارگران مخالفت خود را با افزایش سن باز نشستگی آن هم تا 70 سالگی ابراز کردند. همزمان بحث هایی مهندسی شده در روزنامه ها و کانال های تلویزیونی برای جا انداختن این طرح ضد کارگری در اذهان کارگران به راه افتاد. دلیل اصلی ارائه شده توسط نخست وزیر و مدافعین افزایش سن باز نشستگی در دولت این است که زندگی انسان ها که منظور توده های کارگر می باشد طولانی شده است و متوسط طول عمر بالا رفته است لذا انسان ها باید بیشتر و طولانی تر نیز کار کنند و ارزش اضافی تولید نمایند تا مستمراً باز نشستگی برای همه آنها که بعد از بازنشسته شدن چند سالی زنده می مانند کافی باشد

همزمان و شاید چند روزی بعد از صحبت های نخست وزیر که جهت آماده سازی اذهان مردم به طور عوامفربانه به شکل "پیشنهاد" و "نظر شخصی" مطرح شد، شورای وزیران در ماه آوریل 2011 از جانب دولت ماموریت یافت تا پیش شرط های طرح این قانون ضد کارگری و غیر انسانی یعنی کار کردن و استثمار شدن تا آستانه مرگ را برای توده های کارگر سوئد بررسی کنند. و نتایج این بررسی و پیشنهاد های مترتب بر آن را به دولت ارائه نمایند.

بعد از ظهر امروز سه شنبه 9 آوریل این طرح به دولت ارائه گردید.

طبق مفاد طرح مزبور تا سال 2019 سن قانونی باز نشستگی از 65 سال کنونی به 66 سال افزایش خواهد یافت. سپس تا سال 2022 به 67 سال و در سال 2038 تا 68 سال بالا خواهد رفت.

ناگفته نماند که سواى تعدادى از کشورهاى اروپايى که که اخيراً براى مقابله با بحران اقتصاديشان سن باز نشستگى کارگران را افزايش داده اند، سوئد بالاترين سن باز نشستگى را نسبت به اکثر کشورهاى اروپايى داشته و دارد. در حال حاضر در سوئد کارگرانى که بنا به دلايل مختلف و عمده ترينشان نازل بودن مستمرى دوران باز نشستگى خواهان کار کردن بعد از 65 سالگى باشند، مى توانند تا 67 سالگى کار کنند. اما طبق آمار دولتى از 9 کارگر فقط يک کارگر به اين کار دست مى زند و 8 نفر ديگر يا در 65 سالگى يا در سنين پايين تر بعلت عدم توان کار که به نوبه خود ناشى از فرسودگى يک عمر کار شاق است، باز نشسته مى شوند.

با اجرائى شدن قانون افزايش سن بازنشستگى بناست مرزىنى براى ادامه کار کارگران از 67 به 70 برسد. مستمرى دوران باز نشستگى کارگران در سوئد مشروط به اينکه کارگران حدود 40 سال کار کرده باشند 65 درصد دستمزد دوران اشتغال بعد از کسر ماليات 32 درصدى است يعنى مبلغى بخور و نمير طى زمان کوتاه منتهى به مرگ. همان طور که گفته شد دولتمردان براى توجيه سياست ضد کارگرى خود به دروغ و تحريف متوسل مى شوند و عدم کفايت پول پس انداز شده کارگران در صندوق باز نشستگى براى پرداخت مستمرى ايام بازنشستگى را به عنوان علت اصلى پيش کشيدن اين طرح قلمداد مى کنند. آنان بازگونه پردازى خود را با اين نيز تکميل مى کنند که گویا طول عمر بيشتري کارگران در قياس با سال هاى پيش، دولت را مجبور ساخته است که دست به کار افزايش سن بازنشستگى شود.

سيستم باز نشستگى کشورهاى مختلف به رغم برخى تفاوت هاى ناشى از ميزان فشار مبارزات کارگران در مجموع مشابهت هاى با هم دارد. پول هاى موجود در صندوق بازنشستگى حاصل کسر ماهانه مبلغى از دستمزد کارگر است. اين پول ها که سر به ميليارد ها دلار مى زند سواى اينکه در صورت لزوم توسط دولت به شريان بخش هاى مختلف سرمايه اجتماعى براى نجات آنها از بحران تزريق مى شود، مانند مورد قبرس، عمدتاً در قلمرو هاى مختلف و پرسود سرمايه گذارى مى گردد که به اين ترتيب با کسب سود هاى هنگفت هرساله ميزان آن بالا و بالاتر مى رود. به بيان



دیگر روند افزایش سن افراد یا جمعیت باز نشستگان حتی به تعداد چند برابر جمعیت کنونی هیچ میزان کسری در کوه پول های انباشت شده صندوق باز نشستگی ایجاد نخواهد کرد. علت یا علل اصلی و واقعی این گونه تهاجمات وحشیانه و غیر انسانی دولت ها به زندگی و شرایط کاری توده های کارگر را باید در جای دیگر کندو کاو نمود.

سرمایه داری سوئد در قیاس با سایر کشورهای اروپائی به لحاظ تحمل فشار بحران ها در چند سال اخیر وضع بهتری داشته است. بورژوازی خوب می داند که این زمان گذشتنی است و طوفان بحران در راه است. دولت سرمایه از همین روی به فکر علاج واقعه قبل از وقوع می افتد و همه راهکارهای لازم برای چالش بحران را جستجو می کند. افزایش سن بازنشستگی کارگران یکی از این راهکارهاست. سرمایه داران و دولت آن ها با این کار نیروی کار دارای سالیان طولانی تجربه و حداکثر بارآوری را برای سال های بیشتر زیر مهمیز استثمار می گیرند، حجم اضافه ارزش سالانه ناشی از استثمار کارگران را بالا می برند. از استخدام کارگران جدید سر باز می زنند و بالاخره از همه این راهها برای مقابله مؤثرتر با بحران تدارک می بینند.

طبقه کارگر سوئد بدبختانه در حصار جنبش اتحادیه ای محصور است. توهم کارگران به سوسیال دموکراسی هنوز هم بالاست. درصد کارگرانی که حتی چشم به راه معجزه احزاب راست هستند هیچ کم نیست. جنبش کارگری این کشور به همه این دلایل قادر به مقاومت جدی در برابر این تهاجم بورژوازی نیز نمی باشد. سرمایه داران و دولتشان به احتمال زیاد این تعرض را نیز مثل همه تعرضات دیگر با موفقیت پیش خواهند برد.

**9 آوریل 2013**

## برخورد رفرمیسم راست و چپ و گرایش لغو کار مزدی به مبارزات کارگران شرکت واحد

برخورد رفرمیسم راست و چپ یعنی گرایش سندیکالیستی و چپ سکتاریستی غیر کارگری به حرکات اعتراضی مطالباتی کارگران اتوبوسرانی شرکت واحد که در دو نوبت، ماه دی و بهمن 84 به اعتصاب کوتاه مدت منتهی شد، در اساس یکسان بود. تمام تلاش عناصر این دو گرایش بورژوازی موجود در جنبش کارگری در تمام موضع گیری‌های کتبی و شفاهی‌اشان این بوده که از یک طرف نقش سندیکای کارگران شرکت واحد را در حرکت اعتراضی اخیر تعیین کننده نشان دهند و از طرف دیگر نقش و پتانسیل توده کارگران شرکت واحد در این حرکت، بویژه تحمیل پذیرش حربه اعتصاب به هیئت مدیره سندیکا را پوشیده نگاهدارند

برآمد حرکت کارگران شرکت واحد برای گرفتن حق و حقوقشان مانند 1200 حرکت و اعتصاب کارگری در یک سال گذشته، کاملاً خود انگیخته بود و اصولاً با هیچ درک سندیکالیستی و غیره همراه نبود. چیزی که سندیکالیست‌ها و سکتاریست‌ها در نوشته هایشان مرتب روی آن تاکید می‌کنند. و در همین راستا در بعضی از نوشته هایشان درباره حرکت اخیر، هر جا از کارگران نام برده‌اند، آنان را به صفت !! "سندیکالیست متصف کرده‌اند" کارگران سندیکالیست شرکت واحد

اینان در همان حال بطور سیستماتیک در مصاحبه‌ها و نوشته‌ها و سخنرانی‌هایشان کوشیدند تا زیر نام تفاوت میان سندیکا و سندیکالیسم دقیقاً سندیکالیسم را ترویج نموده و کارایی آن را به کارگران بقبولانند. گرایش رفرمیستی راست و چپ نقش و افعلاً محدود کننده سندیکای تازه بازگشایی شده این شرکت را نادیده می‌گیرد و بر آن سرپوش می‌گذارد، نقشی که مبتنی بر مضمون و ماهیت نظری و راهکارهای رفرمیستی یا سندیکالیستی این گونه تشکلات می‌باشد - علیرغم استقلال ظاهری آنها از دولت سرمایه‌داری

نقش محدود کننده سندیکای شرکت واحد در روند اعتراضات کارگران این شرکت، خود را در دو مورد بوضوح نشان داد. مورد اول یک دوره نامه‌نگاری و مذاکره با مسئولین دولتی و شرکت، جهت طرح مطالبات کارگران بود، آنهم نه بعنوان ضرورت تاکتیکی بلکه همچون راه کار و شیوه گرفتن حق و حقوق که در رابطه با رژیم اسلامی سرمایه‌داری هیچ نتیجه‌ای نداشته و ندارد. مورد دوم به سازش کشاندن غیر ضروری اعتصاب اول با اعتماد به وعده و وعید مسولین دولتی و شرکت واحد بود، آنهم در شرایط آمادگی و پتانسیل کافی اکثریت کارگران برای ادامه اعتصاب و عقب نشینی دولت سرمایه‌داری جهت خریدن وقت برای تدارک سرکوب، که در عمل همین گونه هم شد

از آنجاییکه گرایش رفرمیسم راست یعنی سندیکالیسم، اصولاً معتقد به مبارزه صرفاً اقتصادی در چارچوب نظام سرمایه داریست، موضع گیری و برخوردشان به مبارزات اخیر کارگران شرکت واحد منطبق با استراتژی ایشان یعنی محبوس کردن جنبش کارگری در نظام سرمایه و جلوگیری از رشد و توسعه گرایش ذاتی ضد سرمایه داری جنبش طبقه کارگر می باشد.

گرایش رفرمیسم چپ در جنبش کارگری ایران که در احزاب و سازمان‌ها و گروه‌های سکتی و فرقه گرای مدعی کارگری و کمونیستی بودن، مادیت دارد، کار عمده اش در مراحل مختلف پروسه مبارزات کارگران واحد، جز جار و جنجال پیرامون بزرگ جلوه دادن فتوحات کارگران واحد نبود. آنچنان مبالغه‌ای راجع به دستاوردهای عظیم اعتصاب در نوشته‌هایشان راه انداختند، که گویی دچار خیال بافی شده‌اند. تمام این کارها را با هدف برجسته و تعیین کننده نشان دادن نقش سندیکا با برنامه‌های سندیکالیستی‌اش در این حرکت، انجام دادند. اطلاعاتی که در مقالات آنان در این دوران در باره حرکت اعتراضی کارگران واحد، گویای سیاست رفرمیستی سکتاریستی ایشان می باشد.

گرایش رفرمیسم چپ در جنبش کارگری، حامل انتلافی از گرایش‌های پوپولیستی، سوسیال دمکراتیک و ناسیونال خلقی غیرکارگری و نتیجتاً بورژوازی می‌باشد، که خارج از قدرت سیاسی بوده و در جهت کسب قدرت سیاسی و یا حداقل شریک شدن در حاکمیت سیاسی مبارزه می‌کند. موضع گیری‌های این گرایش نیز در اساس مانند سندیکالیست‌هاست یعنی در راستای محدود کردن جنبش کارگری در چهارچوب نظام است، تا در مرحله‌ای از مبارزه طبقاتی، که بقول خودشان اعتلای انقلابی بوجود آمد، با سوار شدن بر موج سراسری اعتراضات و اعتصابات کارگری محصور در سندیکاها و اتحادیه‌ها به نمایندگی سیاسی طبقه کارگر به قدرت دست یابند و در بهترین حالت با استناد به فاز بندی تاریخی غیرضروری و از نظر تئوریک نادرست، در این زمان، به نام فاز اول سوسیالیستی با حفظ رابطه خرید و فروش نیروی کار، به سازماندهی سرمایه‌داری دولتی بپردازند، پدیده‌ای که چندین بار در تاریخ معاصر پیش آمده و تجربه شده است. بگذریم که در حال حاضر در دورانی متفاوت با زمانی که شرایط برای این جنبش‌های چپ بورژوازی مساعد بود، هستیم و می توان گفت هیچگونه شانس‌هایی برای احزاب حامل این گرایش وجود ندارد که با نام کارگر و کمونیسم مانند سابق در یک سر بزن‌گاه تاریخی بقدرت برسند. این تفاوت دورانی هم از نظر ساختاری در نظام سرمایه‌داری و هم از نظر سیاسی در جنبش طبقه کارگر قابل بررسی می باشد که توضیح و بررسی آن مجال دیگری می‌طلبد.

رفرمیسم راست و چپ در جنبش کارگری برای پیشبرد برنامه سیاسی و راهکارهای عملی خود در این جنبش در تقابل با گرایش‌های تاریخی کارگران یعنی گرایش ضد سرمایه‌داری، به هر روش ضد کمونیستی برای جلوگیری از گسترش گرایش ضد سرمایه‌داری در جنبش طبقه کارگر، متوسل می‌شود. در زمینه نظری، از

بر خورد غیر سیاسی گرفته تا تحریف مواضع گرایش ضد سرمایه، از تفسیرهای نادرست از آموزش های مارکس تا تحریف و تفسیر غیرتاریخی دیدگاه مارکس در باره اتحادیه های زمان خود و...، تمامی شیوه های مورد استفاده این گرایش بورژوازی در جنبش کارگری هستند

نقد طبقاتی رفرمیسم راست و چپ بعنوان گرایش بورژوازی در جنبش طبقه کارگر، با نگاهی مارکسی بر متن پراتیک و مبارزات کارگران، بخش لاینفک کار آگاهگرانه گرایش ضدسرمایه‌داری و لغو کار مزدی در جنبش طبقه کارگر می‌باشد. بنابراین در این راستا، بر اساس اطلاعات و خبرهای دریافتی از ایران درباره حرکت اعتراضی کارگران شرکت واحد، تا حد توان به تشریح و تحلیل حرکت و مبارزه این کارگران می‌پردازیم و بر بستر مبارزه آنان، سعی در توضیح عملکرد گرایش سندیکالیستی درون آن می‌نماییم

با شرح کوتاهی از روند شکل‌گیری اعتصاب کارگران، پروسه طرح خواسته‌های [کارگران و نوع مقابله و مقاومت بورژوازی در برابر آن آغاز می‌کنیم: 1]

اسفند ماه سال 83 آغاز طرح مطالبات کارگران شرکت واحد و تحرکشان برای تحقق آنها بود. این مرحله از حرکت کارگران که در اشکال آرام‌نامه‌نگاری و مذاکره با مسئولین شرکت توسط سندیکایشان صورت می‌گرفت، در فروردین 84 جنبه عملی پیدا کرد. طی این پروسه که حاصلی جز وعده و وعید صرف از طرف مسئولین شرکت نداشت، کارگران به این نتیجه رسیدند که تنها مبارزه عملی می‌تواند دولت سرمایه را متوجه جدی بودن خواسته‌هایشان نماید. لذا در تجمع خویش در میدان آزادی پس از سخنرانی چند تن از کارگران، اعلام می‌کنند برای رسیدن به مطالبات خود، روز 16 فروردین اعتصاب خواهند کرد. مسئولین شرکت برای جلوگیری از اعتصاب، نشست را با نمایندگان کارگران پیشنهاد نمودند. بخشی از کارگران بعلت نگرش سندیکالیستی و گروهی بدلیل ناآگاهی و توهم، موافق این راهکار یعنی نشست و مذاکره با مسئولین شدند. از سویی دیگر توسط خانه کارگر این ارگان سرکوب سرمایه، یورشی به نشست هیئت موسس سندیکای واحد صورت گرفت که باعث زخمی شدن کارگران حاضر در محل سندیکا، از جمله منصور اسانلو دبیر سندیکا گردید. نشست‌های مختلفی که در اداره کار و دیگر ادارات دولتی و منطقه بیلاقی تهران با نمایندگان سندیکا برگزار شد، طبق گزارش خود هیئت مدیره سندیکا، حاصلی جز فرسایش نیروی کار و ایجاد تفرقه میان کارگران نداشت. طبق همین گزارش، راهکار اعتصاب بارها از طرف بخشی از کارگران در نشست های سندیکا پیشنهاد شده بود، که پاسخ‌های مختلفی از طرف حاملین گرایش سندیکالیستی دریافت کرده بود، از این قبیل که اعتصاب آخرین حربه است و یا اینکه اگر نصف بعلاوه یک با اعتصاب موافق باشند، در هر مقطعی می‌توان به آن اقدام نمود. در ضمن در گزارش هیئت مدیره سندیکا از اعتصاب، به عنوان راهکاری برای اخذ مطالبات در روزهای آینده یاد شده بود

یک چنین تلقی از اعتصاب که در روند مبارزه ضرورت خود را باثبات رساند، باعث شد تا نسبت به اقدامات تدارکاتی جهت آمادگی سازماندهی آن کم توجهی شود و نتیجتاً نسبت به رویکردهای دیگر مانند نشست و مذاکره با مسئولین، از انسجام و تشکل لازم برخوردار نباشد، و به همین علت بسیار ضربه پذیر گردد. ناگفته نماند که مذاکره و نشست نیز با دشمن طبقاتی در شرایطی می تواند بعنوان وسیله‌ای جهت پیشبرد مبارزه بکار رود، اما آنجا که بسان تنها راه تحقق مطالبات کارگری قلمداد می‌شود و فرارفت از آن به اعتصاب، به خاطر زیر سوال بردن چهارچوب سرمایه، نفی می‌گردد، در واقع تبدیل به سدی در مقابل کارگران برای پیشبرد مبارزاتشان می‌شود. چنین نگرشی که همان سندیکالیسم می‌باشد، تشکیلات کارگری را با هر نامی به مانعی در مقابل مبارزه طبقاتی کار علیه سرمایه تبدیل می‌کند.

در ادامه حرکت اعتراضی، کارگران شرکت واحد تصمیم به اعتصاب در دی ماه گرفتند. از آن جاییکه عوامل سرمایه از مذاکره و نشست برای منصرف کردن کارگران از اعتصاب نتیجه‌ای نگرفته بودند، دفتر سندیکا در میدان حسن آباد را بستند و اکثر افراد هیئت مدیره را دستگیر و زندانی نمودند. متعاقب آن کارگران با تجمع در مقابل سندیکا خواستار باز گشایی آن و آزادی هیئت مدیره‌اش شدند. با وجودی که تجمع اعتراضی کارگران توسط نیروهای انتظامی محاصره بود، آنان از ساعت ده تا یک و نیم بعداز ظهر به تجمع خود ادامه دادند. سپس با صدور اعلامیه‌ای یکشنبه را روز اعتصاب اعلام کردند. باین ترتیب توده کارگر که از ماه‌ها قبل نیز اعلام آمادگی برای اعتصاب کرده بود، در این روز یعنی یکشنبه اعتصاب نمود. شب همان روز هیئت مدیره سندیکا بجز منصور اسانلو آزاد شدند. کارگران برای آزادی اسانلو و باز گشایی سندیکا و گرفتن مطالبات دیگر خود، به فعالیت ادامه دادند.

چون این بار نیز مانند گذشته، مذاکرات هیئت مدیره سندیکا با مسئولین دولت برای آزادی اسانلو و دیگر مطالبات نتیجه‌ای نداشت، مجدداً زرمه اعتصاب میان کارگران آغاز گردید، بطوری که بخشی از کارگران به هیئت مدیره فشار می‌آوردند تا زمان اعتصاب را اعلام کنند. همزمان با این جنب جوش، تجمع اعتراضی کارگران واحد در اعتراض به لغو انتخابات تعاونی مصرف شرکت از طرف مدیر تعاونی، صورت گرفت. در واکنش به این تجمع، شهردار تهران در دو نوبت از کارگران شیفت صبح و بعداز ظهر جهت مذاکره دعوت بعمل آورد، این امر برخلاف دفعات قبل بود، که عموماً مذاکرت و نشست‌ها با حضور هیئت مدیره سندیکا صورت می‌گرفت. بهر حال در این گرد همایی کارگران شیفت بعداز ظهر در استادیوم آزادی، بعد از سخنرانی قالیباف شهردار تهران، یکی از اعضای هیئت مدیره سندیکا را بر دوش گرفته به نزدیکی میکروفن بردند تا ایشان از طرف آنان خواسته‌های برحقشان را یک بار دیگر مطرح کند، اما این عضو هیئت مدیره از صحبت کردن خودداری کرد. در پایان مراسم کارگران مطالبات خود را که در صدر آنها آزادی اسانلو قرارداشت در قالب شعارهایی بگوش مسئولین رساندند.

عوامل سرمایه و مسئولین شرکت کاملاً درک کرده بودند که این توده کارگر شرکت واحد است که بنا به شرایط کار و استثمار خویش در تحقق مطالباتش جدی و پیگیر هست و آنجا که به هر بهانه ای سندیکا از بیان خواسته‌هایش خودداری کند، توده‌های کارگر خود آنها را مطرح می‌سازد. بدنبال اعتصاب و تحصنی که داشتند، فرایند غلبه خودانگیختگی ضدسرمایه‌داری توده‌های کارگر واحد بر راه‌حل‌های سندیکالیستی، برای بورژوازی آشکار شده بود.

کارگران شرکت واحد با عدم تبعیت از خط مشی سندیکالیستی، بعلمت پی بردن به سترن و بی نتیجه بودن مذاکرات و فریبکاریهای عوامل سرمایه در این رابطه، راهکار درست خود را برگزیدند، یعنی تصمیم به اعتصاب گرفتند. بعد از جلسات مکرر هیئت مدیره سندیکا، بخشی از هیئت مدیره که مخالف اعتصاب بود سرانجام با اعتصاب موافقت کرد و این دقیقاً بخاطر تأثیر برخورد توده کارگران در استادیوم آزادی بر آنان بود. باین ترتیب اگر بخشی از هیئت مدیره توانست مخالفین اعتصاب در هیئت مدیره را در این رابطه قانع کند، با اتکا به نیروی توده کارگران بود که در استادیوم آزادی در قالب شعار، نظر قطعی خود را بیان کرده بود، که آن اعلام اعتصاب برای اخذ مطالباتشان بود.

طی دو روزی که به زمان اعتصاب در 8 بهمن 84 مانده بود، عوامل بورژوازی با خروج تعداد زیادی از اتوبوس‌های شرکت به پارکینگ چیتگر، مانور اتوبوس‌ها در شب قبل از اعتصاب به رانندگی نیروهای مزدور بسیجی و پاسدار، دستگیری وسیع کارگران، یورش وحشیانه به خانه‌های کارگران فعال در اعتصاب برای گرفتن آنان، که تا دستگیری همسر و فرزندان دو تن از اعضای هیئت مدیره نیز کشیده شد، اعتصاب کارگران واحد را در ساعات آغازین آن، ددمنشانه سرکوب کردند. با این وجود در بعضی از مناطق واحد، کارگران در برابر نیروهای انتظامی، که بزور کارگران را وادار به رانندگی اتوبوس‌ها می‌کردند، ایستادگی و مقاومت کردند، از جمله در منطقه یک شرکت واحد، کارگران در مقابل سرکوب نیروهای انتظامی تا ساعت 10 ایستادگی نمودند که با دستگیری کارگران راننده، مقاومت آنان پایان یافت. به هر حال با اعتراضات خانواده‌های کارگران، تعداد زیادی از کارگران آزاد شدند ولی به چند صد نفر از آنان اجازه بازگشت به کار داده نشد. در ضمن تا آن مقطع زمانی چند تن از اعضای هیئت مدیره همچنان در زندان بسر می‌بردند.

در روند مبارزات کارگران اتوبوس رانی تهران و حومه شرکت واحد، می‌توان عملکرد دو گرایش اساساً متفاوت را برای رسیدن به مطالبات جاری کارگران مشاهده کرد. گرایش سندیکالیستی و گرایش خود انگیخته ضد سرمایه داری. گرایش سندیکالیستی که عمدتاً توسط هیئت مدیره سندیکا و بخشی از اعضای آن نمایندگی می‌شد، بر این باور بود که از طریق مذاکره و گفتگو می‌توان به خواست‌ها رسید و این را تنها راهکار می‌دانست که نمود آن را در برنامه‌های آموزشی کارگران در

سندیکا نیز می‌توان دید، که بیشتر حول قانون کار، قوانین مربوط به شورای اسلامی کار و ... می‌باشد. تمام سعی و کوشش این گرایش رفرمیستی در جهت تحمیل این باور به کارگران بوده و است، که مبارزه آنان صرفاً اقتصادی می‌باشد و بنابراین خود را باید از گرایش‌های ضدسرمایه‌داری جنبش کارگری جدا نگهدارد. در همین رابطه سندیکا را با ساختار خاص آن، تنها تشکیلات مناسب برای رسیدن به اهدافش می‌دانست و می‌داند.

گرایش دیگر که عمدتاً توده‌های کارگر بطور خود انگیخته حامل آن بودند، گرایش نامنسجم، هم از نظر دیدگاه و آگاهی و هم از لحاظ بی‌سازمانی، ضدسرمایه‌داری می‌باشد که از ژرفنای زندگی مشقت بار و شرایط رنج آور کار و استثمار آنان نشأت می‌گیرد. توده کارگر در عمل اعتراضی‌اش پی برده و می‌برد که مبارزه‌اشان تماماً اقتصادی، سیاسی می‌باشد.

در این قسمت از نوشته، به محتوا و هدف حمایت اتحادیه‌های بین‌المللی باصطلاح کارگری از مبارزات کارگران واحد و همچنین تحلیل‌ها و راه‌حل‌های گرایش لغو کار مزدی در مورد این مبارزات می‌پردازیم.

حمایت‌های اتحادیه‌های بین‌المللی کارگری از مبارزات کارگران شرکت واحد و 1. اهداف آنها از این حمایت‌ها

حمایت‌های اتحادیه‌های کارگری جهانی مانند ای ال او و آی سی اف تی یو از مبارزات کارگران شرکت واحد، محتوایی کاملاً اتحادیه‌گرایی داشت و با هدف دفاع از راهکارهای سندیکالیستی برای رسیدن به مطالبات از طریق مذاکره بود، روشی که چهارچوب نظام سرمایه را رعایت کرده و خدشه‌ای به آن وارد نسازد. بعنوان مثال در اطلاعیه‌های سندیکا و اتحادیه آی سی اف تی یو از آزادی تشکل کارگری دفاع نشده است، زیرا حرکت حمایتی اتحادیه‌های جهانی در این موارد صرفاً تقویت یک گرایش است و آن تریدیونیویسم و سندیکالیسم می‌باشد، گرایشی که مبارزه‌اش محدود به چارچوب سرمایه و راه حل عملی‌اش مذاکره و چانه زنی، با در نظر داشتن ملزومات نظم سرمایه است. به همین علت است که گرایش رفرمیسم راست و چپ در راستای سیاست سندیکالیستی و اتحادیه‌گرایی‌اش، حمایت‌های کاغذی، بورکراتیک و بی‌حاصل سازمان‌ها و نهاد‌های بین‌المللی باصطلاح کارگری! مانند آی ال او و کنفدراسیون اتحادیه‌های آزاد کارگری، از حرکت کارگران شرکت واحد و سندیکای آنان راه، تا حد حمایت تاریخی کارگران جهان از جنبش کارگری ایران قلمداد کرده و!! می‌کند

تحلیل‌ها و راه‌حل‌های گرایش لغو کار مزدی در مورد مبارزات و اعتصاب 2. کارگران شرکت واحد:

فعالین گرایش لغو کار مزدی با استناد به مدت مدیدی که کارگران واحد نازل‌ترین میزان بهبود در وضعیت معیشتی خویش را با مسالمت از دولت سرمایه‌داری درخواست کرده و هیچ پاسخ مثبتی دریافت نکرده بودند، و همچنین بر اساس تجربه خیزش خود کارگران، مستدل کردند که تحقق هر مطالبه و حق طبقاتی کارگران بدون اعمال قدرت مادی طبقاتی ممکن نیست، چرا که مذاکره و گفتگو جهت اخذ خواست‌های برحقشان، نه تنها نتیجه‌ای در بر نداشت، بلکه منجر به دستگیری و زندانی شدن شماری از همکاران و فعالین آنان توسط رژیم جنایتکار سرمایه گردید. اما اقدام به اعتصاب در دی ماه، باعث جدی تلقی شدن مطالباتشان از سوی دولت سرمایه داری شد و همین طور سبب آزادی بیشتر همکارانشان نیز از زندان گردید.

در مورد درخواست کارگران واحد مینی بر ایجاد سندیکا که در اعتصابشان نیز بر آن تاکید داشتند، بر اساس آشتی ناپذیر بودن قانونمند منافع طبقه کارگر با طبقه سرمایه‌دار و مبارزه طبقاتی مستمر بین این دو طبقه اصلی و نتیجتاً فقدان هر گونه راه حل مسالمت‌آمیز و قانونی و حقوقی و مدنی برای آشتی‌پذیر کردن این تضاد منافع طبقاتی و اینکه عملکرد هر نوع قانونیت و قراردادیت در جوامع سرمایه‌داری صرفاً در جهت حفظ و خود گستری سرمایه می‌باشد، فعالین گرایش لغو کار مزدی با توضیح پیرامون درک کارگران واحد از سندیکا بعنوان تشکل متحد کننده اشان در اعمال قدرت جمعی آنان در پیشبرد مبارزات طبقاتی اشان، به مشخص کردن تعارض بسیار فاحش این درک رایج‌ال کارگران از سندیکا با ماهیت خود سندیکا در دنیای واقعی و عرف جهان موجود، پرداختند. زیرا ظرفی که کارگران واحد در پی آن بوده و هستند، که می‌تواند به هر نامی از جمله سندیکا نامیده شود، با سندیکا به مفهوم رایج و متعارف تاکنونی‌اش، از زمین تا آسمان تفاوت دارد. سندیکا به این اعتبار نهادی منحل و مستحیل در ساختار نظم انسان ستیز سرمایه و سازمانی از دستگاه عریض و طویل قانون پردازی ضد کارگری سرمایه‌داری است. و بهمین ترتیب نه تنها بستر بسیج سازماندهی قوا علیه سرمایه‌داری که پلکان عروج یک دارو دسته الیت زیر نام کارگران به عرصه چون و چرا با سرمایه‌داران برای به سازش کشاندن جنبش ضد سرمایه‌داری کارگران و دفن کامل این جنبش در گورستان تسلیم به بردگی مزدی است. همچنین با استناد به تجربه تاریخی ماهیت بورژوایی و نقش اتحادیه‌های کشورهای غربی و دیگر جوامع در رابطه با جنبش‌های کارگری‌اشان، به تشریح اهداف حمایت این اتحادیه‌ها از حرکت کارگران شرکت واحد و یا محکومیت دستگیری فعالین و اعضا هیئت مدیره سندیکا واحد و فعالین کارگری دستگیر شده در اول ماه مه 2004 سقر، پرداختند. اهدافی که نه فقط ربطی به حمایت انترناسیونالیستی کارگری از مطالبات و مبارزات کارگران ندارد که صرفاً تجسم تلاش این اتحادیه‌ها برای متوهم نمودن کارگران جهان و بهره‌گیری از این متوهم در کار بند بازی اپورتونیستی میان بخش‌های مختلف بورژوایی بوده و می‌باشد.

با نگاهی به سیر حوادث ماههای اخیر مبارزات کارگران واحد، می‌توان دو مرحله متفاوت از نظر راحل و راهکار را از هم تفکیک کرد، مرحله سندیکالیستی که در



چهار چوب قانون و قانونمداری برای خواسته‌هایی مانند افزایش دستمزد، اجرای طرح طبقه بندی مشاغل و احیای سندیکا صورت گرفت و در اشکال برگذاری نشست و مذاکره بدون اخذ هیچ گونه نتیجه‌ای پیش رفت و مرحله غیرسندیکالیستی یعنی خودجوش و خودانگیخته با اقداماتی نظیر روشن کردن غیرقانونی چراغ اتوبوس‌ها در روز، عدم مطالبه باز هم غیرقانونی بلیط از مسافران و نهایتاً اقدام به اعتصاب که آنهم در جمهوری اسلامی سرمایه حرام یعنی غیرقانونی می باشد

فعالین گرایش لغو کار مزدی به کارگران واحد بدرستی خاطر نشان کردند که از مقطع گسست این کارگران از راهکارهای سندیکالیستی و روی آوری به راهکارهای فراقانونی و رادیکال، نه تنها مطالباتشان از طرف دولت بورژوازی جدی گرفته شد، همچنین به آزادی تعداد زیادی از فعالین دستگیر شده آنان انجامید

در این مرحله هر حرکت پیشرونده کارگران از نوع اقدامات اتحادیه‌گرایانه و سندیکایی نبود زیرا کارگران واحد یعنی توده راننده به صورت خود جوش و خودانگیخته علیه دستگیری رفقاییشان تظاهرات نمودند، اقدامی که توسط سندیکاها و اتحادیه‌های موجود در دنیای سرمایه‌داری محکوم و بی‌شرمانه علیه آن تبلیغ می‌گردد. در بستر تظاهرات خودجوش مبتنی بر اراده‌ی آزاد اتحاد توده خویش، تصمیم به سازماندهی اعتصاب گرفتند و فردای آن روز اعتصاب نمودند، اقدامی که از طرف اتحادیه‌های موجود نه تنها محکوم بلکه باز هم با بی‌شرمی تمام، هم صدا با سرمایه جهانی، اعتصاب وحشی قلمداد می‌شود. آنان در تمامی ابتکارات و خیزش‌های خود در این مرحله بدون آنکه شورایی داشته باشند، شورایی عمل کردند. در حالیکه از سندیکا سخن می‌گفتند، مبارزه‌اشان غیرسندیکایی و غیراتحادیه‌ای بود. در حالی که از رجوع به قانونیت سرمایه آغاز نمودند، هیچ راهی جز پشت پا زدن به این قانون نیافتند. در تمام لحظات این مبارزه خود را نیازمند حمایت کل کارگران ایران و دنیا احساس کردند، زیرا این حمایت یکی از مبرم‌ترین نیازهای پیشبرد مبارزه طبقاتی‌اشان بوده و می‌باشد. با وجودی که کارگران واحد از بکار بردن شعارهای سرمایه ستیز و ضد کار مزدی اجتناب کردند، اما جبر پیشبرد مبارزه طبقاتی، آنان را به عرصه مصاف مستقیم با سرمایه سوق داد. این واقعات نشان می‌دهد که توده کارگران شرکت واحد، سندیکالیست و اتحادیه‌گرا نیستند. زیرا جنبش اتحادیه‌ای نه بستر تعرض علیه سرمایه، بلکه بن بست کور و گورستان آن است. سندیکایی که سندیکالیست‌ها در میان آنان تبلیغ می‌کنند با سندیکایی که آنان می‌خواهند، تفاوت اساسی دارد. آنها بعضاً یا شاید همگی ادعا می‌کنند که سندیکالیست نیستند و گاه اصرار می‌ورزند که حساب سندیکای مورد نظرشان از سندیکالیست بودن جداست. در عین حال که بحث بر سر الفاظ نیست، اینکه آنان چه می‌گویند و چه می‌خواهند، از راه حلها و راهبرد هایشان کاملاً آشکار است. در این میان این امر مسلم است که آنچه کارگران شرکت واحد می‌خواهند نه اتحادیه، نه سندیکالیسم در پوشش سندیکا، نه سندیکالیسم زیر نام رمز جدایی حساب سندیکا از سندیکالیسم، بلکه یک تشکل سراسری ضدسرمایه‌داری است. تشکلی که بدون رجوع به قانون و

قانونیت سرمایه‌داری و با نیروی متحد طبقاتی خود کارگران ایجاد شود. تشکلی که کل طبقه کارگر از راننده، نفتگر، معلم، پرستار، کارگر برق و آب، لاستیک و اتومبیل، کشاورزی، ذوب آهن، نساجی و همه توده‌های دیگر این طبقه را علیه موجودیت سرمایه داری در بر گیرد.

1. با سپاس از بهرام دزکی به خاطر زحماتشان، در این مقاله اطلاعات بسیار مفید مقالات ایشان در مورد روند شکل‌گیری اعتصاب کارگران شرکت واحد مورد استفاده و مبنای بحث قرار گرفته است

## چند کلمه با رفقای «انجمن کارگری جمال چراغ ویسی»

گره به باد مزین اگر چه بر مراد وزد  
برای همه شما احترام قائم. جمال چراغ ویسی محبوب همه کارگران کمونیست است. او در مسیر مبارزه علیه نظام سرمایه داری جان باخته است. شما نیز همزمان او بوده و هستید و در تمامی عمرتان همسان همه کارگران آگاه دیگر آماج خشم و کین و تعرض دولت سرمایه داری قرار داشته اید. در هیچیک از این مسائل جای هیچ تردیدی نیست. آنچه امروز موجب تردید من و بسیاری دیگر از فعالین کمونیست است تزلزل و تردید یا عدم قاطعیت شما در گزینش راه خویش میان جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر در یکسو و فرقه های فرسوده و ورشکسته سوسیال بورژوائی از سوی دیگر است. برخی از شما نظیر مظفر فلاحی بسیار بیشتر از آنچه همراه فعالین ضد سرمایه داری، همراه محمود صالحی و محسن حکیمی باشد، مدافع و پشتیبان سندیکالیستهای راست یا ناسیونالیستهای هوادار دوم خرداد در کمیته پیگیری بوده و هست. او به کرات در این پالتاک و آن پالتاک ستایشگر این کمیته بود و در یکی از این پالتاکها کار را به جایی رساند که حتی یکی از حاضران به درستی خطاب به وی گفت:

«اگر جمال زنده بود و تو را می دید مسلماً تو را سرزنش می کرد.»

مظفر البته بعدها زیر فشار واقعیتها مجبور شد موضع خود را کمی تعدیل کند اما او در آغاز نه فقط مدافع سرسخت گرایش راست درون جنبش کارگری بود که حتی از نثار هیچ تهمتیه به منتقدین کمیته پیگیری و فعالین واقعی جنبش ضد

سرمایه داری ابراء نمی نمود.

اما از مظفر فلاحی بدتر وضعیت رفیق مان علی خدروی است. او عضو فعال فرقه موسوم به «اتحاد سوسیالیستی کارگری» است. ماهیت ضد کارگری و ضد سوسیالیستی سرکردگان این فرقه امروز بر همه فعالین راستین جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر ایران مشخص شده است. پیشینه کار زعمای این فرقه معلوم عام و خاص است. ایرج آذرین مروج نقد لیبرالی نئولیبرالیسم است، او مبلغ این نقد در میان چپ ایران است که بدبختانه بر روی گروههای سرگردان

سیاسی تأثیر هم داشته است.

فرقه اتحاد سوسیالیستی و سران این فرقه رضا مقدم و ایرج آذرین در طول 2 سال اخیر قدم به قدم علیه جنبش ضد سرمایه داری کارگران و تلاش فعالین این جنبش در ایران و خارج ایران توطئه کرده اند. نوشته یوسف دانش و حیدر کریم در این زمینه بیش از حد گویا است. تهمتها و افتراات زشت این فرقه علیه محسن حکیمی موجی از تنفر را در میان همه کارگران آگاه ایران دامن زده

است.

علی خدری نمی داند هم مدعی همراهی با محمود صالحی در کمیته پیگیری باشد و هم در توطئه های مکرر فرقه اتحاد سوسیالیستی علیه کمیته پیگیری و یکی از مؤثرترین اعضایش شریک باشد. این کار در عرف سیاسی به نشستن میان دو صندلی و اپورتونیزم معروف است.

علی خدری و مظفر فلاحی و انجمن جمال چراغ ویسی باید تکلیف خود را در این گذر برای همگان و برای همه کارگران آگاه و کمونیست روشن سازند. آرزوی ما این است که علی خدری بیش از این وسیله پیشبرد سیاستهای امثال رضا مقدم و ایرج آذرین علیه جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر نشود.

## نیروی کار صادراتی نام دیگر تجارت برده در قرن بیست و یکم

تجارت برده در قرون اولیه انکشاف سرمایه در اروپا و آمریکا در کنار سایر مولفه های اساسی به عنوان یک نیروی محرکه دوران انباشت بدوی عمل می کرد. طی سه قرن که اوج آن پایان قرن هجدهم بود حدود 15 میلیون مرد، زن و کودک ساکن آفریقا سوای مناطق دیگر جهان به بردگی گرفته شدند که 3 میلیون نفر آنان در سیاهچال های تعبیه شده درون کشتی ها جان باختند و یا در زندان های قرون وسطایی سرمایه مردند. اگر در آن دوران به بردگی گرفتن مردم مستعمرات به ویژه آفریقا، با قهر و زور اسلحه و راه انداختن حمام خون انجام می شد، امروزه در قرن بیست و یکم باز هم ملزومات انباشت و سودآوری بیشتر سرمایه، سرمایه داران و دولت سرمایه داری را ملزم می سازد که همین کار را به اشکال و روش های دیگری انجام دهند..

مطابق گزارشی که در یکی از روزنامه های یومیه و کثیر الانتشار سوئد بنام داگ بلادیت انعکاس یافته است "کارگران مهمان یا در واقع مهاجر با قول کار به سوئد کشانده می شوند سپس تحت شرایط برده وار مجبور به کار می گردند". این موضوع آنقدر غیر انسانی است که حتی رسانه های سرمایه هم برای توجیه این نظام، در ادامه گزارش خود آورده اند که پشت این قضیه شبکه خلاف کاران و جنایت کاران قرار دارد.

روش معمول برای فریب و جذب کارگران بیکار جوامع آسیایی، آسیای جنوب شرقی، آفریقایی و ... این گونه است که یک شرکت اجاره دهنده کارگر، نیاز به نیروی کار را آگهی می کند و قول دستمزد در سطح و میزان بهای نیروی کار در سوئد و غذا و خانه مجانی جهت سکونت در این کشور را می دهد. سپس در سوئد این کارگران به شرکت دیگری کرایه داده می شوند. تا با دستمزدی بسیار کمتر از دستمزد کارگران سوئد در حوزه های کار و تولید مورد استثمار وحشیانه قرار گیرند. به دفعات پیش آمده است که همین بهای بسیار نازل نیروی کار کارگران به آنان پرداخت نشده است. همچنین هیچ گاه از محل سکونت و غذای مجانی خبری نبوده است. کارگرانی که موفق به دریافت دستمزد نازل خود می گردند مجبورند تمام آن را صرف کرایه محل مسکونی دسته جمعی و خرید حداقل مواد غذایی کنند و در پایان کار نیز بدون هیچ پولی با هزار بدبختی و مصیبت به کشور زادگاه برگردند.

گند قضیه تا آنجا بالا آمده است که یکی از نهاد های دولتی سرمایه بنام انستیتوی امنیت و توسعه سیاسی ( آی اس دی پی) از طرف نهاد همکاری های بین المللی ( سیدا) ماموریت یافته است تا تجارت انسان های کارگر تحت نام صدور نیروی کار را بررسی کند. یکی از نویسندگان گزارش مزبور به روزنامه سوئدی داگ بلادیت می گوید: "سوئد فاقد آمادگی برای برخورد علیه مشکل صادرات تجاری انسان می باشد". این حرف البته دروغ محض است. زیرا دولت سرمایه داری سوئد خودش تحت برنامه ای بنام فاز 3 که گزارش آن در همین سایت و سایت های کارگری دیگر درج شده است، مشغول سازماندهی کارگران بیکار جامعه به صورت نیروی

کار مجانی برای سرمایه داران است. طرحی که تا کنون بیش از 20000 نفر را به بیگاری در حوزه های کار و تولید با همان غرامت نازل ایام بیگاری واداشته است. 20000 نیروی کار مجانی که حتی از حق مرخصی یا غرامت روزهای مرخصی و سایر حقوق کارگران شاغل نیز برخوردار نیستند. دولت سوئد این کارگران را به طور رایگان در اختیار سرمایه داران قرار داده است. سرمایه داران نه فقط هیچ مزدی به این جمعیت عظیم پرداخت نمی کنند که در قبال هر کارگر برای هر ماه 5000 کرون نیز پاداش دریافت می دارند!!!

در ادامه گزارش بالا آمده است که چون پلیس شکایات کمی در این مورد دریافت کرده است لذا هنوز هیچ حکم مجرمیت و محکومیتی در رابطه با تجارت انسان و فروش آن ها به صورت نیروی کار علیه هیچ کس صادر نشده است!! گزارش تاکید می کند که تجارت نیروی کار از شروع بحران مالی افزایش یافته است. به عبارتی قبل از اوج گیری بحران سرمایه نیز وجود داشته است اما از 2 سال و نیم گذشته بیشتر شده است. گزارش می افزاید که سوئد به همراه انگلستان، فنلاند، ایتالیا بیشترین میزان مشکل نیروی کار صادراتی را دارند. طبق یک بررسی که توسط اداره مهاجرت صورت گرفته است فقط در بهار گذشته، حدود 250 کارگر با بهای شبه رایگان توسط باندهای فروش نیروی کار وارد سوئد شده و در اختیار سرمایه داران قرار گرفته است.

**دسامبر 2010**

**منبع: نشریه اینترنتی ال او**

## چند سوال از رضا مقدم

در رابطه با نوشته رضا مقدم تحت عنوان 15 فوریه و معمای مخالفت فعالین لغو کار مزدی طرح چند سوال از ایشان مناسب تر از پاسخی تحلیلی سیاسی میباشد چرا که باندازه کافی آنگونه بحث ها از جانب فعالین گرایش لغو کار مزدی ارائه شده است و تکرار آن لازم نیست مضاف بر اینکه نحوه طرح مسایل در نوشته ایشان بگونه ای میباشد (مانند همیشه سطحی و غیر مارکسی) که لزوم جوابی در چنین سطحی را منتفی میکند. و اما سوالات

1- از انجاییکه باصطلاح نقد رضا به موضع گیری فعالین لغو کار مزدی نسبت به فراخوان اتحادیه ها بعد از پانزده فوریه نوشته شده سوال من این است که رضا در این روز چه اتفاق شگفت و با شکوهی رخ داد که تو آنرا روز بزرگ و تاریخی می نامی. در سوئد در استکهلم مقابل سفارت جمهوری اسلامی در این روز خبری نبود. در نروژ بیست و دو سه نفر آمدند که آن هم از گروه های چپ بودند. در تورنتو کانادا خبری نبود. در هامبورگ آلمان صد و بیست نفر باز هم از گروه های چپ. در هلند هم خبری نشد. البته حمایت های کتبی اتحادیه های فراخوان دهنده برقرار بود امیدوارم حالا معنی حمایت کاغذی و بوروکراتیک را که جایی در نوشته ات سوال کرده بودی یعنی چه فهمیده باشی. تمام این گزارش ها توسط رفقای گرایش لغو کار مزدی از این روز تاریخی و بزرگ داده شد

2 - من فعالین لغو کار مزدی را که در نوشته ات نام آنان را ذکر کرده ای که نمی دانم چه لزومی داشت، می شناسم چون خودم یکی از آنان هستم. اینان برخلاف اتهام تو در هر تظاهرات کارگری و بر علیه جمهوری اسلامی در کشور محل اقامتشان از جمله همین 15 فوریه حضور داشته اند.

هرچند از شان ژنرال های سابق حزبی که هنوز هم خود را ژنرال بی حزب می دانند بدور است که در این گونه تظاهرات شرکت کنند اما سوال من این است توانکون در چند تظاهرات از جمله در مقابل سفارت ایران شرکت کرده ای .

3 - نوشته ای که از اواسط دهه شصت بحث راجع به ماهیت و سیاست اتحادیه ها شروع شده و اکنون خاتمه یافته بسیار بسیار قبل از آنزمان مارکس و کمونیست های همزمان ایشان با رفتن پای سازمان دادن انترناسیونال اول با دو پدیده در جنبش کارگری مرز بندی کردند حزب سازی سکتاریستی و اتحادیه

های کارگری چون اگر یادت باشد در همان زمان مارکس نوشت اتحادیه های کارگری با تمام فعالیتشان در مورد افزایش دستمزد و شرایط کار اگر به جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر نپیوندند از جنبش سیاسی اجتماعی طبقه کارگر جدا میافتند. این روند صد و پنجاه ساله جدایی اتحادیه ها از مبارزه ضد سرمایه داری کارگران به علت ماهیت رفرمیستی اشان از بدو پیدایش غیر از آنکه آنها را به یکی از موانع اصلی انکشاف و گسترش جنبش ضد سرمایه داری کارگران تبدیل کرده مدتها قبل از اواسط دهه شصت آنها را از اهداف اولیه اشان در دوره مارکس نیز جدا کرده و به نهادی منحل در نظام سرمایه مبدل نموده است یعنی رکنی از ارکان سرمایه در جنبش کارگری. مباحثی را که تو نقطه عزیمت آنها اواسط دهه شصت میدانی حول این نظر مبتنی بر واقعیت اتحادیه ها در اروپا امریکا و سایر نقاط جهان و نظریه مخالف آن یعنی گرایش اتحادیه گرایی قابل به ظرفیت کارگری برای آنها بود. سوال من این است که تو بدون اما و اگر و سفسطه گویی متعلق به کدام نظریه و گرایش هستی

4 - بطور مسخره گونه ای سوال کرده ای که تظاهرات غیر بوروکراتیک یعنی چه و از ما آدرس اینگونه تظاهرات و یا همبستگی ضد سرمایه داری انترناسیونالیستی را خواسته ای. رضا واقعا چشمانت را بسته ای و اعتصابات و تظاهرات کارگران را در اروپا و کشور های دیگر نمیبینی که خارج از چهارچوب بوروکراتیک اتحادیه ها رخ داده و هم اکنون اینجا و آنجا هم جریان دارد و اتفاقا هر جا اتحادیه وجود دارد سعی در متوقف کردن آن و یا تهی کردنش از بار ضد سرمایه داری یعنی به سازش کشاندن آن دارند. در اینجا سوالم این است آدرس اینگونه جنبش ها را برای چه می خواهی نکنند تصمیم داری به خودت و ژنرال های سابق حزبی زحمت دهی و به میان آنها بروید و تبلیغ ایجاد احزاب از نوع حزب منصور حکمت و به تبع آن مقدمات تشکیل سندیکا و اتحادیه را انجام دهید.

5 - طی این دو دهه که من هم شانزده سالش را در خارج بوده و هستم شما فعالین محترم کارگری درون احزاب و گروه های چپ غیر کارگری و بخشار جمع های سندیکالیستی از نوع حزب توده ای از طریق این اتحادیه های کاملا سرمایه دارانه و حتی مانند ال او سوئد انحصار و کنترل چه حمایت کار سازی از طبقه کارگر ایران جلب کرده اید که در حال حاضر حتی امکان ایجاد یک سندیکا مورد نظر شما را نیز ندارد.

مارش 2006



## نگاهی به نوشته علیرضا خباز

### «کارگران کجای این جنبش ایستاده اند»

علیرضا خباز یکی از اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگر طی نوشته ایی تحت عنوان "کارگران، کجای این جنبش ایستاده اند"، نظرش را البته نه چندان صریح و شفاف درمورد جایگاه کارگران در جنبش اعتراضی جاری بیان کرده است.

خباز مطلبش را با آوردن دیالوگی که با چند کارگر همکار خود در زمینه تظاهرات اخیر داشته آغاز می کند و بلافاصله بعد از اتمام آن توضیح می دهد که قصد تعمیم نظرات بیان شده آنان به کل طبقه کارگر را نداشته است. ممکن است برای خواننده مطلب این سوال پیش آید که پس منظور از آوردن این دیالوگ چیست؟ همانطور که برای من نیز این سوال پیش آمده است. قابل توجه است که کارگران طرف گفتگوی ایشان، در مجموع حرف هایی در رد و یا مثلاً ارتجاعی دانستن خیزش توده ای جاری بر زبان نیاورده اند و حتی یکی از آنان تاکید داشته است که نباید نسبت به این جنبش بی تفاوت بود و باید در آن شرکت کرد و دیگری افسوس خورده که چرا نمی توانند در آن شرکت کنند. در این میان ظاهراً کارگری هم گفته است که این جنبش به ما مربوط نیست و علیرضا خباز که خود چنین عقیده ای داشته است با شنیدن این سخن از زبان کارگر مذکور حجت را برای صدور حکم و چیدن صغری و کبراهای استدلال، مناسب و کافی دانسته است.

خباز مطلبش را عمدتاً با افشاگری در مورد دارو دسته موسوم به اصلاح طلبان در رابطه با طبقه کارگر و مطالباتش ادامه می دهد. این افشاگری ها اما بسیار سطحی و سرشار از توهم خود او به اصلاح طلبان است. او به جای اینکه کارنامه جنایات اصلاح طلبان را رو کند، به جای اینکه ماهیت اختلاف باندهای قدرت سرمایه را بیان دارد و به جای همه این کارهای صرفاً به این بسنده می کند که آن ها تا حالا خیری به

حال کارگران نداشته اند، انگار که کل معضل آن ها در همین بی خیربودنشان خلاصه می شود. و گویا معضل و مشکل اساسی این است که موسوی « طی مناظره انتخاباتی در تلویزیون چند بار از حق و حقوق کارگران صحبت کرده است اما از قراردادهای موقت کار و افزایش دستمزد کارگران سخنی نگفته است و یا خواهان آزادی فعالین کارگری زندانی نشده است و ... » و اگر مثلاً عکس این ها رخ می داد مسئله فرق می کرد و نتیجتاً موضع گیری خباز نسبت به تظاهرات جاری نیز که به زعم ایشان کاملاً تحت رهبری اصلاح طلبان قرار دارد، نوع دیگری بود و لذا شرکت کارگران در این تظاهرات را علیرغم « هژمونی جنبش سبز بر آن » جایز می دانست. در بخش آخر این افشاگریها، با پاسخگو کردن جناحی از دولت هار و درنده سرمایه داری یعنی اصلاح طلبان در مقابل سوالات اساسی کارگران، این توهم را دامن می زند که گویا این جناح که تمامی سرانش جزء بنیان گذاران جمهوری اسلامی سرمایه هستند، در مقایسه با جناح مسلط در قدرت، ظرفیت پاسخگویی در مقابل سوالات اساسی کارگران را دارد!! علت عجز خباز از افشای درست و قاطع جناح موسوم به اصلاح طلبان حکومتی اساساً به علت توهمات متراکم خود او به این جناح سیاسی سرمایه داری ایران می باشد.

اما ببینیم منظور خباز از بیان آنچه که به ظاهر شکل افشاگری جناح اصلاح طلبان حکومتی را به خود گرفته چیست؟ و چه نتیجه ای می خواهد به نام کارگران از آن بگیرد.

از کل نوشته خباز کاملاً آشکار است که او خیزش توده ایی را که با اعتراض به تقلب در انتخابات شروع شد، جنبشی کاملاً متحد و متشکل تحت هژمونی جناح اصلاح طلب دولت سرمایه داری موسوم به جنبش سبز می داند که توانسته است تمام مطالبات مردم متشکل در خود را به مطالبه تجدید انتخابات محدود کند و از آنجایی که این جناح پاسخ گوی سوالات اساسی یعنی مطالبات کارگران نمی باشد، لذا ایشان

به طور ضمنی شرکت کارگران را در آن جایز نمی داند هرچند به نظر می رسد در مورد ضرورت عدم شرکت کارگران در تظاهرات خیابانی مطمئن نمی باشد زیرا در دو سطر آخر نوشته اش یادآوری می کند که " این جنبش بدون حضور طبقه کارگر و حذف مطالبات کارگران تبدیل به ابزار سهم خواهی جریانات درون حکومتی و در بهترین حالت افتادن در دامان سرمایه داری لیبرال خواهد شد " .

درک و تصویر خباز از جنبش جاری کاملاً غیرواقعی و نادرست است آن هم بعد از مدت ها که از جریان این تظاهرات می گذرد و کاملاً مشخص شده است که آنچه روی داد و کماکان روی می دهد، مطلقاً مخلوق انتخابات نبوده است، اصلاح طلبان نبودند که میلیون ها انسان معترض را به خیابان ها کشیدند، زمینه ها، علل و عوامل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی که در طول 30 سال بر هم انباشته شده بود به طغیان این اعتراضات انجامید. بی حقوقی مطلق، گرسنگی، تحقیر، ناامیدی، بیکاری، استثمار وحشیانه، فشار و خفقان بود که میلیون ها انسان کارگر و فرودست را واداشت تا از هر فرصتی و از جمله مضحکه ای به نام انتخابات و تقلب در آن برای طغیان خشم خود دستاویز سازند.

در این تظاهرات خیابانی سوای اقتشار غیرکارگری از جمله بخش هایی از بورژوازی و خرده بورژوازی که در جریان آن وجود دارند و اهداف و مطالبات جناح ارتجاعی اصلاح طلبان را نمایندگی می کنند، اکثریت توده های شرکت کننده در پروسه این جدال خیابانی، بخش های مختلف کارگری و ابواب جمعی طبقه کارگر می باشند.

اقتشاری از ابواب جمعی طبقه کارگر که بیشترین حضور را در حوادث این دو ماه داشته اند، اکثراً دانش آموزان، دانشجویان و جوانان دختر و پسر خانواده های کارگری هستند که در کنار تمامی بی حقوقی های سیاسی و اجتماعی، محرومیت از تمامی آزادی ها، تحمل همه اشکال تبعیض و فشار حقارت ها و توهین ها، درد

نداری و فقر و بدبختی های ناشی از تشدید روزافزون استثمار پدران و مادرانشان توسط سرمایه، شامل حال آنان نیز می شود. بیکاری، ناامیدی، تاریکی مرگبار افق زیست آتی، محکوم بودن به بیکاری و گرسنگی در آینده نزدیک و همه دردها و رنج های دیگر، زندگی آنان را در خود پیچیده است. اینان در طغیان موج اعتراضات جاری درون محله ها و خیابان ها و مراکز اجتماع و راه پیمانی ها نقش فعال دارند و در سازمان دادن اعتراضات و کشاندن جمعیت به میدان ها بیشترین رل را بازی نموده اند. در کنار این گروه ها حضور بخش های دیگری از طبقه کارگر، از جمله معلمان، پرستاران و رانندگان نیز به نوبه خود چشمگیر بوده است. بیکاران نیروی قابل توجهی از معترضین را تشکیل می دهند، کارگران راننده تاکسی عملاً ساعات کار خود در خیابان های شهرها را به همراهی و هماهنگی و هم‌رزمی با توده های شرکت کننده در جنگ و ستیزهای خیابانی تبدیل کرده اند. اما واقعیت این است که توده های کارگر در شرایط کنونی، هم در درون کارخانه ها و هم در این اعتراضات دچار توهم زیاد به راه حل های بورژوائی می باشند. در کارخانه حول مطالبات اقتصادی و معیشتی مبارزه می کنند و در خیابان ها علیه دیکتاتوری و خفقان و سلب آزادی ها و سنگسار و اشکال دیگر بی حقوقی های ناشی از موجودیت سرمایه داری فریاد می کشند. اما در هیچ کدام از این دو عرصه با راه حل های آگاهانه خود، با تشکل مستقل خود و با دورنمای شفاف ضد سرمایه داری خود نبرد نمی کنند. در همه جا خواسته های خود را فریاد می زنند اما بدبختانه همه جا اسپر توهمات مترکم خود به راه حل های بورژوازی می باشند. همه جا علیه آنچه سرمایه بر آنان تحمیل کرده است و علیه مصائب سرمایه داری مبارزه می کنند اما این مبارزه را با سر آگاه و بیدار خود و با اتکاء به قدرت سازمان یافته مستقل طبقاتی خود پیش نمی برند.

خباز چنین درکی از رویداد های سیاسی جاری جامعه ندارد زیرا نگاه او به جنبش ها از جمله جنبش طبقه کارگر بر بنیاد های نظری و رویکردی رفرمیسم راست سندیکالیستی استوار است و بر همین اساس یک نکته بسیار اساسی در نوشته خباز

درک ایشان از نوع نگاه کارگران به جنبش‌ها است. همه حرف‌هایش فریاد این باور شوم‌رفرمیستی است که گویا کار کارگران این است که بنشینند و چشم به آسمان دوزند تا این یا آن حزب بورژوازی سخنی از مطالبات کارگران بر زبان آورند و آنان هم دنبال این احزاب و گروه‌های سرمایه‌دار به راه افتند. به زعم او این خود کارگران نیستند که باید جنبش‌ها راه اندازند، تسخیر کنند، مطالبات خود را بر آن‌ها تحمیل نمایند، پرچم خود را بر فراز آن‌ها اهتزاز در آورند. این نگاه رفرمیستی به جنبش کارگری قرن‌ی و شاید بیشتر است که بختک‌وار بر جنبش کارگری دنیا چنگ انداخته است. این نگاه به کارگران القاء می‌کند که سرنوشت زندگی آنان به سیاست و رویکرد این یا آن حزب بورژوازی زیر این یا آن نام راست و چپ‌گره خورده است. سراسر تاریخ قرن بیستم جنبش کارگری اروپا شاهد مثال این ماجرای سیاه است و رفرمیسم راست سندیکالیستی در جامعه ما هم همین تلاش را دارد.

در خاتمه با آوردن بخشی از یک مطلب کمیتهٔ هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری در رابطه با جنبش جاری، خطوط اصلی مواضع و رویکرد فعالین گرایش ضد سرمایه‌داری و جنبش لغو کار مزدی در مورد خیزش‌های جاری توده‌ایی در ایران و جای‌گاه طبقهٔ کارگر در این عرصه از مبارزه طبقاتی را یادآوری می‌کنم.

**\* " ما کارگران در کجای این اوضاع ایستاده ایم و چه کار باید بکنیم؟ بدیهی است که جنگ بین دو جناح طبقه سرمایه‌دار و نمایندگان سیاسی آن‌ها برای گرفتن سهم بیشتری از قدرت نه تنها جنگ ما نیست بلکه دقیقاً برای تشدید استثمار و سرکوب بیش از پیش ما صورت می‌گیرد. اما از این نکته درست به هیچ وجه نباید بی‌تفاوتی ما را نسبت به اوضاع پیش آمده نتیجه گرفت. ما می‌توانیم و باید این وضعیت را به عرصه دیگری برای مبارزه در جهت تحقق مطالبات ضدسرمایه‌داری خود تبدیل کنیم. عرصه‌های اصلی تاکنونی اعتراض ما یکی عرصه مبارزه با بیکارسازی‌ها و تعویق دستمزدها بوده، که راهکار پیشنهادی ما برای مقابله با آن **تصرف** کارخانه‌ها**

و به طور کلی مراکز کار و تولید در معرض تعطیل است، و دیگری اعتراض و مقاومت در برابر شکل های مختلف تشدید استثمار و سرکوب، که در این مورد نیز راهکار پیشنهادی ما **اعتصاب** است. اکنون و با توجه به اوضاع پیش آمده، ما ضمن تأکید بر لزوم **سراسری کردن** دو راهکار فوق به ویژه در شرایط کنونی، راهکار دیگری را نیز در کنار راهکارهای فوق پیشنهاد می کنیم و آن **حضور فعال و سازمانیافته در تظاهرات خیابانی با پرچم مطالبات ضد سرمایه داری کارگران** است، که در « منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران» آمده است. ما - مستقل از این که کدام جناح طبقه سرمایه دار بر دیگری پیروز می شود و با پرهیز از تبدیل شدن به سیاهی لشکر این یا آن جناح - می توانیم و باید با تشکیل شوراهای ضد سرمایه داری خود در محل های کار و زندگی و پیوند این شوراها برای ایجاد شورای سراسری طبقه کارگر ایران سه راهکار فوق را به گونه ای سنجیده و هوشیارانه باهم تلفیق کنیم تا از حالت ضعف و ناتوانی و انفعال کنونی و بستر به قدرت رساندن یک بخش از طبقه سرمایه دار در مقابل بخش دیگر بیرون آمده و مطالبات خود را قدرتمندانه بر کل طبقه سرمایه دار و دولت آن تحمیل کنیم و بدین سان راه را برای مراحل بعدی برچیدن تمامی بساط نظام بردگی مزدی هموار سازیم."

\* به نقل از مقاله " با پرچم مطالبات ضد سرمایه داری خود در تظاهرات خیابانی شرکت کنیم "

فوریه 2010

## خروج گسترده کارگران سوئد از عضویت در اتحادیه سراسری LO

طی سال های اخیر هزاران کارگر عضو اتحادیه های کارگری سوئد متشکله در اتحادیه سراسری کارگران سوئد LO از عضویت این اتحادیه ها خارج گشتند. بدیهی است که علت این گونه فروریزی گسترده اعضای اتحادیه های وابسته به اتحادیه سراسری LO به علت فروریزی توهم توده های کارگر نسبت به ماهیت سرمایه دارانه و ضد کارگری اتحادیه مزبور بوده است. نهادی که بنام اتحادیه کارگری در جنبش کارگری رسالتی جز کنترل و سرکوب هرگونه حرکت و مبارزه ضد سرمایه داری طبقه کارگر را ندارد و در عین حال و در واقع کنسرنی عظیم در سرمایه گذاری و مشارکت در مالکیت و برنامه ریزی کار و تولید انحصارات عظیم صنعتی و مالی می باشد.

اعضای اتحادیه های کارگری سوئد طی سالهای اخیر و به خصوص از سال گذشته که دولت و کارفرمایان سوئد به بهانه حل بحران اقتصادی تعرض وسیع و همه جانبه ای را به کار و سطح معیشت آنان آغاز کرده اند، به طور عینی شاهد همکاری و همراهی سران خیانتکار این اتحادیه ها با کارفرمایان در مورد پیشبرد طرحهای ضد کارگری بوده اند. در این مدت توده های کارگر سوئد در مراکز مختلف کار و تولید نه تنها مجبور شده اند برای حفظ اشتغالشان به کاهش دستمزدهای خود رضایت دهند، بلکه شاهد اخراج ده ها هزار تن از همزنجیرانشان نیز بوده اند. در هیچ کدام از این موارد اتحادیه های سرمایه سالار در سوئد نه تنها هیچ حرکت اعتراضی را جهت عقب راندن این تعرضات صاحبان سرمایه به سطح معیشت توده های کارگر سازمان نداده اند، بلکه خودشان پیشنهاد کننده کاهش دستمزد کارگران چند حوزه کار و تولید به بهانه حفظ کار آنان، بوده اند و در اجرای آن و سایر طرح های ضد کارگری کاملاً با صاحبان سرمایه همراهی و همکاری کرده اند.

روند برطرف شدن توهم کارگران نسبت به ماهیت LO به خاطر عملکرد مستمر ضد کارگری اش، و در این راستا خارج شدن آنان از عضویت آن همچنان ادامه دارد. بطوریکه طی سال گذشته چهار اتحادیه صنعتی متشکله در LO بیش از 30000 نفر از اعضای کارگر خود را از دست دادند. این تعداد در حدود سه چهارم کل فروریزی اعضای LO می باشد.

GS اتحادیه جنگل، چوب و گرافیک 6, 9 درصد از اعضایش کاسته شده است. 2900 نفر از کارگران بازنشسته عضو، بعد از افزایش حق عضویت اتحادیه مزبور از آن خارج گردیدند. این تعداد تقریباً نیمی از اعضا را تشکیل می دادند. مابقی کناره گیری های کارگران از عضویت اتحادیه ها در جریان بحران جاری اقتصادی صنایع صورت گرفته است بطور مثال اتحادیه فلز 21000 IF-Metall نفر از اعضایش را از دست داده است، که این امر اساساً به علت موضع گیری های

بغایت ضد کارگری این اتحادیه در قبال سرشکنی بار بحران بر کرده کارگران عضو شده است

صدر نشینان سرمایه دار و مسئولین مزدور اتحادیه های مزبور و از جمله اتحادیه سراسری LO در مورد علت خارج شدن گسترده توده کارگران از عضویت اتحادیه های متبوعشان به توجیحات یاوه سرانه ای پرداخته و می پردازند تا به این وسیله علت واقعی این امر را پنهان کنند.

خارج شدن کارگران سوئد از اتحادیه های سرمایه سالار این کشور اگر در گام بعدی به اقدام کارگران برای سازماندهی شورایی و ضد سرمایه داری ایشان منجر می شد، می توانست به عنوان گام نخست تشکیل یابی ضد سرمایه داری طبقه کارگر سوئد تلقی گردد. اما در حال حاضر این گونه نیست. با وجودی که اکثریت کارگران این کشور هیچ گونه توهمی نسبت به عملکرد ضد کارگری این اتحادیه ها ندارند اما علل اصلی این امر را در وابستگی و مزدوری سران و صدرنشینان این اتحادیه ها و از جمله LO به کارفرمایان و دولت سرمایه داری و ساختار بوروکراتیک اتحادیه ها می دانند که این علت دوم را به نوبه خود عامل بقای این گونه رهبران و صدر نشینان در راس اتحادیه و همچنین سدی در مقابل دخالتگری توده کارگر در فعالیت ها و تصمیم گیری های اتحادیه تلقی می کنند. به یک کلام ماهیت رفرمیستی سندیکالیستی این اتحادیه ها را به عنوان عامل اصلی زیر سوال نبرده نمی برند و متأسفانه هنوز نسبت به این گرایش منحط سرمایه دارانه درون جنبش کارگری دچار توهم هستند.

به هر حال جدا شدن مستمر کارگران سوئد از اتحادیه ها را باید به فال نیک گرفت زیرا مبارزه طبقاتی و ضد سرمایه داری برای طبقه کارگر سوئد نیز مانند سایر همزنجیرانش در سراسر جهان سرمایه داری جبر و ضرورت کار و زندگی می باشد و در همین فرآیند راهی جز سازماندهی خود ندارد که با در نظر گرفتن رهایی بخش عظیم توده هایش از تنگنای حصار اتحادیه ها و با استفاده از تجارب کسب شده از سیطره جنبش رفرمیستی سندیکالیستی، راه برای آنان در ایجاد تشکیلات واقعی با اتکا به نیروی خودشان هموار تر خواهد بود. بدیهی است که در این رابطه نقش فعالین ضد سرمایه داری طبقه کارگر سوئد تعیین کننده می باشد.

ژانویه 2010

منبع ارقام: نشریه اینترنتی LO



## سخن با چه کسانی؟ با کارگران جهان؟

### یا اتحادیه های آلت دست سرمایه علیه کارگران؟!؟

بنازگی سروده ای از م شاهد تحت عنوان **به مناسبت 18 مرداد روز همبستگی اتحادیه ها با کارگران ایران " ما با شما سخن خواهیم گفت"** در سایت کمیته هماهنگی درج گردیده است.

جنبه انترناسیونالیستی مضمون این شعر کارگری در ارتباط با مناسبتی که سروده شده است، یعنی فراخوان 18 مرداد (9 آگوست) کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد کارگری (ITUC) و فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل (ITF)،

بعنوان روز باصطلاح مبارزه جهانی برای آزادی محمود صالحی و منصور اسانلو!! حاوی آنچنان تناقضی می باشد که کارکردی جز دامن زدن و تشدید توهم در اذهان مخاطبین کارگر در ایران، نسبت به ماهیت بورژوایی و ضد کارگری این اتحادیه ها ندارد.

رفیق فرهاد رحیمی در باره علل و اهداف این فراخوان در رابطه با ماهیت ضد کارگری اتحادیه های فراخوان دهنده که در واقع تکرار نمایش کمدی فراخوان 15 فوریه آنها بود، مقاله کاملی بزبان ساده و روشن در نقد و افشای آن از دیدگاه گرایش ضد سرمایه داری جنبش کارگری با عنوان "**دستگیری فعالین کارگری، ترفندها، مبارزات و راهکارها**" نوشته است که در سایت های کارگر پیشرو، سیمای سوسیالیسم، افق روشن و... موجود میباشد. همچنین در مورد ماهیت این تشکلات بورژوایی و در واقع اهرم های نظام سرمایه داری در جنبش کارگری، از سازمان جهانی کار گرفته تا کنفدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری و ... ، تا کنون باندازه کافی مقاله و مطلب از جانب فعالین کارگری گرایش ضد سرمایه داری نوشته شده است و در این راستا ماهیت و عملکرد طبقاتی و سیاسی آنها تاریخاً بطور مشروح بازگو گردیده است. بنابراین در اینجا نیازی به تکرار این مسایل و موضوعات نمی باشد.

اما از آنجاییکه این سروده با چنین عنوانی! از جانب احتمالاً عضوی از کمیته هماهنگی در سایت این گرایش درج شده، بعنوان یکی از فعالین گرایش ضد سرمایه داری جنبش کارگری، وظیفه خود می دانم که نکاتی را بطور فشرده با دوست عزیز م شاهد و دوستان فعال کارگری دیگر در میان بگذارم.

ما فعالین گرایش ضد سرمایه داری که اجباراً در این گونه کشورهای غربی از آمریکا و کانادا گرفته تا کشورهای اروپای غربی و شمالی ساکن هستیم و در این

نقاط جهان توسط سرمایه‌گذار می‌شویم، بسیار خوب و از نزدیک با ماهیت بورکراتیک و عملکرد ضد کارگری این نهاد‌ها که اغلب آنها تبدیل به کنسرن‌های سرمایه‌داری شده‌اند، آشنا هستیم.

ما در این سرزمین‌های تحت سلطه سرمایه‌داری این گونه اتحادیه‌ها هستند، شاهد کاهش مستمر کارگزارانشان از عضویت این اتحادیه‌های سرمایه‌سالار می‌باشیم. کارگرانی که اکثر آنان دارای دانش طبقاتی سیاسی کافی نیستند و در روند کار و زندگی‌شان به ماهیت این تشکلات ارتجاعی و ضد کارگری پی برده‌اند.

### فراخوان 18 مرداد (9 آگوست)

فراخوان نمایشی و سترون 18 مرداد (9 آگوست) اتحادیه‌های فوق‌الذکر که موضوع محوری این بحث کوتاه می‌باشد، همانطور که رفیقمان فرهاد رحیمی در نوشته‌اش آورده، در 30 کشور بوده است که با حسابی کاملاً عینی مجموعاً در تمام این 30 کشور 300 تا 400 نفر را جهت تظاهرات مقابل سفارت‌های جمهوری اسلامی ایران و تسلیم نامه‌ای محترمانه به سفارت مزبور در اعتراض به دستگیری محمود صالحی و منصور اسانلو گرد آورد.

این افراد که در کانادا و هر کشور اروپایی 50 تا 100 و در تعدادی از کشورها اندکی بیش از 100 نفر بودند، متشکل از روسای اتحادیه‌های فراخوان دهنده و بخشاً اعضا و هوا داران سازمان‌ها و گروه‌های چپ‌فرقه‌گرای بی‌ربط به طبقه کارگر و گرایش ضد سرمایه‌داری جنبش کارگری بودند و با اطمینان به شما دوست عزیزم شاهد باید بگویم متأسفانه اکثریت قریب باتفاق توده کارگران این 30 کشور سرمایه‌داری بعلت ساختار بورکراتیک متناظر با ماهیت بورژوازی اتحادیه‌های فراخوان دهنده، اصلاً از موضوع فراخوان با خبر نبودند. این را نیز باید اضافه کنم که این توده کارگر که شما با آنان در سروده صمیمانه و کارگری اتان از کانال اتحادیه‌های سرمایه‌سالار سخن گفته‌اید، در مورد جنبش کارگری ایران اطلاعات چندانی ندارند و این واقعیت دردناک را ما ساکنین این کشورها که افرادی از طبقه کارگیشان هستیم، به تحقیق و بطور عینی پی برده و می‌دانیم.

در تشریح علل تاریخی سیاسی این پراکندگی و عدم پیوند انترناسیونالیستی جنبش بین‌المللی کارگری که تاریخاً یکی از عوامل عمده آن دقیقاً همین تسلط اتحادیه‌گرایی و سندیکالیسم در جنبش کارگری جهانی بوده است، مقاله و مطلب فراوان نوشته شده است و از آنجاییکه تشریح آنها در این نوشته نمی‌گنجد، رفا را به خواندن آن مطالب رجوع می‌دهم.

شرکت اعضا و هواداران جریانات چپ غیر کارگری در این گونه فراخوان ها و همچنین جار و جنجالی که سکت های چند نفره متبوع آنان در بزرگ نمایی این فراخوان های سترون و بی حاصل که وقوع آنها و اهدافشان در مقاله فرهاد رحیمی کاملاً توضیح داده شده است، به هر حال ناشی از گرایش سوسیال بورژوازی آنان می باشد. گرایشی که جز در حرف، عملاً و در پراتیک حقیر سیاسی اشان، ربطی به مبارزه طبقاتی توده کارگر و گرایش ضد سرمایه داری با افق لغو کار مزدی کارگران نداشته و ندارند. اما سوال من از شما رفیق م شاهد عزیز این است که شما و رفقای که خود را فعال کارگری گرایش ضد سرمایه داری جنبش طبقه امان می د انید و در همان حال باور هم دارید که فعالیت و مبارزه در جهت خود آگاهی و گسترش و سازماندهی سراسری ضد سرمایه داری طبقه کارگر، بدون مرز بندی قاطع طبقاتی با اتحادیه گرایی و سندیکالیسم از یک سوی و سکتاریسم و فرقه گرایی از سوی دیگر، امکان پذیر نیست و حامل تناقضی می باشد که اگر بطور نظری و عملی با آن برخورد نقادانه در جهت طردش نشود، در پروسه عینی فعالیت و مبارزه در جنبش کارگری به نفع گرایش سندیکالیسم و سکتاریسم حل خواهد شد، آری سوال من این است که چگونه بمناسبت این فراخوان مقطعی کاملاً نمایشی و ناشی از کشمکش بورژوازی آمریکا و غرب با بورژوازی ایران، از طرف اتحادیه های ماهیتاً سرمایه دارانه، در سروده اتان آنرا تا حد گامی در جهت همبستگی انترناسیونالیستی ارتقا داده اید و در این زمینه دچار آن چنان تخیل انتزاعی ناشی از توهم نسبت به ماهیت این تشکلات شده اید که حس کرده اید از کانال این اتحادیه های اسباب دست بورژوازی امپریالیستی، با توده کارگران جهان سخن می گوید! یعنی این موانع اصلی همبستگی کارگران جهان را در تخیل اتان به بلند گویی جهت شرح مشکلات و معضلات دهشتبار مادی و اجتماعی کارگران ایران، برای کارگران جهان تبدیل کرده اید و باین ترتیب گیرم ناخواسته به توهم خوانندگان کارگر بی اطلاع از نقش بورژوازی و ضد کارگری این اتحادیه ها دامن زده اید و زمینه را برای گرایش اتحادیه گرایی و سندیکالیسم در جنبش کارگری به سهم خود هموار کرده اید.

شعر خوب کارگری شما با بار عاطفی انسانی مضمون آن می توانست با عنوانی مثلاً "ما با کارگران جهان سخن خواهیم گفت"، کارکردی دیگر گونه داشته باشد و به سهم خود در تقویت احساس انترناسیونالیستی مخاطب کارگر خود موثر واقع شود، که این امر نیز اساساً به نقد اتحادیه گرایی و سندیکالیسم از دیدگاه جنبشی گرایش ضد سرمایه داری از جانب شما و به این اعتبار توهم زدایی کامل از درک خویش نسبت به این اتحادیه های باصطلاح کارگری، بستگی داشته دارد.

21 آگوست 2007

## سلاخی بقایای امکانات رفاهی در سوئد

موج بحران سرمایه داری سوئد در دهه 90 دولت وقت سوسیال دمکرات را مجبور ساخت تا دست به کار چاره گری برای خروج از مهلکه اقتصادی روز گردد. بیکارسازی وسیع کارگران، سلاخی بخش اعظم امکانات اجتماعی و رفاهی و قلع و قمع دستاوردهای تا آن روز جنبش کارگری در قلمرو های مختلف درمان و آموزش از جمله این چاره گری ها بود. اقداماتی که در آن زمان نام « مجموعه راه حل های بحران » را احراز کرد. به این ترتیب طبقه کارگر سوئد که چند سالی در گرد و خاک توهم پردازی های اتحادیه کارگری آثار اندک مبارزات سالیان درازش را به حساب دروازه باز اصلاح پذیری و جامعه رفاه سرمایه داری نهاده بود، بسیار کورمال کورمال چشم باز کرد و سعی نمود تا به شیوه نسل های قبلی خود واقعیت سیاه و کارگرکش سرمایه داری را مقداری محسوس تر لمس کند. توده های کارگر سوئد در آن ایام هزینه گزاف بحران را به بهای تحمل همه مصائب پرداخت کردند. رویداد شومی که علی الاصول باید چشم و گوش آنان را هر چه بیشتر به واقعیت درنده خوئی و توحش نظام سرمایه داری باز و بازتر می ساخت، اما دیوانسالاری اتحادیه ای و سوسیال دموکراسی با تمامی قوا برای بستن سد بر مسیر هر نوع بیداری و آگاهی کارگران بسیج شدند. آن ها کوشیدند تا به کارگران القاء کنند که قبول تحمل این بار تقدیر بی چون و چرای تاریخ است. همه چیز شما از سرمایه داری است. شما هستید تا زمانی که سرمایه داری هست! حفظ سرمایه داری حفظ هستی شما است! برای حفظ هستی خود باید از هستی سرمایه داری دفاع کنید! و این کار نیازمند فداکاری و ایثار و گذشت از امکانات زندگی و مانند این ها است. طبقه کارگر سوئد زیر فشار این القائات به همه چیز تن داد، همه خواست های سرمایه داری را اجابت کرد، به تمامی سلاخی ها گردن نهاد، از همه دستاوردهای مبارزات اسلاف اروپائی و جهانی خود چشم پوشید. طبقه کارگر به همه این مصائب تمکین کرد و در غرقاب توهم پردازی های سران اتحادیه ها به خویش وعده داد که شاید وضع

سرمایه بهتر گردد و شاید از قبل افزایش سود سرمایه ها زندگی او نیز بهبود یابد!! همه چیز به صورت معکوس در ذهن خواب او جاسازی شد، به جای پیکار علیه سرمایه داری، به جای سازمانیابی جنبش ضد کار مزدی، به جای دست رد زدن بر سینه سران اتحادیه ها و دولتمردان سوسیال دموکرات سرمایه، به جای تعرض به شیرازه حیات نظام سرمایه داری، بقای هستی و رفاه خود را به سود سرمایه پیوند زد!!

سرمایه تاخت و کارگران عقب نشستند، بحران سرمایه داری بسان مارهای خونخوار افسانه « ضحاک » هر لحظه و هر گام، زندگی آن ها را بیشتر و بیشتر بلعید تا به سرمایه جان بخشید، کارگران در تمامی دهه آخر قرن بیستم و کل دهه آغاز قرن بیست و یک باختند. آن چنان باختی که هر چه پیش می رفت پرشتاب تر می شد. قطار باخت و زیان و سقوط زندگی کارگران به طور بی مهار پیش تاخت تا اینکه موج بعدی بحران با قدرت و صلابت تاریخاً کم نظیر یا در واقع بی نظیر خود آغاز شد. پائیز سال 2008 فرا رسید و خزان همه سویه تمامی دار و ندار باقی مانده کارگران از سر گرفته شد. خزان اکنون با سرکشی بی عنان و بدون هیچ چشم انداز مهار، به پیش می تازد و هر روز انبوهی از آنچه را تا حال باقی مانده است به زیر می ریزد. بودجه پردازی اخیر دولت ائتلافی احزاب راست سرمایه در واقع تیر خلاصی است که به آخرین بخش این بازمانده های شلیک می شود. سرمایه داران و دولت آن ها تصمیم گرفته اند تا همه چیز را، تا کل دار و ندار معیشتی تود های کارگر را، تا بیشترین شمار مدرسه و بیمارستان و امکانات سالمندان و جوانان و مهد کودک ها را در آستانه نجات سرمایه از بحران، قربانی سازند. بودجه بهار سال جاری بودجه ای است که شاخص اساسی آن کاهش کلیه امکانات شهرداری ها و « شوراهای استانی » در کلیه مناطق سوئد است. کاهش کمک های دولتی به شهرداری ها یعنی سلاخی هر چه بیشتر مدرسه و مهد کودک و مراکز آموزشی و امکانات بزرگسالان و معلولین. یعنی برچیدن سالانه مدارس در ابعادی سهمگین تر از گذشته،

یعنی تعطیل مؤسسات نگهداری از پیران به گونه ای بسیار هولناک تر از پیش، یعنی اخراج هزاران معلم و مشاور تربیتی و بدتر شدن همه شرایط دیگر زندگی اجتماعی انسان های کارگر. کاهش بودجه شوراهای استانی نیز معنای بسیار صریح و آشنائی دارد. تعطیل بیشتر بیمارستان ها، کاهش دردناک تر شمار تخت های بیمارستانی، اخراج هر چه گسترده تر پرستاران و بهیاران و طوفان خزان در هر آنچه به زندگی و رفاه کارگران مربوط است. همه این ها صورت می گیرد تا سرمایه به بقای خود ادامه دهد. این واقعیت دردناکی است که طبقه کارگر سوئد در گرداب مرگ توهم آفرینی های جنبش اتحادیه ای و آموزش های اسارت آور سوسیال دموکراسی از تعمق درست و کارساز و پراتیک آن فرومانده است. پاره ای اعتراضات که این روزها از سوی برخی فعالین کارگری اینجا و آن جا مطرح می شود با همه ارزش و اعتبار و اهمیتی که دارند متأسفانه باز هم به نوبه خود در چنبره رفرمیسم رایج جنبش اتحادیه ای و سنت های دیرینه سوسیال دموکراسی چرخ می خورند.

یکی از فعالین کارگری، آقای پریوهانسون که این روزها در سازمان دادن اعتراضات کارگری کم و بیش نقش به سزائی دارد در اعتراض به همین مصوبات دولت در جریان مصاحبه ها با رسانه ها می گوید که ما کارگران هم مالیات می دهیم و هم باید سرمایه های سرمایه داران را از ورطه بحران خارج سازیم. در رابطه با سخن یوهانسون باید گفت که آری چنین است و نظام سرمایه داری با حداکثر بی رحمی و سبعبیت چنین می کند. سؤال این است که در قبال این توحش و تهاجم بی عنان سرمایه چه باید کرد؟ آیا چرخ خوردن در دالان های رفرمیسم اتحادیه ای و سر دادن شعار جا به جائی این و آن مهره دیوانسالاری اتحادیه یا « دموکراتیزه کردن اتحادیه ها» و مانند این ها چاره کار است؟ به طور قطع نیست. آیا پریوهانسون و فعالین کارگری معترضی مانند وی دست به کار سازمانیابی شورائی ضد کار مزدی طبقه کارگر برای مقابله با این جنایات و برای تدارک جنگی سراسری علیه سرمایه داری هستند؟ با کمال تأسف ما هنوز در هیچ کجای جنبش کارگری سوئد شاهد شعله

کشیدن این جنگ اجتناب ناپذیر تاریخی که تاریخ زیر فشار تأخیرش دچار عظیم ترین فاجعه ها است، نمی باشیم. پریوهانسون و همه فعالین کارگری باید بدانند که سیر رویدادهای تاریخی روز، بسیار جدی است. یا سرمایه داری باید بماند و در این صورت زندگی و دار و ندار معیشتی و رفاه و آزادی و حقوق و همه چیز طبقه کارگر قربانی گردد و یا کارگران باید به پا خیزند و نظام سرمایه داری را برای همیشه به خاک بسپارند. ما به طور قطع قصد سر دادن شعار نداریم. از شعارپراکنی توخالی هم بسیار نفرت داریم. آنچه می گوئیم شعار نیست. راه چاره برای خروج از جهنم وحشت و دهشتی است که سرمایه بر ما تحمیل کرده است. ما همه آحاد توده های کارگر سوئد باید حول یک منشور مطالبات پایه ای ضد کار مزدی و به صورت شورائی در خارج از مدار رفرمیسم منحنی اتحادیه ای دست در دست هم گذاریم. منشور مطالبات پایه ای ما باید بالاترین سطح رفاه اجتماعی و معیشت و کل حقوق شهروندی و همه مصالح و مایحتاج زیست عالی انسانی ما را تضمین کند. این منشور باید میثاق پیکار ما علیه سرمایه و برای نابودی سرمایه داری باشد. برای تحمیل این منشور بر سرمایه داران و دولت آن ها، باید قدرت طبقاتی خود را بر سرمایه اعمال نمائیم. باید شیرازه حیات سرمایه داری و کل روند ارزش افزائی سرمایه را آماج عظیم ترین تعرضات قرار دهیم، باید چرخ تولید و کار را بر سر سرمایه خراب سازیم. ما چاره دیگری نداریم و همه راه های دیگر در بن بست است و تمامی سلاح های دیگر زنگ خورده است.

**17 آپریل 2009**

## عقب نشینی سران ال او از امضای معاهده ننگین

### زیر فشار اعتراضات کارگران و فعالین جنبش کارگری

مذاکرات سران اتحادیه سراسری کارگران سوئد ال او با سرمایه داران این کشور با هدف انعقاد یکی از بدترین و ضد کارگری ترین قراردادهای، زیر فشار اعتراضات کارگران و فعالین جنبش کارگری عجلتاً متوقف گردید. مفاد این قرارداد محدود کردن حق اعتصاب و اعتصابات حمایتی و همچنین محدود سازی حق نحوه استخدام و اخراج کارگران موسوم به "مقررات حق تقدم" می باشد.

طبق گزارشات منابع رسمی بورژوازی در سوئد علت عمده توقف مذاکرات عدم تمایل اتحادیه سراسری ال او به بدتر شدن شرایط کاری کارگران بود. اما این یک دروغ بزرگ است. سران ال او با رغبت و خوشرقصی تمام آماده رفتن به پای امضای این قرارداد بودند. آنان حتی خود طراح و پیشنهاد دهنده مفاد معاهدات بودند.

طرح های اخیر ال او برای فروش هر چه بی بهاتر جنبش کارگری به سرمایه داران از قبیل کاهش 20 درصدی دستمزد کارگران متال و سپس محدودسازی حق اعتصاب و مانند آن ها تا آن حد وقیح و کارگرسنیز بود که حتی مخالفت برخی از فعالین درونی رده های پائین خود اتحادیه را نیز دامن زد. موج خشم کارگران ناراضی اینان را دچار وحشت کرد، به گونه ای که مجبور شدند حداقل برای حفظ موقعیت خویش به دست و پا افتند.

این اعتراضات که به "شورش اعضای خارج از دایره تصمیم گیری ها" موسوم گشته است، توسط بخش 86 صنعت کاغذ در شهر فینگه هولم با لیست اعتراضی امضا شده توسط کارگران آغاز گردید. بیش از 30 کارگر عضو کلوب های مختلف در نگارش و تنظیم متن اعتراضی مشارکت نمودند. همه این جنب و جوش ها در شرائطی رخ داد که رؤسای ال او با شتاب در پشت درهای بسته مشغول رتق و فتق و توشیح قراردادها بودند. شورش های بیشتری توسط کارگران قلمروهای مختلف کار و تولید در استکهلم در حال وقوع بود. همچنین بخش صنعت الکتریک و ترانسپورت نیز بطور روشن و صریح انتقادات خود را نسبت به مفاد این قرار داد ها ارائه داده بودند.

یکی از فعالین این جنبش اعتراضی، بنام دنیس بک من در شرکت کاغذ شهر فیکه هولم می گوید: "از بابت فسخ این قرار داد ضد کارگری احساس خیلی



خوبی داریم. مفاد پیشنهادی این قرارداد تماماً ضد کارگری بود لذا می باید مقاومتی جدی علیه آن از طرف ما کارگران صورت می گرفت".

همین کارگر در پاسخ سوال خبرنگار روزنامه ای که می پرسد آیا اعتراضات موسوم به شورش در فسخ قرارداد ال او نقشی ایفا کرده است؟ می گوید: " بله مطمئناً، به این صورت که سران اتحادیه ال او دیگر جرات نکردند در بد تر کردن شرایط کاری ما کارگران پیش بروند".

مدیر مذاکرات بازرگانی و صنعت سوئد در مصاحبه ای با روزنامه «قانون و قرارداد» صریحاً نسبت به تعیین کننده بودن اعتراضات کارگری در فسخ قرارداد ال او اعتراف می کند. او می گوید که در پاره ای موارد نسبت به موفقیت مذاکرات با ال او امیدوار بوده است. اما طی هفته اخیر با مشاهده مقاومت و مخالفت کارگران عضو اتحادیه علیه روند مذاکرات، امیدش به نا امیدی تبدیل شده است.

گفته می شود که کارفرمایان برای تحمیل مفاد پیشنهادی ال او این بار با تاکتیک جدیدی به میدان خواهند آمد، به این ترتیب که برای عملی کردن آن ها و سرشکن کردن بار بحران سرمایه داری بر زندگی کارگران، مذاکرات را در سطح اتحادیه های محلی بطور مجزا پیش خواهند برد.

توده کارگران سوئد باید نسبت به این ترفند و ترفند های دیگر صاحبان سرمایه و دولت آنان هشیار باشند. آنان باید بر شدت اعتراضات خویش بیافزایند، مبارزات خود را در چهارچوب جنبش اتحادیه ای محدود نسازند. تلاش کنند تا خود را شورائی و ضد سرمایه داری سازمان دهند. آنان تنها از این طریق خواهند توانست موج تعرض سرمایه به معیشت روز خویش را دفع کرده و به عقب رانند.

مارس 2009

منبع: نشریه Offensiv

## نگاهی به مقاله طناب پوسیده "سه جانبه گرایی"

( سه ملاحظه )

مقاله ارزشمند و مفیدی تحت عنوان **طناب پوسیده "سه جانبه گرایی"** توسط جمعی از فعالین کارگری روی چند سایت منتشر گردیده است.

این مطلب در کلیت خود از دیدگاه گرایش ضد سرمایه داری جنبش کارگری، سیاست راست سندیکالیستی "سه جانبه گرایی" در جنبش کارگری را با زبانی ساده و بسیار روان و روشن نقد کرده، و همچنین در راستای تشریح واقعی تاریخچه و سابقه این سیاست را ست رفرمیستی در سطح بین المللی، به توضیح و مشخص کردن ماهیت سرمایه دارانه و امپریالیستی سازمان جهانی کار (ILO)، پرداخته است.

از آنجاییکه رفقای نویسنده این مقاله اظهار اشتیاق در شنیدن انتقاد و نظرات رفقا از گرایشات گوناگون کارگری را نموده اند، من بعنوان رفیقی هم گرایش با آنان، چند ملاحظه ای را که بعد از مطالعه این نوشته آموزنده بنظرم رسیده، بعنوان تبادل نظری رفیقانه بطور فشرده ارائه می دهم. تبادل نظری با هدف پیرایش هرچه بیشتر گرایش کارگری طبقاتی امان از نظرات گرایشات غیر کارگری راست و چپ و در این راستا به سهم خود، کمک به شفافیت و انسجام هرچه بیشتر گرایش ضد سرمایه داری جنبش طبقه کارگر، از لحاظ نظری و نتیجتاً سیاسی عملی.

نخستین ملاحظه من که می تواند عمده‌تاً جنبه تکمیلی داشته باشد تا انتقادی، در مورد علت مطرح شدن سیاست سه جانبه گرایی در جنبش کارگری ایران می باشد. رفقا در این زمینه بعد از تشریح درست شرایط کنونی جهان سرمایه داری، مشخصه های این شرایط یعنی "بیکاری های گسترده، گسترش فقر، پایین رفتن سطح معیشت، حذف امکانات رفاهی و فراگیر شدن فلاکت و فحشا و دیگر مصائب اجتماعی" را، علت بوجود آمدن "گرایش ترس و ابهام نسبت به آینده تیره و تار در شرف تکوین" دانسته اند که این گرایش نیز بنوبه خود عامل "چنگ انداختن به هر ریسمانی که در دسترس است یا خیال می کنیم که در دسترسمان قرار دارد" گردیده است، و تن دادن بخشی از جنبش کارگری به سیاست سه جانبه گرایی را، از همین منظر دیده اند.

تا آنجا که به توده های طبقه کارگر مربوط می شود، بعلت فقدان افق روشن و طبقاتی و بقول رفقا یک قطب قدرتمند و رزمنده و پیگیر کارگری در شرایط کنونی، عواملی که رفقا برشمرده اند یعنی گرایش ترس و ابهام نسبت به آینده تیره و تار، می تواند زمینه مناسبی برای نفوذ سیاست های رفرمیستی راست سندیکالیستی مانند سه جانبه گرایی باشد. اما در مورد فعالین کارگری حامل این سیاست که نشئات گرفته از گرایش سندیکالیستی آنان است، مسئله ماهیتاً فرق می کند. که شاید رفقا با این

موضوع موافق باشند ولی به هر حال عدم توضیح رفقا در این مورد این استنباط را بوجود می آورد که فعالین سندیکالیست حامل و مبلغ سیاست سه جانبه گرایی در جنبش کارگری کنونی ایران و مشخصاً در بخش هایی از حوزه های کار در این سرزمین، گویا تحت تاثیر مولفه های شرایط کنونی سرمایه داری، بر اساس گرایش ترس و ابهام نسبت به آینده تیره و تار است که این سیاست راست و ارتجاعی را در جنبش کارگری پیش می برند.

فعالین سندیکالیست ایران، میراث داران و ادامه دهندگان همان گرایش راست رفرمیستی سرمایه سالاری هستند که رفقا خیلی دقیق و روشن تاریخچه و سابقه آنرا در تشریح سازمان جهانی کار (ILO)، مشخص کرده اند.

دومین ملاحظه من در باره بحث رفقا در زمینه تشکلات کارگری می باشد. رفقا در این بخش از مقاله استقلال طبقاتی تشکلات کارگری و ایجاد آنها از پایین و به نیروی خود کارگران را مطرح می کنند که با در نظر گرفتن توضیحات پیرامون آن، کاملاً می توان متوجه شد که تشکلات ضد سرمایه داری مد نظر رفقا می باشد. اما رفقا هیچ اشاره ای به تشکل سراسری ضد سرمایه داری که باید از اتحاد و بهم پیوستن این تشکلات متنوع و مستقل به مفهوم طبقاتی، بوجود آید نکرده اند. تشکل سراسری که در شرایطی نیز قیل از تشکلات بخشی و جداگانه در قلمرو های کار و تولید مختلف، می تواند و باید توسط کارگران ایجاد شود. فکر می کنم برای رفقا نیز بدیچی و واضح است که پیشبرد مبارزه طبقاتی و ضد سرمایه داری کارگران جز بصورت یک طبقه در تشکلی سراسری، امکان پذیر نیست. مورد دیگر این است که گویا رفقا این تشکلات متنوع و مستقل را صرفاً ابزاری برای برآورده کردن مطالبات اقتصادی و رفاهی می دانند و رهایی کامل و واقعی از چنگال استعمار را مستلزم ابزار و برنامه خاص و ویژه خود می دانند که این همان نظریه دو تشکیلاتی در جنبش کارگری است که صرف نظر از تناقض اساسی با گرایش ضد سرمایه داری طبقه کارگر، تاریحاً نیز جنبش کارگری آنرا تجربه کرده است و عواقب و نتایج فاجعه بار آن در اشکال گوناگون، در سراسر جهان، مقابل چشم ما است .

این دیدگاه مشترک سکتاریسم و سندیکالیسم، از جانب فعالین رادیکال و متعلق به گرایش ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی جنبش کارگری، در نوشته و گفته های زیادی، بطور اصولی و سیاسی نقد گردیده و تعارض و تناقض طبقاتی آن با جنبش مستقل و رادیکال و یا ضد سرمایه داری طبقه کارگر، مشخص گردیده است. بنابراین در این نوشته نیازی به تکرار آنها نیست.

سومین و آخرین ملاحظه من در مورد یکی از دو شعار پایانی مقاله می باشد. شعار " کارگر قهرمان، رهبر زحمت کشان، پر خروش پر توان، علیه دولت سرمایه دار".

بنظر من این شعار دارای مضمونی خلقی و پوپولیستی و باقی مانده از جنبش های خلقی و غیر کارگری گذشته است، جنبش هایی که در بهترین حالت، پایگاه چپ غیر کارگری را تشکیل می دادند. در نگاه گرایش ضد سرمایه داری هرگونه قهرمان پروری مردود است. کارگر قهرمان نیست، کارگر فردی متعلق به طبقه استعمار شونده کارگر است و مبارزه اش پیکاری طبقاتی است نه فردی و قهرمانی و در باره رهبری زحمتکشان توسط کارگر قهرمان، باید بگویم که این عبارت نیز یادآور همان شعارپردازیهایی چپ خلقی و باور آنان به صف بندی خلق و ضد خلق، برای برقراری جمهوری دمکراتیک خلق است و لذا جنبشی غیر از جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر را تداعی می کند. این شعار با توجه به همان پیشینه و همان سرچشمه اجتماعی اش، ناظر بر این تحلیل نادرست بورژوائی هم هست که بخش عظیمی از طبقه کارگر یعنی کارگران غیرمولد از قبیل معلمان، پرستاران، کودکان، بهیاران، مستخدمین هتل و رستوران ها، رانندگان اتوبوس و وسایط نقلیه دولتی و بنگاه های سرمایه داری و توده وسیع همانند آنان را زیر نام زحمتکشان، از صف متحد طبقه کارگر، جدا می کند.

و در آخر اینکه مبارزه طبقاتی و ضد سرمایه داری کارگران، تنها بر علیه دولت سرمایه دار نمی باشد، بلکه علیه سرمایه بعنوان یک رابطه اجتماعی یعنی رابطه خرید و فروش کار یا کار مزدی، می باشد که دولت سرمایه دار را نیز بعنوان ارگان برنامه ریزی و حافظ نظم و نظام این رابطه اجتماعی ضد بشری، در بر می گیرد. با آرزوی موفقیت و پیروزی رفقای منتقد سیاست سه جانبه گرایی، در زندگی اجتماعی و پیشبرد امر مشترک طبقاتی امان.

2007/10/14

## « کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری »

### و توصیه شرمگینانه قانون مداری به کارگران ایران خودرو

سازمانیابی مبارزات کارگران علیه سرمایه داران، دولت سرمایه داری و بطور کلی سرمایه، همیشه و از دیرباز تا امروز موضوع مبارزه و پیکار توده های کارگر در همه جا و از جمله در کارخانه ایران خود رو بوده است. این مبارزه همواره وجود داشته است، به طور مستمر جزء غیرقابل تفکیکی از جدال جاری کارگران بوده است و مثل همه خواسته ها و مطالبات و خیزش های دیگر نیز آماج سرکوب قرار گرفته است و مجبور به عقب نشینی شده است.

وقوع فاجعه اخیر و کشتار شماری کارگر در بزرگترین واحد صنعتی کشور، این مهم و میزان مبرمیت و اهمیت مسأله تشکل را یک بار دیگر به صدر خواسته های کارگران فراراند و توده وسیع بردگان مزدی کارخانه با تأکید بیش از پیش خواستار ایجاد شوراهای ضد سرمایه داری خود شدند.

سرمایه داران و مدیریت دولتی ایران خودرو در قبال این خواست و پافشاری کارگران از توافق خود با تشکیل شورای اسلامی کار سخن گفتند تا به این ترتیب تک ضد سرمایه داری کارگران را با پاتک هار ارتجاعی و ضد کارگری خود پاسخ گویند. نهاد اخیر موسوم به شورای اسلامی کار در تمامی دوران حاکمیت دولت اسلامی سرمایه، ابزار پلیسی سرکوب مبارزات کارگران و سلاح دست صاحبان سرمایه و دولت آن ها برای قلع و قمع هر نوع تشکل کارگری حتی تشکل های سندیکالیستی بوده است. با مبارزات کارگران ایران خودرو و فشار آن ها بر مالکان دولتی کارخانه برای برپائی شورای ضد سرمایه داری در یک سوی و مقاومت ارتجاعی و ضد کارگری سرمایه داران با هدف تحمیل شورای اسلامی کار بر کارگران در سوی دیگر، « کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری » به اتخاذ موضع پرداخت و با انتشار نوشته ای از همه توده های کارگر خواست که میراث رفرمیسم اردوگاهی و حزب توده ای، تئوری « انتخاب بد در مقابل بدتر » را رعایت کنند و به برپائی شورای اسلامی کار راضی گردند. کمیته با این کار فقط یک راه حل

فاجعه بار رفرمیستی را به کارگران توصیه نکرد بلکه حتی همین تئوری منحرف رفرمیستی را هم به نفع سرمایه جعل نمود! واقعیت این است که تن دادن کارگران به برپایی نهادهای با نام شورای اسلامی کار زیر اسم و رسم تشکل کارگری!! برای جنبش کارگری ایران بسیار زیانبارتر و خطرناک تر از نداشتن هیچ تشکیلاتی است. در هر حال کمیته چنین کرد و در سطح صدور اطلاعیه با تنها سلاح تأثیر گذاری خود، این توصیه را چندین بار تکرار نمود، متعاقب آن و به موازات آغاز موج اخیر خیزش های خیابانی از همه توده های طبقه کارگر ایران خواست تا حساب اصلاح طلبان حکومتی را از جناح مسلط قدرت سیاسی سرمایه جدا کنند، از هر نوع انتقاد و افشاگری و اعتراض علیه آن ها خودداری کنند و از این طریق همدوش و همراه و در عالم واقع به صورت سپاهی لشکر و پیاده نظام اصلاح طلبان علیه جناح مسلط ماشین دولتی بورژوازی وارد معرکه شوند. کمیته هماهنگی همه این حرف ها را گفت اما تمامی شواهد حاکی است که این رشته سر دراز دارد. رفرمیسم راست خود را آماده کرده که در کوتاه ترین زمان ممکن آخرین تأثیرپذیری های رادیکال و مارکسی ضد سرمایه داری مصلحتی خود، از رویکرد لغو کار مزدی جنبش کارگری را برای همیشه کنار بگذارد و جایگاه واقعی خود را در کنار سایر محافل اصلاح طلب مانند کانون نویسندگان و سندیکالیسم متوسل به حمام خون راه اندازان دیروز بورژوازی، تثبیت کند.

نوشته اخیر کمیته موسوم به « نامه سرگشاده به کارگران ایران خودرو » مرحله دیگری از همین تلاش اپورتونیستی است. این نوشته از زبان « فعالان ضد سرمایه داری گیلان » تنظیم و انتشار یافته است. کمیته هماهنگی هیچ ملاحظه ای دال بر عدم توافق با محتوای نوشته در هیچ کجا اظهار نداشته است. سایت کمیته نیز هیچ گاه اعلام نکرده است که مسؤلیت این نوع مطالب به عهده نویسندگان آن است. همه این ها بعلاوه تمامی قرائن دیگر نشان می دهد که محتوای نامه سرگشاده موضع رسمی کمیته نیز می باشد. تمام این نوشته از بالا تا پایین آن، فقط در یک جمله قابل تلخیص است. اینکه توسل به قانون سرمایه تقدیر اجتناب ناپذیر جنبش کارگری است، اینکه

خوب و بد بودن تشکل های دست ساخت سرمایه را باید از لا به لای قوانین مصوب دولت سرمایه داری و عمال مزدور نظام بردگی مزدی جستجو کرد. اینکه باید این فرض را در نظر گرفت که سرمایه داران و دولت آن ها هم ممکن است قوانینی را به نفع طبقه کارگر به تصویب رسانند و در این قوانین اشکال سازمانیابی متناسب با انتظارات و اهداف و منافع توده های کارگر را به رسمیت بشناسند و حتی خود دست به کار برپائی آن ها شوند!! برای نگارش و انتشار این به اصطلاح نامه سرگشاده چه محمل دیگری به طور واقعی قابل جستجو است؟ اگر اساس توسل به قانونیت سرمایه آماج انتقاد است چرا باید کتاب قانون این نظام را پیش روی کارگران باز کنیم تا نشان دهیم که این مورد خاص آن یعنی طرح شورای اسلامی کار دارای این و آن ایراد است. اگر انحلال جنبش کارگری در چهارچوب مبارزه قانونی را محور موجودیت جنبش ضد سرمایه داری کارگران می دانیم - که باید بدانیم - چرا باید دنبال اثبات خوب و بد بودن این یا آن ماده قانونی مصوب دولت سرمایه داری باشیم. از این گذشته آیا واقعاً کارگران ایران خودرو یا اکثریت قریب به اتفاق همزنجیران آنان در سراسر ایران در رابطه با شوراها و شوراهای اسلامی کار و نقش آن ها به مثابه ابزار سرکوب پلیسی مبارزات خود تردید دارند؟! آیا این نهادهای پلیسی نفرت بار زیر فشار اعتراض خود این کارگران نبوده است که از هر نوع اعتبار ساقط شده و تمامی برد تأثیر و ظرفیت کارائی خود برای دولت اسلامی سرمایه داری را از دست داده اند؟ انتشار کتاب « قانون » جمهوری اسلامی در باره شورای اسلامی کار و گرفتن ژست دروغین منتقد به این قانون یا این شورا، سوای اعتبار بخشیدن به اساس قانون نویسی سرمایه برای کارگران چه معنای دیگری دارد؟ آیا این کار به این معنا نیست که طبقه کارگر مجاز است بنیاد مبارزه خود را بر قبول قانونیت و قانونمداری سرمایه استوار کند و در این گذر فقط باید مواظب خوب و بد بودن این قانون ها باشد!!

موضوع برای هر کارگر آگاهی مثل روز روشن است. « کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری » در کنار همه محافل دیگر فرمیستی و حتی بدتر از برخی دیگر،

توسل جنبش کارگری به قانون و قانونیت سرمایه را مجاز می بیند. این کمیته در طول چند سال به گونه ای فرصت طلبانه وانمود کرده است که مخالف محدود شدن مبارزات کارگران در چهارچوب قانون مداری نظام بردگی مزدی است. گفته است که مبلغ اتکاء توده کارگر به قدرت وسیع و جمعی ضد سرمایه داری برای سازمانیابی جنبش خویش است. کمیته پیش تر چنین گفته است و اکنون دیری است که چنین می کند. کمیته با این کارها و این کارنامه خود را در عداد محافظی قرار داده است که از اعتماد کارگران و فعالین کارگری سوء استفاده کرده و برای پیشبرد اهداف رفرمیستی خود به هر ترفندی دست زده است. از همه فاجعه بارتر اینکه خود را ضد کار مزدی خوانده است، خود را منتقد رادیکال و مارکسی هر تعبیر رفرمیستی ضد کار مزدی معرفی کرده است اما در پس همه این عناوین و ادعاها دست به کار صدور و تبلیغ بدترین شکل رفرمیسم گردیده است. کارگر ایران خودرو یا هر کارگر همزنجیر وی در هر گوشه جهان باید خوب بداند که برای سازمانیابی جنبش خویش علیه سرمایه نیازمند رجوع به قانون پردازی ها و مصوبات قانونی دولت سرمایه داری یا طبقه سرمایه دار نیست..

به هیچ وجه لازم نیست ما کارگران در بندها و مواد و تبصره های کتاب قانون دنبال مفید و مضر بودن این مواد بچرخیم تا تکلیف سازمانیابی جنبش خود را معلوم سازیم. هر نوع تشکل قانونی و هر فرم متشکل شدن ما در چهارچوب قانون سرمایه داری نه گامی در راستای مبارزه متحد و سازمان یافته علیه سرمایه که کاملاً بالعکس، اقدامی برای به بند کشیده شدن قدرت پیکار طبقه مان در چهارچوب نظم و قدرت و حاکمیت بردگی مزدی است.

اتکاء به قدرت جمعی و اعمال این قدرت علیه سرمایه داران و دولت سرمایه تنها راه پیش روی ما برای سازمانیابی جنبش خویش است. این کار شدنی است و باید برای شدن آن مبارزه کنیم.

**مارس 2011**



## موج بحران حوزه یورو در قبرس

با اوج گیری بحران سرمایه داری در قبرس و اقدام دولت این کشور به طرح قوانین جدید مالیاتی، کمسیون اروپا اعلام داشت که " ایجاد ثبات در بازار های اقتصادی و سیستم بانکی بر منافع عمومی اولویت دارد" دیگر از این عریان تر و روشن تر اقتدار خدا گونه سرمایه بر کل هستی و سرنوشت بشریت کارگر بیان نمی شود. ماجرای بدهی های بانکی قبرس که حجم آن هفت برابر تولید ناخالص داخلی کشور است در هفته های اخیر سرخط رسانه های معتبر سرمایه در جهان بود. قبرس عضو اتحادیه اروپا و یکی از ضعیف ترین حلقه های اقتصادی آن است. موج بحران حوزه یورو تا امروز همه حلقه های ضعیف اتحادیه مانند یونان، اسپانیا، پرتغال، ایرلند، لتونی و .... را در خود غرق کرده است. این موج اکنون دامن قبرس را گرفته است. میزان سرمایه گذاری های قبرس در حوزه ها و قلمرو های مختلف اقتصادی در خارج از کشور با استفاده از سرمایه بانکی و مالی هفت برابر تولید ناخالص داخلی اش، می باشد. یعنی ارزش های اضافی اخذ شده از حاصل کار و تولید توده های کارگر خارج از قبرس در سال های اخیر چند برابر ارزش اضافی حاصل استثمار یک میلیون و چند صد هزار کارگر قبرسی بوده است. چند برابر بودن سرمایه گذاری های خارجی از آنجا ناشی شده است که از سال ها پیش بانک های قبرس بهشت سپرده های میلیاردری بوده است. دلیل این امر نیز معافیت مالیاتی، نرخ بهره بالا و تبدیل شدن کشور به محلی برای قانون مدارانه کردن سرمایه دارنه سود های حاصل از تجارت مواد مخدر، سکس و ... می باشد.

با اوج گیری بحران و در آستانه ورشکستگی قرار گرفتن اقتصاد قبرس دولت سرمایه داری این کشور دست کمک بسوی متحدین قوی تر در اتحادیه اروپا دراز کرد. اقداماتی که این اتحادیه تحت لوای کمک به این گونه کشورها به صورت دادن وام می کند در واقع انباشت سرمایه های آزاد و ارزش افزا کردن آنها می باشد که بیشترین سهم در این امر را سرمایه های کشور های از لحاظ اقتصادی قوی تر اتحادیه مانند آلمان، انگلستان و فرانسه و همچنین صندوق بین المللی پول و بانک مرکزی اروپا دارند. اتحادیه اروپا و مراکز دیگر سرمایه مالی با استفاده از مستاصل بودن سرمایه گرفتار بحران این جوامع پیش شرط هایی در راستای تضمین صد در صد بازگشت سرمایه وام داده شده را با سود مطلوب و مورد نظر دیکته می کند. پیش شرط هایی که محتوای عملی آن تهاجم وحشیانه به معیشت نازل و باقی مانده امکانات اجتماعی تولید کنندگان واقعی سرمایه یعنی توده های میلیونی کارگر این جوامع است. از بیکار سازی هایی صد ها هزار نفری در قلمرو های کاری و تولیدی برای به اصطلاح کاهش هزینه های دولت وام گیرنده تا پایین آوردن دستمزد ناچیز کارگران شاغل تا افزایش سن باز نشستگی یا کاهش مستمری دوران باز نشستگی. تا سلاخی امکانات دارو و بهداشت و بیمارستان تا تعطیلی مدارس و بالا بردن شهریه دانشگاه ها و بسیار تهاجمات جنایت کارانه دیگر به زندگی توده های کارگر از جمله این کارها است.

تمامی این اقدامات ضد انسانی و جنایت کارانه دولت های سرمایه داری که با استفاده از وضعیت اسف بار جنبش کارگری این جوامع صورت میگیرد مصداق عملی همان گفته کمسیون اروپا در رابطه با پیش شرط های تحمیلی به قبرس در ازاء باصطلاح "بسته اهدایی نجات اقتصادی" آن کشور است: "**ایجاد ثبات در بازار های اقتصادی و سیستم بانکی بر منافع عمومی اولویت دارد**" عبارت روشن تر ایجاد ثبات در شرایط تولید ارزش اضافی حاصل استثمار و حشبانه میلیارد ها کارگر در جهان و تضمین ثبات شرایط بازار برای تبدیل این ارزش های اضافی عظیم به سود های نجومی و در این راستا تداوم باز تولید سرمایه، بر زنده بودن و زندگی و ادامه حیات کل انسان های کارگر اولویت دارد. اما ببینیم چرا در مورد قبرس سرمایه شخصیت یافته در هیئت کمسیون اروپا این گونه شفاف و بی هیچ توجیه عوام فریبانه و رزیلانہ واقعیت ملزومات بقای رابطه سرمایه را بیان می کند. بدیهی است که هیچ تمایز ماهوی سوای تفاوت هایی در شکل تهاجم به کار و معیشت توده های کارگر در هیچ یک از کشور های بحران زده کنونی وجود نداشته و ندارد. اما در مورد قبرس شکل مستقیم و کاملاً عربان این تهاجم جایی برای توجیه گری و سایر ترفند ها و عوام فریبی های دولتهای سرمایه داری و نمایندگان فکری و اقتصاد دان های مزدور بورژوازی باقی نگذاشته است.

به احتمال بسیار قوی بیشتر فعالین کارگری و کارگرانی که مسایل و رخداد های اقتصادی و سیاسی جهان سرمایه داری را دنبال می کنند از وقایع و تصمیمات دولت قبرس و اتحادیه اروپا در ارتباط با شدت یابی بحران اقتصادی این کشور اطلاع کافی دارند اما برای آن بخش از همزنجیران کارگر که ممکن است اطلاعات کافی در این زمینه نداشته باشند باز گویی این وقایع و رخداد ها را ضروری می دانم.

همزمان با رسانه ایی شدن بحران مالی بانگ های قبرس تماس دولت و رئیس جمهور این کشور با اتحادیه اروپا جهت مقابله با بحران مزبور که اقتصاد قبرس را در آستانه ورشکستگی قرار داده است صورت گرفت. طبق معمول چند سال اخیر در این گونه موارد اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی و بانگ مرکزی اروپا قرار گذاشتند که وامی 10 میلیارد یوروی به دولت قبرس جهت تزریق به سیستم بانکی بپردازند مشروط بر این که قبل از آن دولت سرمایه داری قبرس 5 میلیارد و 800 میلیون یورو جمع آوری و تملک کند. بدیهی است که دولت سرمایه داری برای جمع آوری این رقم عظیم همان گونه که در فوق تشریح شد تهاجم به معیشت و کار و زندگی و امکانات اجتماعی توده های کارگر را تنها راه می داند. در مورد قبرس این امر با مشکلاتی مواجه بود. این مشکل که سلاخی بهای نیروی کار و معیشت روز طبقه کارگر قبرس با توجه به جمعیت اندک زیر یک میلیون این طبقه نمی توانست پاسخگو باشد. مردارخواران گاهی به جان هم می افتند. بورژوازی اتحادیه اروپا نیز این بار دست به کار شد تا سطحی از تسویه حساب با سرمایه های روسی چند ده میلیاردی انباشته در بانکهای قبرس را وجه الضمان چالش بحران سازد. در این راستا بود که طرح وصول مالیات های سنگین از همه پس اندازها و سرمایه های

موجود در بانک ها را پیش کشید. اما اجرای این طرح نیز معضلاتی داشت. مصوبه حصول مالیات بخشی از طبقه بورژوازی قبرس را نیز متحمل زیان می ساخت و درست در همین راستا بود که احزاب درون پارلمان و حتی محافظی از دولت از پذیرش اجرای طرح خودداری کردند. چاره پردازی بورژوازی مارپیچ خود را طی کرد. سرانجام کل اندوخته های بانکی زیر 100 هزار یورو از پرداخت مالیات معاف شدند و به این ترتیب خطر زیان از سر یک بخش وسیع بورژوازی قبرس رفع گردید. آنچه باقی می ماند سرمایه های عظیم روسی بود که باید توسط قطب حریف به گروگان گرفته می شد. سران اتحادیه اروپا و دولت قبرس چنین کردند و این تسویه حساب را به آزمون ایستادند، اما شالوده کار بورژوازی برای چالش و دستکاری بحران ها حتی در شرانطی که اقشار و قطب های مختلف این طبقه به جان هم می افتند باز هم صرفاً و صرفاً تاخت و تاز بی مهار علیه بهای نیروی کار و شرانط زندگی توده های کارگر است و در اینجا نیز در همین راستا بود که صندوق بازنشستگی کارگران قبرس مورد یکی از هارترین دستبردها قرار گرفت.

از روز اعلام تصمیمات دولت قبرس برای مقابله با بحران اقتصادی جاری این کشور، بانک ها تعطیل شدند. در حال حاضر نیز که بانک ها بطور محدود بعداز دو هفته باز شده اند. مردم روزانه بیشتر از 300 یورو معادل 380 دلار بیشتر نمی توانند برداشت کنند و اگر تصمیم به سفر داشته باشند فقط مجاز به برداشت 1000 یورو از حساب بانکی خود هستند. دولت قبرس تصمیم به تعطیلی بانک یا بانک های بحران زده این کشور دارد. بدیهی است که با بسته شدن بانک های ورشکسته هزاران کارمند یا در واقع کارگر دفتری شاغل در آن ها بیکار خواهند شد. همچنین پیش بینی می شود که پس لوزه های این بحران به بسته شدن کامل تعدادی مراکز کاری و تولیدی و کاهش تیروی کار در بخشی دیگر از آن ها منجر شود، که در این راستا شاهد بیکاری و سقوط هزاران هم زنجیر کارگرمان در قبرس به ورطه فقر و گرسنگی خواهیم بود.

سوی قبرس که ویژگی های سیاست مقابله با بحران اقتصادی جاریش توسط دولت سرمایه داری این کشور که در فوق براساس اطلاعات در دسترس بیان گردید، بطور کلی تمامی تاخت و تازهای وحشیانه و افسار گسیخته طبقه سرمایه دار و دولت های سرمایه داری جهان به هست و نیست توده های میلیاردی کارگران در سراسر جهان تحت شرایط بحرانی که سرمایه با آن دست بگیریبیان است صرفاً بر بستر موقعیت و شرایط بسیار ضعیف و پراکنندگی و غیر تهاجمی بودن جنبش کارگری و با استفاده از محصور بودن اعتراضات و حرکات خود انگیخته کارگری در حصار تنگ و سرمایه سالار اتحادیه های مزدور "کارگری" و ... می باشد. لذا راهی جز سازمان یابی شورایی سراسری ضد سرمایه داری با افق محور رابطه سرمایه پیش روی ما میلیارد ها کارگر برای مقابله با این شرایط مرگ و زندگی وجود ندارد. شرایطی که

سرمایه برای حفظ و بقای خود بر ما تحمیل کرده و هر روز که می‌گذرد بصورت و اشکال موحش‌تر و فاجعه‌بارتر تحمیل خواهد کرد.

**30 مارس 2013**

## بیکاری و مقابله ضد سرمایه داری با آن

مرکز آمار دولت سرمایه داری ایران نرخ بیکاری در بهار امسال را 10.7 درصد و تعداد بیکاران را 2 میلیون و 350 هزار و 64 نفر اعلام کرد. در این میان نرخ بیکاری زنان به 43.4 درصد رسیده است و دو برابر کل نرخ بیکاری در ایران یعنی 2.22.

. درصد بیکاران را جوانان زیر 29 سال تشکیل می دهند . آمار ارائه شده از طرف دولت های سرمایه داری جهان در مواردی مانند بیکاری و ... همواره بسیار کمتر از واقعیت امر می باشد. این تفاوت بین آمار دولتی و واقعیت در جوامعی مانند ایران بسیار فاحش است. برای دستیابی به رقمی تقریباً واقعی باید این آمار را دو تا سه برابر نمود تا به رقمی بیش از 5 میلیون بیکار مطلق رسید. اگر معیار بسیار نادرست بیکاری را در ایران که حتی یک ساعت کار در هفته را بیکاری محسوب نمی کند، کنار بگذاریم و همچنین افرادی را که به کار های بسیار کمتر از نیاز واقعی خود یعنی "کار ناقص" می پردازند اضافه نمایم، تعداد بیکاران در خوشبینانه ترین حالت به حدود 40 درصد می رسد.

آمار های رسمی نشان دهنده افزایش ده ها هزار نفری بیکاری نسبت به سال های گذشته می باشند. طبق همین آمار از زمان روی کار آمدن دولت "تدبیر و امید" واهی برای بخشی از تحصیل کردگان طبقه ما در پاییز گذشته، 129 هزار نفر به بیکاران مطلق اضافه شده است. باز مطابق آمار دولت سرمایه 24 میلیون متقاضی در بازار کار در ایران هستند.

سوی توده کارگران فعلاً شاغل ایران با دستمزد های زیر خط فقر، جمعیتی چند میلیونی از همزنجیرانشان با درآمد صفر یا بسیار پایین تر از حداقل مورد نیاز زنده ماندن در شرایط تورم بالای 40 درصد قرار دارند.

راه کار دولت اسلامی سرمایه برای "حل بیکاری"، بر بستر موج تبلیغات ضد کارگری علیه کارگران مهاجر، صدور بخشنامه ممنوعیت اشتغال آنان بوده است. کارگرانی که اکثریت آنان متولد افغانستان هستند و سال هاست به عنوان نیروی کار شبه رایگان بدون هیچ گونه حق و حقوق ابتدایی توسط صاحبان سرمایه استثمار شده و می شوند و تولید کننده ارزش اضافی با نرخ هزار و چند درصدی بوده و هستند. جمعیت این کارگران با احتساب حداقلی، شاید ده درصد شمار همزنجیران بیکارشان در ایران نباشد.

بدیهی است که تشدید روزافزون شرایط جهانی و غیر انسانی طبقه کارگر در ایران از طریق سرشکن کردن بار بحران دیرینه اقتصاد ایران بر متن تحریم ها توسط دولت سرمایه، در نتیجه عدم تشکل سراسری ضد سرمایه داری جنبش کارگری می باشد. تقریباً هر روز حرکات اعتراضی در اشکال اعتصاب و تجمع و .. علیه این وضعیت وحشتناک توسط کارگران بخش های مختلف کار و تولید صورت می گیرد که تمامی آنها از لحاظ پراکندگی و عدم تشکل و محتوای بغایت نازل مطالبات عمدتاً در حد حفظ وضع موجود، خارج از ریل واقعی مبارزه طبقاتی می باشند. اکثر این اعتراضات سرکوب می شوند و به همین مطالبات بغایت نازل نیز دست نمی یابند.

در مورد موضوع بحث این نوشته کوتاه یعنی بیکاری، توضیح واضح است که این پدیده جهانی و ناشی از سرشت رابطه سرمایه است و تشدید آن در ایران ناشی از شرایط بحرانی نظام ضد بشری حاکم است لذا طبقه کارگر نه تنها موظف به تحمل فقر و سیه روزی های ناشی از آن نیست بلکه به عنوان تولید کننده کل سرمایه اجتماعی باید خواستار یک زندگی آزاد، مرفه، عاری از نیاز و کاملاً برابر باشد. کارگران تنها در صورت متشکل بودن در شورا های سراسری ضد سرمایه داری و با اتکا به قدرت متحد خود قادر خواهند بود طی مبارزات مستمرشان، سواى تحمیل دستمزدی معادل محصول کار سالانه اشان پس از کسر هزینه های باز تولید وسایل کار و تولید اجتماعی، غرامت بیکاری به میزان همین دستمزد را نیز به صاحبان سرمایه و دولت سرمایه داری تحمیل کند و در واقع بار بحران را روی مسببین اصلی آن سرشکن نماید و این دستاورد را همچون سنگری برای تهاجمات بعدی به اساس سرمایه مورد استفاده قرار دهند. کاری که از گرایش رفرمیستی سندیکالیستی که سقف سود و ملزومات ماندگاری نظام، شالوده رویکرد آن را تشکیل می دهد تاریخاً ساخته نبوده و نیست.

**جولای 2014**

## پیرامون بیانیه مشترک سازمان جهانی کار و وزارت کار ایران در رابطه با تشکیل سندیکاهاى کارگری

7 ماه پیش نمایندگانی از طرف سازمان بین المللی کار تحت نام ماموریت برای بررسی قوانین کار ایران، وارد تهران شدند. هدف هیئت و ماهیت سازمان جهانی کار برای بخش قابل توجهی از کارگران ایران، تا حدود زیادی روشن است. صد سال است که طبقه کارگر ایران وحشیانه ترین اشکال توحش سرمایه داری را بر گوشت و پوست و همه عرصه های وجود اجتماعی خود تحمل کرده است. سازمان جهانی کار هیچگاه هیچ رغبتی به بررسی وضع کارگران ایران نداشته است و شرایط کار و زیست طبقه کارگر این جامعه را کاملاً امن و امان می دیده است!! کارگر آگاه ایرانی خوب می داند که سفر هیئت اعزامی، بخشی از برنامه سراسری سرمایه جهانی و دولت های کاپیتالیستی جهت مذاکره با رژیم اسلامی، حول محور تضمین شرایط لازم برای امنیت انباشت سرمایه و خفه ساختن جنبش کارگری ایران است. خفه ساختن و سرکوبی که قرار است مدرنیزه، نهادینه و دموکراتیزه شود!! و سازمان جهانی کار باید در این راستا اقدام کند. ماموریت و مذاکرات هیئت اکنون در حال نتیجه دادن است.

بگونه ای که در اخبار آمده است سازمان جهانی کار و وزات کار ایران، طی بیانیه مشترکی اعلام نموده اند که سندیکاهاى کارگری در ایران شکل خواهد گرفت و از این پس سندیکاها تنها نماینده کارگران خواهند بود. بیانیه می افزاید که شبکه های جاسوسی و سرکوب جنبش کارگری، بنام شوراهای اسلامی نیز همچنان در مقام مشاور و همسنگر سندیکاهاى مبتنی بر توافق ILO و رژیم اسلامی به کار خود ادامه خواهند داد. به این ترتیب به نظر می رسد که برخلاف برخی تحلیل ها، سندیکاهاى اهدایی بورژوازی، منحصر به واحد های تولیدی کلیدی نخواهد بود و تمام کارگران خوش اقبال ایران!! از آن بهره مند خواهند گردید. سیر حوادث همچنین بیانگر این است که طبقه کارگر ایران از بخشی مبارزات مورد توصیه محافل چپ، یعنی مبارزه در راستای سندیکا برای همه و نه فقط برای کارگران متخصص معاف خواهد گردید، چه در غیر این صورت پیکار آن ها تلاش برای خواسته ای خواهد بود که از پیش حاصل شده است!! به نظر می رسد در روزهای آتی باید شاهد تعبیر خواب های طلائی محافل یاد شده چپ باشیم!! پایه های مادی رفورمیسم با نیرومندترین و استوارترین مصالح در ایران، مستحکم شده است!! کارگران همه سندیکا خواهند داشت و سندیکاها زندگی کارگران را غرق در نعمت خواهند کرد!! کمونیسم به بایگانی خواهد رفت، همه چیز بر وفق مراد قهرمانان جنبش سندیکایی و تعیین کنندگان وظایف و تکلیف در عصر عروج جنبش اصلاحات است. پیش به سوی فعالیت در سندیکاها!! منتظران در انتظار چه رخداد دیگری هستند؟! معلوم نیست. مگر نه این است که باید دوستان سندیکالیست قدیمی «پیشکسوتان» و پیروان جدیدشان که کماکان اینجا و آنجا به مصلحت «سوسیالیسم نمایی» هم می کنند، به داخل بشتابند و ترتیب به هم پیوستن این سندیکاها را در یک اتحاد سراسری بدهند،

آن هم آنچنانکه خودشان می گویند حداکثر تا یک سال دیگر، چرا اینان از جا تکان نمی خورند، شاید فکر می کنند مبارزه با دعا نویسان و رادیکالیست های روان را باید به جایی برسانند!! به هر حال سیمای افق حکایت از این دارد که سفینهٔ پیکار چپ سوسیال رفرمیست و سندیکالیست ولو با بادبان صندوق جهانی پول و سازمان جهانی کار بر ساحل پیروزی لنگر کشیده است. در این میان اما ما کارگران کمونیست و کمونیست های کارگر، دنیا را طور دیگری می بینیم. از نظر ما نه فقط سندیکاهای دست پخت. حاصل توافق سازمان جهانی کار و رژیم اسلامی، که جنبش اتحادیه ای به طور کلی جنبشی منجمد در چهارچوب قانونیت و نظم اجتماعی سرمایه بوده و هست. سندیکاها رسالتی جز فعالیت جهت افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار و سایر مطالبات روزمره نداشته و ندارند و اصولاً خود نیز مدعی تعرض به رابطهٔ سرمایه نبوده و نیستند.

جنبش اتحادیه ای مانند هر جنبش اجتماعی، دارای تاریخی معین است. یعنی از زمانی و از مکانی آغاز شده، دوره هایی را با شرایط مختلف طی کرده و در هر پریود، از روند عمومی مبارزهٔ طبقاتی درون جامعه و جهان اثر پذیرفته و متقابلاً به طور تعیین کننده ای بر پروسهٔ مبارزهٔ طبقاتی تأثیر گذاشته است. در هر دوره و با تأثیر متقابل از شرایط مبارزهٔ طبقاتی، دارای مواضعی دفاعی و یا تعرضی بوده است. اما در هر حال همیشه محتوا و شکل خود را که فوقاً ذکر شد، حفظ نموده است. ایدهٔ ایجاد اجتماعات اولیهٔ کارگری در کشورهای اروپای غربی و شمالی که از طرف خود کارگران فرموله شده بود، مبتنی بر درک ضرورت اتحاد و تشکل از جانب کارگران برای احقاق حقوق اقتصادی و رفاهی بود. به وجود آمدن نخستین جمعیت های کارگری انگلیس در قرن هجدهم به صورت صندوق های کمک مالی و کمیته های اعتصاب، یا انجمن ها و باشگاه های غیرقانونی، مجامع کارگری فرانسهٔ آغاز قرن نوزدهم، در شکل گروه های مقاومت و تعاونی ها، انجمن های فرهنگی کارگری آلمان در پایان نیمهٔ نخست قرن بیستم، و بالاخره تشکیل مجامع اولیهٔ کارگری در سوئد و کشورهای دیگر، همگی آغاز اقدامات عملی معینی بودند که کارگران برای اتحاد نیروی طبقاتی خود و تدارک مبارزه ای متحد علیه کارفرمایان دنبال می کردند. تا این زمان سخنی از اتحادیه یا شکل گیری جنبش اتحادیه ای به مفهوم امروزی آن در میان نبود. این انجمن ها و جمعیت ها، ناشی از ضرورت اتحاد و تشکل برای مبارزهٔ موثر علیه سرمایه داران بود و در حالیکه این اجتماعات و مجامع، عموماً در قالب کشورها توسط کارفرمایان و عوامل آنان سرکوب می شدند، اما کارگران در همه جا برای بهبود شرایط کار و زندگی و برای گرفتن حق تشکل، به مبارزهٔ خویش ادامه می دادند. اتحادیه تحت فشار این مبارزات، اما در همان حال به مثابهٔ نوعی قرار و توافق میان کارگران و سرمایه داران در حل و فصل مبارزهٔ طبقاتی، بین آنان به وجود آمد. بنابراین مشاهده می شود که جنبش اتحادیه ای از ابتدا بر اساس پذیرش مناسبات بردگی مزدی از طرف کارگر آغاز شده و پایه هایش بر تمکین طبقهٔ کارگر به اساس استثمار کاپیتالیستی استوار شده است. تاریخ اتحادیه از آغاز تا امروز به طور عینی روند جنگ و صلح کارگران بر سر چگونه زندگی کردن در سیطرهٔ بقای مناسبات کار مزدی بوده است. بنابراین اتحادیه راه حل گرایش



رفرمیستی درون و بیرون جنبش کارگری برای سازماندهی توده ای طبقه کارگر است.

جنبش اتحادیه ای صرفاً با قانونیت و اقدامات مسالمت آمیز مشخص نمی شود. در شرایط خاصی این جنبش ممکن است از چهارچوب قانونیت خارج گردد و حتی به طور میلیتانت عمل کند. آنچه اساساً ماهیت سندیکالیسم و اتحادیه گرایی را تعیین می کند، رفرمیسم و مکان آن به عنوان ظرف سازمانیابی اعتراضات رفرمیستی طبقه کارگر است.

اقدام اتحادیه پرونیستی آرژانتین در زمینه اشغال کارخانه ها، برای تحمیل برخی مطالبات اقتصادی بر کارفرمایان در تابستان 1964، اشغال کارخانه ها توسط کارگران ایتالیا بعد از جنگ جهانی اول و موارد مشابه دیگری، همگی اقدامات میلیتانت و خارج از قانونیت بوده اند.

حتی در دوره و شرایطی خاص و در جغرافیایی سیاسی مانند لهستان نیز اتحادیه سراسری (اتحادیه همبستگی) تا کسب قدرت سیاسی پیش رفت، اما هیچکدام افقی فراتر از رفرمیسم و تعدیل پاره ای از بی حقوقی های بردگی مزدی را دنبال نمی کرده اند.

جنبش اتحادیه ای حتی می تواند شعار سازماندهی سوسیالیستی بدهد و سخن از نظم شورایی و حاکمیت کارگری بزند، اما راه حل هایش از چارچوب بردگی مزدی فراتر نرود. شعار شوراهای خودگردان اتحادیه کارگری فرانسه در سال های بعد از جنبش ماه مه 1967 نمونه ای در این رابطه است.

یکی از ویژگی های جنبش اتحادیه ای، چند تکه کردن موجودیت جنبش پرولتاریا به عنوان یک طبقه، به صنوف و رسته می باشد.

اتحادیه های کارگری در مستقل ترین شکلش، از آنجاییکه اساساً آلترناتیو متضاد جنبش سوسیالیستی کارگران است، ماهیتاً نمی تواند متشکل کننده مبارزه طبقاتی کارگران، به عنوان یک جنبش اجتماعی ضد سرمایه داری و در جهت لغو کار مزدوری باشند، و به طور عینی طی قرن اخیر، هیچگاه عناصر کمونیست درون طبقه، جایی در آن نداشته اند، که مثلاً سعی در تغییر ماهیت و محتوای آن نکنند. بگذریم که خصلت نمای اتحادیه های موجود، مشخصاً در اروپا و امریکا، ضد کمونیست بودن ساختاری و برنامه ای آنها بوده است.

تشکیلات سندیکایی و مبارزات اتحادیه ای به همین دلایل ابزار بقای سلطه سرمایه داری بر کارگران هستند و باز به همین خاطر پایه ثابت تسلط احزاب سوسیال دموکرات و لیبرال چپ را در جوامع دموکراسی سرمایه داری بر جنبش کارگری، تشکیل می دهند. به این ترتیب اتحادیه بخشی از ساختار مدنی جامعه سرمایه داری است و کارکرد پایه ای آن صرفاً متقاعد کردن کارگران به قبول شرایط کار و زیست و موازین حقوقی نظام کاپیتالیستی و فعالیت در چهارچوب این نظام با رعایت سقف سود دهی و ملزومات باز تولید سرمایه داری می باشد.

در ادامه بررسی، اگر از واقعیت عینی تمام کشور هایی که جنبش کارگری شان در چهارچوب تشکیلات سندیکایی و اتحادیه ای محدود و محصور می باشد حرکت کنیم، می بینیم که حداقل در چند دهه اخیر، اتحادیه ها آن کاربرد اولیه را نیز در افزایش

حقوق و سایر مطالبات اقتصادی، رفاهی نداشته اند و مهم ترین کارشان در خیلی کشورها جلوگیری از حرکات حاد اعتراضی طبقه کارگر بوده است، (تحت عنوان غیرقانونی و قابل تعقیب بودن فعالیت و استفاده از اشکال اعتراضی، مانند اعتصاب خارج از چهارچوب اتحادیه)، که این امر صرفنظر از تبدیل شدن مستقیم و غیرمستقیم اتحادیه ها به رکنی از ارکان سیستم سرمایه داری به طور ساختاری، اساساً مربوط به شرایط و فازی می باشد که نظام سرمایه در آن به سر می برد، که با شرایط مثلاً دهه سی و شصت متفاوت است.

نظام سرمایه داری مدت هاست دچار بحران مزمن یا ساختاری شده است، و اگر تاکنون همچنان به موجودیت خود ادامه می دهد، به علت عدم آمادگی و تدارک سیاسی، تشکیلاتی طبقه گورکن آن یعنی طبقه کارگر می باشد و تا زمانی که چنین است، استمرار نظام نیز در توحش آمیزترین و انسان ستیزترین شکل سیاسی، اقتصادی خود ادامه خواهد داشت.

پروسه انباشت و خودگستری سرمایه روندی ذاتاً بحران زاست. نظام کاپیتالیستی با این خصلت بحران آفرین، وارد مرحله ای شده است که عامل اصلی ایجاد بحران، یعنی گرایش نزولی نرخ سود، هر چه بیشتر در پروسه بازتولید سرمایه جهانی عمل می کند، در حالیکه مکانیسم ها و اهرم های درونی خنثی سازی فرآیند بروز بحران، کارایی و ظرفیت عملکرد خود را هر چه بیشتر از دست داده اند.

ترکیب ارگانیک سرمایه (نسبت ارزش سرمایه ثابت به ارزش نیروی کار یا سرمایه متغیر) در طول این چند دهه، بسیار بالا رفته است. برای مثال، در امریکا حجم سرمایه مونوپول AOL Time Warner، از 350 میلیارد دلار متجاوز است. یعنی رقمی معادل کل تولید ناخالص سالانه سوئد، به عنوان یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان، میزان سرمایه انحصاراتی مانند Microsoft و Yahoo یا سایر انحصارات TMT، کمتر از این حدود نیست. شتاب شدید نرخ ترکیب آلی سرمایه، خاص رشته های IT نیست، بلکه بیشترین بخش سرمایه جهانی را شامل می گردد. مطابق آمار در آغاز دهه 90 قرن بیستم، تعداد کارگران صنعتی در 6 کشور پیشرفته اروپایی، حدود 25 درصد کاهش یافت، در حالیکه ارزش سرمایه ثابت این کشورها به طور قابل ملاحظه ای افزایش یافته است.

سیر تمرکز سرمایه ها و ادغام بزرگترین انحصارات صنعتی و مالی جهان، در دهه 80 و 90 قرن بیستم، شتاب زیادی داشته است و این امر روند افزایش متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی بسیاری کشورها و در نتیجه سرمایه جهانی را، شتابناکتر ساخته است.

عدم توانایی نرخ سود در چنین شرایطی در انباشت و بازتولید سرمایه، با چنین نرخ بالای ترکیب ارگانیک، خود را در شکل بحران شیوه تولید سرمایه داری بروز می دهد.

سرمایه با مکانیسم ها و اهرم های درونی خنثی کننده گرایش نزولی نرخ سود با وقوع بحران مقابله می کند، بعلاوه سرمایه با پالایش خود در هر بحران راه را برای یک دوره رونق جدید باز می گشاید. ویژگی عصر کنونی سرمایه داری این است که کارایی و برد تاثیر این مکانیسم ها نسبت به سابق بسیار کاهش یافته است، نظام دچار

بحران مزمَن یا به قول اقتصاددانان، بحران ساختاری گردیده است که آغاز آن را از دهه 70 می دانند.

اگر به روند پس گرفتن دستاورد های مبارزات رفاهی کارگران در کشورهای موسوم به جامعه رفاه، مانند کشورهای اسکاندیناوی طی ده سیزده سال اخیر توجه کنیم، و بی تفاوتی اتحادیه های کارگری و بعضاً همکاری آنها با سیستم، در مانع شدن از حرکات اعتراضی کارگران در این رابطه را به خاطر آوریم، متوجه این تفاوت فاز و شرایط جدیدی که نظام سرمایه در آن قرار دارد می شویم. شرایطی که محور پایه های مادی عملکرد اولیه اتحادیه ها را، یک امر ضروری برای نظام سرمایه، جهت بار کردن و سرشکن نمودن بحران ساختاری بر زندگی و معیشت کارگران کرده است.

این ماهیت و موقعیت فعلی سندیکاها و اتحادیه ها در کشورهای پیشرفته سرمایه داری امپریالیستی، بر متن یک بحران ساختاری می باشد. حال می توان وضعیت و ظرفیت اینگونه تشکیلات را در کشورهایی مانند ایران، در صورت ایجاد حتی بر فرض محال، مستقل مجسم کرد.

تشکیل سندیکای مستقل !! و قانونی در چهارچوب نظم سرمایه، چاره گشای هیچ مشکل کارگران نخواهد بود.

می خواهم این را بگویم که برخلاف آرزوی سندیکالیست های خوش نیت و دلسوز وطنی، اینگونه متشکل شدن کارگران در ایران بر فرض که امکان پذیر باشد!! متأسفانه نه تنها لقمه نانی به سفره کارگران اضافه نخواهد کرد، بلکه حرکات اعتراضی خودجوش آنان را نیز که می تواند بستر مناسبی برای تقویت و سازماندهی گرایش رادیکال و کمونیستی درون جنبش باشد، در چارچوب بوروکراتیک و رفرمیستی پاسیفیستی خود محصور و خفه خواهد کرد.

استنباط من این است که در رابطه با فاز جدیدی که نظام سرمایه در آن به سر می برد که خصلت نمای آن را به طور خیلی فشرده شرح دادم، تاریخ مصرف جنبش سندیکالیستی و اتحادیه گرایی در جنبش کارگری جهان و به طور کاملاً محسوس در ایران و جوامع همانند آن تاریخاً سپری شده است و آنها از نظر محتوایی و برنامه ای، صرفاً به صورت مانعی در مقابل ایجاد تشکلات توده ای و سراسری کارگران، با پلاتفرم و برنامه طبقاتی ضد سرمایه داری، توسط گرایش کمونیستی درون جنبش، عمل می کنند.

از آنجاییکه جنبش طبقه کارگر تاریخاً و ماهیتاً یک جنبش اجتماعی ضد سرمایه داری می باشد، در میان گرایش های موجود در آن، تنها گرایش کمونیستی منطبق با روند عینی این جنبش است. بنابراین حاملین گرایش واقعی کمونیستی درون جنبش، یعنی کمونیست ها، همزمان با شرکت عملی و همیشگی در پیشبرد مبارزات روزمره اقتصادی رفاهی کارگران، موظف به فعالیت در جهت متشکل کردن کارگران، حول برنامه و پلاتفرم مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری، با مکانیسم های گوناگون تبلیغی، ترویجی در اشکال متناسب با اوضاع سیاسی جامعه و سمت و سو دادن همین مطالبات اقتصادی، رفاهی روزمره در جهت فراتر رفتن از چهارچوب رابطه سرمایه و مناسبات کار مزدی، در تشکیلات مناسب توسعه و پیشبرد این پلاتفرم می

باشند. تشکیلاتی سراسری، توده ای و غیر بوروکراتیک، منکی به مجامع عمومی در بر گیرنده تمام عرصه های مبارزه طبقاتی، یعنی تشکیلات شورایی. گرایش کمونیستی، سازمانیابی با مضمون سندیکالیستی و اتحادیه گرایی را حتی اگر توسط خود کارگران ایجاد شده باشد، مورد تایید قرار نمی دهد بلکه آن را نقد می کند و تمام توان خود را به صورت های سیاسی، تبلیغی، ترویجی و ... در جهت اقتنای طبقه، برای جایگزینی اتحادیه های موجود با شوراهای واقعی کارگران به کار می گیرد و با تمامی امکانات در تغییر سمت اتحادیه گرایی به طرف شورا و جنبش شورایی تلاش می کند. صرف تمایل و حمایت کارگران از اتحادیه سازی، هیچ حقانیتی از زاویه کمونیستی برای آن ایجاد نمی کند، زیرا این تمایل نه از آگاهی طبقاتی پرولتاریا، که از نفوذ و تسلط فکری، فرهنگی و سیاسی بورژوازی بر جنبش کارگری نشات می گیرد و نشانگر آن است که کارگر نه با سر آگاه به منافع تاریخی طبقاتی خویش، بلکه با سر بورژوازی می اندیشد و دقیقاً اینجاست که فلسفه وجودی گرایش کمونیستی و حاملین آن یعنی کمونیست های درون جنبش کارگری، مفهوم سیاسی و عملی می یابد.

**2003/6/10**

## چند نکته درباره سخنرانی بهمن شفیق

در جلسه روز بیست و سوم آوریل من در اتاق پالتاک «اتحاد سوسیالیستها» حاضر بودم و به گفتار سخنرانان از جمله آقای بهمن شفیق گوش می‌دادم. می‌خواستم حرف بزنم اما در آغاز به خاطر مشکلات تکنیکی و پس از آن به دلیل دیر شدن وقت موفق به طرح سوالات و ملاحظات خویش نگردیدم. سخنان آقای شفیق در این جلسه پالتاکی حاوی نکاتی بود که سکوت درباره آنها را به هیچوجه جایز نمی‌دانم. تبلیغ آشکار سوسیال دموکراسی و توسل به ضد کارگری ترین روایت سوسیالیسم با هدف دفاع از «کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری» در سرتاسر گفته های وی به شدت موج می‌زد. او سخت بر این عقیده بود که «سوسیالیسم در نفس متحد شدن کارگران نهفته است»، «سوسیالیسم یک افق زیست اجتماعی انسان ها نیست»، «سوسیالیسم جنبش طبقه کارگر علیه سرمایه داری و علیه بردگی مزدی نیست»، «سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر برای محو کار مزدی و مالکیت خصوصی تبیین نمی‌شود»، «سوسیالیسم با جنبش توده های کارگر برای رهایی بشر از هرگونه قید و قدرت ماوراء خود توضیح داده نمی‌شود»، سوسیالیسم هیچکدام از اینها نیست. سوسیالیسم مجرد متحد شدن و متشکل شدن کارگران است !!! اینکه کارگران با اتحاد خود چه می‌کنند، اینکه اتحاد آنها در خدمت تحقق کدام هدف ها و انتظارات قرار می‌گیرد. اینکه این اتحاد جنبش کارگری را به کدام سو می‌برد، اینکه این اتحاد به طور واقعی نیروی پیکار کارگران علیه سرمایه داری می‌گردد یا بالعکس در خدمت تحکیم بردگی مزدی آنها به کار گرفته می‌شود، اینها و مسائل دیگر، همه و همه در سخنرانی آقای شفیق یکسره و یکجا مهر باطل خوردند. در گفتگوی وی نفس متحد شدن کارگران همه چیز و اهداف، جهتگیری، محتوای ضد سرمایه داری پیکار، افق لغو کار مزدی جنبش کارگری، نوع مکانیسم های تحقق مطالبات و اهداف این جنبش، آگاهی طبقاتی کارگران، نقش این آگاهی به عنوان سلاح مادی پیکار طبقاتی، همه و همه یکجا به هیچ چیز و دقیقاً به هیچ چیز تبدیل شدند. عنوان سخنرانی بهمن شفیق «تبیین سوسیالیستی از کمیته پیگیری...» بود و او کلیه این مسائل و تحریفات را به هم بافت تا حرکت چند عناصر حاشیه و بیرون یا درون جنبش کارگری ایران را به عنوان مظهر و نماد حرکت سوسیالیستی طبقه کارگر در اذهان حاضران و شنوندگان جا بیاندازد. او در گفته های خود به شیوه ای بسیار نادرست دست به دامن تحریف آموزش های مارکس و فعالان پیشرو جنبش کمونیستی کارگران دنیا نیز شد. شعار معروف «کارگران جهان متحد شوید» را از کل بار طبقاتی و ضد سرمایه داری اش تهی ساخت و تحریف به غایت سوسیال دموکراتیک و سوسیال رفرمیستی این شعار معروف را وثیقه اثبات تبلیغات خویش قرار داد. شفیق با آب و تاب و هیجان بسیار زیادی اظهار داشت و استنتاج کرد که گویا برای نویسندگان مانیفست کمونیست نیز به راستی، نفس متحد شدن کارگران همه چیز و هدف این اتحاد، جنبشی که باید متحد شود، راه تحقق مطالبات و هدف های این جنبش و همه مسائل دیگر مبارزه پرولتاریا علیه سرمایه داری هیچ چیز بوده است !!!

از بهمن شفیق می پرسیم که:

1. اگر نفس متحد شدن کارگران کلید حل کلیه مشکلات جنبش کارگری و به گفته شما عین سوسیالیسم است چرا اتحاد 98% طبقه کارگر سوئد در اتحادیه سراسری کارگران این کشور LO و در حزب سوسیال دموکرات سوئد Socialdemokraterna arbetar parti، اتحاد چند ده میلیونی کارگران انگلیس در TUC و حزب کارگر انگلیس Labour، اتحاد چندین میلیونی کارگران آلمان در اتحادیه کارگری و حزب سوسیال دموکرات، اتحاد کارگران فرانسه، اسپانیا، اتریش، هلند، کانادا، امریکا، کره جنوبی، شیلی، برزیل، پرتغال و دهها کشور دیگر دنیای سرمایه داری در اتحادیه های عظیم و طویل در طول سالیان دراز، نه فقط هیچ کمکی به تقویت جنبش سوسیالیستی ضد سرمایه داری آنان نکرده است بلکه کل قوای مبارزه طبقاتی توده عظیم فروشنده نیروی کار در سراسر جهان را از هر نوع مبارزه اساسی و کارساز علیه بردگی مزدی باز داشته است؟ اگر نفس تجمع و تشکل کارگران مستقل از نوع راه حل ها، افق ها، محتوای مطالبات، متوسل بودن این تشکل به اصل جاودانگی کار مزدی یا خواهان مبارزه با کار مزدی بودنش، آری مستقل از تمامی اینها به هر حال تبلور سوسیالیسم و جنگ طبقاتی آگاهانه با سرمایه داری است. چرا بخش عظیم جنبش کارگری بین المللی به دنبال یک قرن مبارزه متشکل درون اتحادیه ها امروز بیش از همیشه در مقابل تهاجمات عریان نظام سرمایه داری جهانی به ضعف و فروماندگی و استیصال کشیده شده اند؟

2. بهمن شفیق می گوید که صرف تشکل کارگران همان سوسیالیسم و جنبش سوسیالیستی است. معنای این سخن این است که تشکل کارگران در چهارچوب تمکین به بردگی مزدی و بر اساس باور به امکان بهبود شرایط کار و زندگی خویش در سیطره تسلط نظام سرمایه داری نیز عین سوسیالیسم و جنبش سوسیالیستی است !!! معنای این سخن این است که احزاب سوسیال دموکرات و اتحادیه های وابسته به این احزاب حداقل در یک دوره طولانی تاریخی نماد عالی جنبش سوسیالیستی کارگران بوده اند. به این دلیل مشخص که بسیاری از این احزاب در سطح وسیعی، کارگران یا حداقل لایه های معینی از طبقه کارگر را در درون خود متشکل می ساخته اند. اتحادیه های کارگری نیز طبیعتاً کارگران را متحد می کرده اند. معنای دقیق سخن شفیق این است که سوسیال دموکراسی و جنبش اتحادیه ای عالی ترین شکل نمایش سوسیالیسم و جنبش سوسیالیستی کارگران هستند. به نظر می رسد که بهمن بسیار دیر چشم به جهان گشوده است. او در زمانی پرچم سوسیال دموکراسی را به دست گرفته و بر دوش حمل می کند که موج تنفر کارگران دنیا از احزاب سوسیال دموکرات به دلیل نقش تاریخی سراسر ارتجاعی این احزاب در اعمال نظم ضد انسانی سرمایه داری بر توده های کارگر به نقطه اوج خود رسیده است.

3. شفیق ادعا می کند که هر اتحاد و تشکل کارگران عین سوسیالیسم است. مطابق این تعریف، به صف شدن کل طبقه کارگر اروپای شرقی در پشت علم و کتل بخشی از بورژوازی علیه بخشی دیگر در آخرین دهه قرن بیستم عین جنبش سوسیالیستی بوده است. مطابق این تعریف لُخ والسا ها، پلتسین ها، یوشینکو ها و نظایر اینها در عداد رادیکال ترین و فرزانه ترین رهبران سوسیالیسم در تاریخ جنبش کارگری بوده

و هستند!! زیرا بخش های وسیعی از کارگران کشورهای خود را حول مسأله جایگزینی برنامه ریزی متمرکز دولتی سرمایه ها با نوع غربی این برنامه ریزی متحد نموده و در احزاب خاص این کار متشکل ساخته اند. از اینها که بگذریم به نظر می رسد سهم روح الله خمینی نیز در این زمینه چندان قابل چشم پوشی نباشد!! چه او نیز بخشی از کارگران ایران را برای چند روزی زیر لوای ضدیت با سلطنت، آب و برق مجانی و حکومت مستضعفان به شیبادی ها و دغلقاری های خود متوهم ساخت. ظاهرا مطابق تعریف شفیق بسیار بهتر خواهد بود که کارگران دنیا به جای یادگیری از مارکس، به لخ و السا ها، یلتسین ها، خمینی ها و نوع اینها امید ببندند.

4. شفیق می گوید که معرف مانیفست کمونیست اصل متحد شدن کارگران جهان است، اما نویسندگان مانیفست و توده عظیم کارگران همراه و هم‌رزم آنها اتحاد کارگران جهان را اتحادی برای نابودی نظام سرمایه داری و نه مثلا برای بهبود شرایط کار و زندگی خود در چهارچوب موجودیت بردگی مزدی می خواستند. شفیق به شیوه بسیار نادرستی شعار «کارگران جهان متحد شوید» را تحریف می کند.

5. شفیق تاکید کرد که سوسیالیسم یعنی طبقه کارگری که در دولت متشکل شده است. این حرف هم به درستی و با مضمونی عمیقا سوسیالیستی توسط مارکس و کمونیست های مارکسی به کار گرفته شده است و هم توسط افراد، گرایشات، احزاب و دار و دسته هایی که به گونه ای سخت نادرست و باژگونه سکت و حزب خود را عین طبقه و تمامیت طبقه کارگر تلقی می کرده اند. وقتی که شفیق یک اتحادیه کارگری وفادار به بردگی مزدی را به صرف متشکل بودن کارگران در آن، نماد سوسیالیسم و جنبش سوسیالیستی می داند، «طبقه کارگر متشکل در دولت» ایشان نیز سواى یک دولت سوسیال دموکراتیک هیچ چیز دیگری نمی تواند باشد. شفیق مطلقا توضیح نمی دهد که این طبقه کارگر متشکل در دولت در کدام پروسه پیکار به این نقطه و به تشکیل چنین دولتی نائل آمده است. آیا اتحادیه های کارگری برزیل و همبستگی لهستان است که با بهره گیری از توهم کارگران ناراضی عهده دار برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی شده اند یا به راستی سازمان سراسری شورایی دخالت آحاد شهروندان برای برنامه ریزی پروسه کار و تولید اجتماعی است که از درون روند طولانی پیکار توده های کارگر علیه استثمار و مشقات و بی حقوقی های جامعه سرمایه داری، توسعه این پیکار به کلیه عرصه های زندگی بشر، پیکار برای تحمیل مطالبات روزمره بر سرمایه داران و دولت آنها، پیکار علیه تمامی اشکال ستمکشی سرانجام به ساقط نمودن دولت بورژوازی و استقرار خویش نائل آمده است؟ شفیق در این باره هیچ چیز نمی گوید اما تاکید موكد و مكرر او بر نفس تشکل کارگران به عنوان نماد سوسیالیسم و جنبش سوسیالیستی فقط و فقط احتمال اول را به جلو صحنه می راند.

6. شفیق بسان تمامی کسانی که سایه هر بحث مربوط به تشکل ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی را به گلوله می بندد بسیار نادرست مطرح کرد که گویا فعالین ضد سرمایه داری فقط شعار لغو کار مزدی را سر می دهند، گویا نسبت به مبارزات جاری روز کارگران بی تفاوتند، گویا می خواهند با کودتا و به طور خلق الساعه کار مزدی را لغو سازند!!! به شفیق توصیه می کنیم که قبل از طرح این مطالب کمی به خود زحمت دهند و از میان انبوه مطالب و مقالات و بحث های مشروح و مفصل

فعالین ضد سرمایه داری یکی، چند تا را مطالعه کنند، شاید از این طریق دریابند که بسیار بی گذار به آب زده اند. اگر هم حوصله این کار را ندارند، به وی توصیه می کنم که اندکی چشم باز کنند و به دنیای پیرامون خود و به آنچه در جامعه ایران می گذرد نظر اندازند. در طول دو سال اخیر فعالین جنبش ضد سرمایه داری و پرچمداران برپایی تشکل ضد سرمایه داری طبقه کارگر و نه سندیکالیست های مورد تکریم و ستایش شفیق بوده اند که بیشترین حضور را در عرصه های حیات جاری جنبش کارگری داشته اند. منابع خبری و مشاوران شفیق آدم های بسیار وارونه پردازی هستند.

7. در ترکیب کمیته پیگیری مورد دفاع و حمایت آقای شفیق اکثریت با سندیکالیست هایی است که هر دینار افزایش دستمزد کارگران را به صد ها دینار سود افزون تر سرمایه پیوند می زنند. تبیین سوسیالیستی شفیق از فعالیت این جماعت برای سازمان دادن جنبش کارگری تبیینی بسیار ضد سوسیالیستی است.

8. به عنوان یک کارگر با پیشینه طولانی فعالیت سیاسی و به مثابه یک فعال جنبش ضد سرمایه داری بالاترین و بیشترین اهمیت را برای متشکل شدن کارگران قائل هستم. از این گذشته با همه وجودم به طبیعت ضد سرمایه داری مبارزات توده های کارگر یقین دارم. فکر می کنم که جنبش کارگری اساسا جنبشی علیه استثمار و مشقات و مصائب نظام سرمایه داری است. اما این جنبش برای اینکه در جهت محور بردگی مزدی حرکت کند باید به طور پیوسته با راه حل ها، رهنمود ها و راهکارهای ضد سرمایه داری تغذیه شود و به پیش رود. این جنبش می تواند با افتادن به ورطه سندیکالیسم، سوسیال دموکراسی یا غلطیدن به دامن راه حل ها و افق های اقتشار دیگر اجتماعی برای مدت ها از سنگر مبارزه طبقاتی علیه اساس سرمایه داری منحرف شود. در چنین حالتی بر خلاف آنچه شفیق می گوید نفس متشکل بودن هم علاج درد او نخواهد بود. طبقه کارگر باید متشکل شود اما باید که علیه سرمایه داری و با افق لغو کار مزدی متشکل شود.

24 آوریل 2005



## بابک پویا و انتقاد سکتاریستی به محمود صالحی

بابک پویا در سایت حکمتیسم در باره نوشته اخیر محمود صالحی یکی از اعضای موسس کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکلهای کارگر به بحث پرداخته است. مقایسه محتوای این دو نوشته یعنی گزارش محمود صالحی از روز اول ماه مه 2005 و مضمون سخنرانی وی در این مراسم با مقاله آقای بابک پویا برای فعالین جنبش کارگری ایران می تواند آموزنده باشد.

در این دو نوشته به دو افق، دو راه حل، دو نوع نگاه در بنیاد متفاوت به جنبش کارگری و دو روایت اساساً متضاد از سوسیالیسم و جنبش سوسیالیستی برمی خوریم. آنچه در این میان برای فعالان کارگری ایران و جهان آموختنی است نه فقط درک تفاوت حرفهای این دو (محمود و بابک) که درک روشن مابه ازاء عینی و عملی دو نگاه متضاد طبقاتی به جنبش کارگری و دو افق کاملاً متمایز اجتماعی در مقابل طبقه کارگر است.

من از این دید به ماجرا نگاه می کنم و بعنوان یک کارگر دارای پیشینه سیاسی و تجربه فعالیت، ملاحظات خودم را بطور ساده و روشن در چند نکته با فعالین جنبش کارگری ایران در میان می گذارم.

1 - تلاش محمود صالحی بعنوان فعال کارگری در جهت متحد نمودن جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی کارگران است، در حالی که نوشته بابک پویا در کلیت خود بیان نوعی رژیم ستیزی میلیتانت رفرمیستی و تهی از بار ضد سرمایه داری می باشد.

صالحی در روز اول ماه مه قبل از شروع مراسم و بقول خودش در حالیکه نیروهای مسلح رژیم چهارچشمی هر حرکت او و همراهانش را زیر نظر داشتند، خطاب به کارگران می گوید: "ببینید، به رژیم و مزدوران سرمایه نگاه کنید، این ها کسانی هستند که ما کارگران تا یک ساعت پیش نانشان را پخته ایم، لباس تنشان را دوخته ایم، اتومبیل شان را تعمیر کرده ایم، در خانه هایشان را روفته و آشغالشان را دور ریخته ایم. خانه هایی که آنان را از سرمای زمستان و گرمای تابستان محفوظ می کند، حاصل کار ماست. ما از مریض هایشان پرستاری کرده و می کنیم. بچه هایشان را آموزش می دهیم تا دکتر و مهندس، معلم و کارخانه دار شوند ....."

ماحصل حرفهای محمود این است که سرمایه داران و ایادی آنها هرچه دارند از ماست، هستی شان محصول نیستی ماست، با سقوط ما از هستی به قدرت و حکومت بر ما دست یافته اند.

محمود به این وسیله به هم زنجیرانش اعلام می کند که مبارزه ما مبارزه ای فراتر از صرف جنگ با رژیم اسلامی است. ضدیت ما با نظامی می باشد که دولت اسلامی و هر نوع دولت موجود در تمامی جغرافیای سیاسی جهان جزئی جدایی ناپذیر و ارگانیک از برنامه ریزی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی و در یک کلام دستگاه اعمال قدرت آن نظام بر طبقه ماست. ما با اساس کار مزدوری و مناسبات ضد انسانی مزدی در پیکار هستیم.

صالحی بسیار ساده و شفاف تعریف جامعی از طبقه خود، از جنبش طبقه اش، از وحدت ماهوی بخش های مختلف توده های طبقه اش، از مبارزه بنیادی این طبقه با سرمایه، برای کارگران به دست می دهد. او می گوید ما کارگران نانو، کارگران بخش صنعت، کفش، چوب، نساجی، نفت، پتروشیمی، ذوب آهن، راننده، معلم، پرستار، قالی باف، مترجم، مربی مهد کودک و .....، همگی توده های فروشنده نیروی کار هستیم. همگی توسط سرمایه استثمار می شویم. همگی مستقیم و غیرمستقیم در پروسه تولید ارزش اضافی برای سرمایه شرکت داریم. سرمایه و کل قدرت آن محصول استثمار ما کارگران است. هر چه ما با کار خود تولید می کنیم به قدرت سرمایه داران تبدیل می شود. عامل اصلی و واقعی فقر، فلاکت، کرسنگی، بی مسکنی، بی بهداشتی ما کارگران دنیا در وجود رابطه پلید و سرشار از توحش خرید و فروش نیروی کار و در یک کلام نظام ضد بشری سرمایه داری است که باید با پیکار طبقه جهانی ما نابود گردد.

صالحی می گوید مراسم اول ماه مه، مراسم ماست. این مراسم را ما در هر کجا، در کارخانه، در سطح شهرها، در زندان ها، در مراکز قدرت و نفوذ دولت بورژوازی، حتی در میدان های تیر بر پای می داریم. نکته اساسی این است که در همه جاها و در کلیه موقعیت ها، به مراسم خود محتوا و مضمون ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی می دهیم. حتی اگر این مراسم زیر سایه سرنیزه و رگبار مسلسل سرمایه داران، به مصادره دولت بورژوازی درآید، باز هم علیه بقای کاپیتالیسم سخن می گوئیم. ماهیت استثمار و توحش و انسان ستیزی سرمایه را افشاء می کنیم و مبارزه علیه رابطه خرید و فروش نیروی کار یعنی پیکار ضد سرمایه داری را به پیش می رانیم.

آنچه برای محمود صالحی مهم است، برای بابک پویا هیچ اهمیتی ندارد. مبارزه محمود با رژیم اسلامی، ستیز با سرمایه داری و دولت سرمایه است. جنگ و ستیز بابک پویا مبارزه با فرماندار سقز و رئیس اداره کار این شهر می باشد. در نگاه "بابک پویا" بحث بر سر این نیست که مراسم اول ماه مه سقز چه تاثیری بر پروسه مبارزه کارگران علیه سرمایه داری و صف آرای طبقه توده های کارگر علیه بردگی مزدی خواهد داشت. نهایت انتظار و توقع او برگزاری یک آکسیون چند نفری با هیاهو و داد و قال رادیکال مآبانه ضد رژیمی است.

محمود صالحی بعنوان عضو موسس کمیته هماهنگی، در سطح جنبش کارگری و جامعه بطور علنی و با صراحت اعلام داشته است که در جهت سازمان یابی ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی طبقه کارگر مبارزه می کند. او با این نقش و تعریف از فعالیت و وجود اجتماعی خود، در مقابل دولت سرمایه داری ظاهر می شود و همراه با اکثریت کارگران سقز بدون کسب هیچ مجوز و با تاکید بر این اصل که برگزاری مراسم اول ماه مه حق بدیهی طبقه کارگر است بر سر جا و مکان برگزاری مراسم، با نمایندگان دولت سرمایه داری به بحث و جدل می پردازد. این موضوع که عمال دولت بورژوازی مجبور شده اند در مقابل یک فعال کارگری سخنگوی گرایش رادیکال ضد کار مزدی و همراهان سرمایه ستیز او بطور موقتی تسلیم شوند، برای محمود لحظه ای حساس است. او تصمیم می گیرد تا این موقعیت

مثبت را وسیله گسترش و تحکیم پایه های جنبش طبقاتی توده های کارگر کند. او می رود تا در جمع کارگران حضور یابد و در حالیکه اجتماع کارگران در مصادره دولت سرمایه است، علیه سرمایه، علیه مصادره کنندگان مراسم اول ماه مه و علیه استثمار و جنایات سرمایه سخن بگوید. او این کار را می کند و به تمامی ایادی سرمایه و عمال دولت سرمایه داری نشان می دهد که یک فعال واقعی جنبش ضد کار مزدی، چهره محبوب و مورد اعتماد توده کارگر می باشد، در حالیکه مزدوران بورژوازی، روسای سازمانهای پلیسی ضد کارگری درون جنبش کارگری و هر آنچه که سرمایه و نظام بردگی مزدی را نمایندگی می کند سخت منفور و مطرود توده های کارگر می باشد.

محمود با این کار به بخش مهمی از این اهداف دست می یابد. بابک پویا هیچ کاری با این موضوعات ندارد. در مذهب و مرام وی و سکت او جنبش کارگری یک جنبش اساساً رفرمیستی و در راستای پذیرش ماندگاری سرمایه داری است که تنها راه نجاتش آویختن به سکت هاست. او با چنین نگرشی کل تلاش و جنگ و ستیز محمود صالحی در مورد سازمانیابی ضد کار مزدی کارگران را کاری باطل می پندارد. علت قهر وی علیه محمود و آزرده شدن او این است که چرا محمود به جای همه این کارها به آکسیون بازی فرقه ای چند نفره مورد نظر وی روی نیاورده است. رفرمیسم ملیتانت ضد رژیم تهری از محتوای ضد کار مزدی برای بابک پویا همه چیز و مبارزه ضد سرمایه داری برای ایشان هیچ چیز می باشد.

2 - گزارش محمود صالحی نشان می دهد که نقطه عزیمت وی در رابطه با مراسم اول ماه مه یا هر برنامه و مورد دیگر، حضور گسترده کارگران و جنبش آنان است. او اولویت را به بودن با توده کارگر می دهد و بر این باور است که هر جا کارگران حضور دارند و تحت هر شرایطی که مقدور باشد مطالبات، راه حلها و مسایل جنبش ضد کار مزدی را با توده های وسیع کارگر در میان گذاشت، باید حاضر شد و به این کار مبادرت نمود. او سوسیالیسم را در ژرفنای جنبش کارگری می بیند و معتقد است که جنبش سوسیالیستی را باید در همین جا یعنی جنبش کارگری آبیاری کرد. همین جا باید آن را با برنامه و افق دار ساخت. قدرت آن را تقویت کرده و سرانجام به پیروزی رساند. نیروی محرکه سوسیالیسم از نظر او توده فروشنده نیروی کار می باشد. اگر مراسم اول ماه مه کارگران زیر فشار سرکوب ارتجاعی سرمایه و در وضعیت بسیار نامناسبی از سطح توازن قوای طبقاتی اجباراً به اسارت دولت بورژوازی در می آید، باید همین شرایط اسارت را به عرصه مبارزه مبدل ساخت. باید در همین مراسم مصادره شده و تحت کنترل نیروهای مسلح مزدور سرمایه نیز، فریاد اعتراض ضد کار مزدی و ضد دولت سرمایه داری را بلند کرد. بدون کارگران و با صرف یدک کشیدن نام آنان بدنبال سکت خویش نمی توان جنبش کارگری را علیه بورژوازی سازمان داد.

نگاه بابک پویا به مساله مورد بحث، نگاهی بکلی از نوع دیگر است. او به کارگران و جنبش آنان و اینکه کجا هستند، هیچ کاری ندارد، آکسیونیم و فرقه بازی آنچنان حصاری بر دید سیاسی او کشیده که امکان رویت جنبش کارگری را از وی سلب نموده است. از نظر ایشان طبقه کارگر همان چند نفری هستند که روش های آکسیونی

سکت وی را قبول دارند و به این ترتیب می توان به کمک آنان یک آکسیون چند نفری مثلاً به مناسبت اول ماه مه برپا کرد. در اینجا نقطه عزیمت نه جنبش کارگری و سوسیالیسم طبقه کارگر بلکه پرچم سکت است که باید به اهتزاز در آید. روزگاری "برشت" شاعر و نمایش نویس چپ آلمانی گفت: " اگر طبقه به هر دلیل و تحت هر شرایطی حرف حزب را گوش ندهد، حق مفروض و مسلم حزب است که طبقه را منحل سازد " !!! آنچه بابک پویا می اندیشد مصداق واقعی همین طنز است. از دید وی اگر منفعت کوتاه یا دراز مدت دار و دسته ایجاب می کند که اجتماع کارگران یا حتی جنبش کارگری متلاشی شود، لحظه ای نباید در این کار یعنی فروپاشی اتحاد کارگران و جنبش طبقاتی آنان تردید کرد. اگر تامین زرق و برق آکسیون بازی دار و دسته ای در زدن تیشه به ریشه جنبش ضد سرمایه داری و اتحاد با شیفتگان صنعت ملی !! یا دوم خردادی ها، توده ای ها، اکثریتی ها و راست ترین سندیکالیست هاست، باز هم باید حتماً به این اقدام مبارزت تمود.

از نظر بابک پویا اینکه محمود صالحی با حضور در مراسم صادره شده اول ماه مه بالاخره توانسته است در اجتماع کارگران باشد، حرف جنبش ضد سرمایه داری کارگران را بزند و ماهیت تمامی ایادی دولتی و مزدوران بورژوازی بعلاوه سازمانهای پلیسی تحت نام شورای اسلامی کارگران، خانه کارگر و انجمن های صنفی کارگران را افشاء کند، آری همه این کار ها حائز هیچ ارزشی نیست زیرا در این میان چیزی عاید فرقه بازی و آکسیون پردازی آقای پویا نگردیده است. ایشان معترض است که محمود صالحی عده ای را حذف کرده است. واژه "عده" در اینجا همان نام مستعار آکسیون پردازان می باشد که برای تبدیل مراسم اول ماه مه کارگران به یک آکسیون متداول چند نفره در تلاش بوده اند.

**1 سپتامبر 2005**

## چرا این مملکت عقب افتاده است؟

مقاله مجید محمدی تحت عنوان «تزهایی در رابطه با گام های عملی جنبش کارگری ایران ...»، اعلام آمادگی همراه با پلتفرم عملی یک گرایش سندیکالیستی، برای انحلال کامل خویش در پروژه توسعه کاپیتالیستی اقتصاد و ساختار اجتماعی جامعه سرمایه داری ایران، تحت لوای «پاسخ جنبش کارگری ایران، بر اساس شاخص منفعت طبقاتی، به سوال محوری چرا این مملکت عقب افتاده است؟» می باشد.

از آنجایی که مجید عضو بنیاد کار است، یعنی نهادی که اعضای بنیان گذارش حداقل در مباحث حضوری با من، دعوی کمونیست بودن داشته و دارند، به همین دلیل لازم می دانم استنتاج و نقد را به طور فشرده و حداقل امکان روشن، نه به عنوان یک تئوریسین از نوع نویسنده مقاله، بلکه در مکان یک کارگر کمونیست و وفادار جدی به آموزش های کمونیستی مارکس، پیرامون جهتگیری ضد کمونیستی مستقیم و غیر مستقیم تزه های 15 گانه ایشان، ارائه دهم.

با وجودی که می دانم، این نقد و بررسی مانند تمام بحث و جدل های تاکنونی در خارج از کشور به دلیل جدا بودن از عرصه پراتیک اصلی، نمی تواند منشا اثری باشد، (که دلیل عدم شرکت در این گونه بحث و جدل های مدون، بعد از جدایی ها از حزب نیز همین بوده)، اما حداقل مدعیان پیشکسوتی جنبش کارگری، امثال مجید می توانند بفهمند که کارگرانی نیز وجود دارند که مشمول حکم منصور حکمت مبنی بر بی اطلاعی، از «خوردنی یا نوشیدنی بودن لنین» نیستند. کارگرانی که یقین دارند، جنبش طبقاتی آنان بدون اتکا به کمونیسم و سیاست ها و تشکیلات سراسری متناظر بر آن، حتی قادر به دستیابی پایدار مطالبات اقتصادی محدود و روزمره اش نیز نخواهد بود.

بعد از این مقدمه، به بررسی و نقد این مقاله، یا به قول مجید، به «بحث برای بحث»! می پردازم.

پاراگراف 1 تا 4 نوشته مجید، بیان کلی احکام گونه بدیهیاتی است که رابطه میان دو طبقه اصلی جامعه را در بر می گیرد، و نویسنده با طرح آنها کوشیده است تا به شیوه کسانی چون منصور حکمت، صغری و کبرای لازم برای پیش کشیدن حرف های اصلی خویش در پاراگراف 4 به بعد را فراهم سازد. بنابراین از پاراگراف 4 شروع می کنم: در این بند یا به اصطلاح تز، این گونه آمده است، که محور مجادلات نظری در ایران امروز، پاسخگویی به سوال «چرا مملکت عقب افتاده است؟» می باشد، و پاسخ جامعه شناختی، اقتصادی و سیاسی این سوال، در توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، جامعه مدنی و غیره انعکاس پیدا کرده است. این عین نوشته این فعال کارگر "کمونیست" سابق است، ایشان تزهایش را بی هیچ تحلیل و استدلال جامعه شناختی یا اقتصادی از ایران کنونی طرح می کند و با عبور فوری از بند های 1 تا 3 بلافاصله در بند 5 می گوید: جنبش کارگری، (بخوان باصطلاح فعالین خارج کشور کارگری، مانند خود ایشان و خیل مدعیان این عرصه) در مقابل این سوال اجتماعی نباید لاقید

باشند و اگر به دو قطبی آرمان گرایی متافیزیکی (که بی شک بیانی استعاری از جهانبینی صد و پنجاه ساله مارکسی) است و یا به مطالبات روز (بخوان مبارزات اقتصادی و روزمره کارگری) بچسبند، قطار جنبش کارگری را به ریل های حاشیه ای و فرعی که منجر به هیچ کجا آبادی نیست هدایت می کنند.

دقت در جملاتی که این آقا و منصور حکمت در تشبیه جنبش کارگری، به قطار که به هر حال به یک راننده در هر شبفت بیشتر نیاز ندارد و پروسه پر پیچ و خم و ناهموار این جنبش، به ریل های اصلی و فرعی، مهم است و می تواند فاکتوری باشد در شناخت دقیق تر نگرش آنان نسبت به جنبش طبقه کارگر.

واژه میهن مترادف مملکت است، پس با اجازه خواننده من آنرا گاهی به جای مملکت به کار می برم.

چرا این میهن که هم متعلق به طبقه حاکمه بورژوازی و هم به نظر مجید محمدی "متعلق به کارگران و توده مردم می باشد"، عقب افتاده است؟ سوالی که از قبل و بعد از مشروطیت تاکنون نه تنها در ایران، بلکه در جوامع دیگر نیز، مثلا روسیه قبل از انقلاب اکتبر مطرح بوده است. نویسنده تزاها اما اصرار دارد که محوری شدن چرایی عقب افتادگی میهن عزیز! را به وضعیتی نسبت دهد که از چهار سال پیش، تحت لوای نهضت دوم خرداد آغاز شده است، به هر حال بحث بر سر اینکه بورژوازی کی و از طریق کدام نماینده یا نمایندگانش، مساله توسعه سیاسی یا اقتصادی را بیشتر پیش کشیده است نمی باشد، بحث بر سر این است که طرح مقوله توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی و جامعه مدنی، انعکاس دهنده سوالات و معضلات طبقه بورژوازی ایران، در جهت ایجاد دولت متعارف و در کل جهتگیری نظام سرمایه داری ایران، بر اساس ملزومات بازار جهانی و ... می باشد که تحلیل علمی و عینی یعنی مارکسی این موضوع، در حوصله این نوشته نیست و فرصت دیگری می طلبد که اگر همین آقای محمدی باز بحث ها را مثل سابق در بنیاد با عبارت «ذکر بحث نظری موقوف!» و یا به شکل توصیه «زمینه های مشخص بحث» و «هدف ما راه انداختن بحث برای بحث نیست»، سعی در ایجاد محدودیت و سانسور نکنند و بقیه اعضای محترم بنیاد نیز خواهان آن باشند، می توان آنرا در تمایز با تحلیل و نظرات دیگر چه از نوع سرنگونی طلبش، مثلا حزب منصور حکمت و چه نتیجه گیری های رفرمیستی ایرج آذرین تحت عنوان «وظایف تازه» (در نوشته اش، چشم انداز و تکالیف)، در همین صفحه از سایت بنیاد باز کرده و بحث اثباتی در این زمینه ارائه داد.

به طور موقت فرض می کنیم که این بند یا تز ذهنی درست باشد و سوال محوری، چرایی عقب افتادگی میهن سرمایه داران با هدف گشایش راههای توسعه سیاسی، اقتصادی و مدنی سرمایه داری باشد، به بیان دیگر تصور کنیم که «اسطوره سرمایه داری ملی» به قول منصور حکمت در زمانی که اعتقاد به مارکسیسم داشت و اقعیت پیدا کرده باشد و بخشی از دولت جمهوری اسلامی سرمایه و سرمایه داران خارج از قدرت در شکل محوری شدن سوال «چرا میهن عقب افتاده است؟» در صدد کندوکاو ریشه بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران عزیز! برآمده باشند، سوال این است که در شرایط کنونی به ویژه با توجه به موقعیت بازار جهانی در جهان یک قطبی و

تقسیم بین المللی جوامع سرمایه داری به حوزه های صدور سرمایه و بازار نیروی کار ارزان با تکنولوژی عمدتاً کاربر، پاسخ بورژوازی ایران به معضل عقب افتادگی اقتصادی و سیاسی چه می تواند باشد؟ جز اینکه با اتخاذ سیاست ها و برنامه اقتصادی خاص، برنامه ریزی های مثلاً 5 تا 10 ساله می کند تا ایران را مثلاً از مملکتی بمثابة حوزه صدور سرمایه یا به قول چپ قدیم "وابسته به امپریالیسم"، به کشوری مستقل از نظر اقتصادی و تکنولوژی پیشرفته و حتی انفورماتیک تبدیل کند. به طور محال فرض کنیم که ایران از کشوری بمثابة حوزه صدور سرمایه به مملکتی صادر کننده سرمایه تبدیل گردد. مثلاً مانند ژاپن و در بازار جهانی، در متن رقابت با انحصارات بین المللی، سهم انحصاری خود را از ارزش افزوده جهانی کسب کند و در همین رابطه به اخذ مافوق سود نیز نائل آید و مثلاً به ملزومات اقتصادی ایجاد نوعی جامعه رفاه آسیایی و استقرار دموکراسی پارلمانی دست یابد و دیگر دلیلی برای اینکه مملکت عقب افتاده بماند وجود نداشته باشد. از این گذشته باز هم به طور محال فرض کنیم که جنبش طبقه کارگر نیز در این روند، بر زمینه مناسب پیشرفت اقتصادی به رهبری گرایش سوسیال دموکراسی و تردیونیستی و یا هر گرایش رفرمیستی دیگری، طرح هایی در جهت منافع صنفی اش و مطابق درک و تفسیرش از پیشرفت و جامعه مدنی، به میان کشیده و حول مبارزه برای آنها خود را متشکل ساخته باشد. سوال این است که حتی تحقق عینی تمامی این احتمالات واهی، واقعا می تواند هیچ مشکلی از کوه معضلات زندگی کارگران ایران حل کند؟!!

یادش بخیر مارکس که یک قرن و نیم پیش گفت: «سرمایه داری درست از زمانی که با انقلابش قدرت سیاسی را کسب می کند و شیوه تولید و مناسبات اقتصادی را بر جامعه مسلط می گرداند، یک نظام اجتماعی تاریخی ارتجاعی ست و استراتژی سوسیالیستی جنبش اجتماعی طبقه کارگر، محور آن از طریق کسب قدرت سیاسی می باشد» و حالا این پیشکسوت سابق تعدادی کارگر در ایران (البته به قول خودش)، عرق ناسیونالیستی اش گل کرده و عقب افتادگی میهن عزیز! برایش محوری و داغ شده و جنبش کارگری را دعوت به شرکت در این عرصه جوشان نظری می کند! طبقه ای که در حال حاضر در شرایط وحشتناک و نکبت بار ایران، ناشی از حاکمیت 22 ساله یکی از فاشیستی ترین و درنده ترین حکومت های موجود در تاریخ سرمایه داری، برای دریافت یک سال حقوق عقب افتاده اش در یک بی سازمانی و تشتت عمومی، به اشکال گوناگون مبارزه از اعتصاب گرفته تا تظاهرات و راه بندان، مشغول است.

طنز مساله این است که ایشان در دنباله مقاله خویش، طی تزهایی به این واقعیت نیز می پردازد و سعی در ایجاد ارتباط بین آنها با سوال محوری «چرا مملکت ایران عقب افتاده است؟» می کنند. سوال من این است که آیا در طول دو قرن اخیر در هیچ کجای این دنیا، هیچ گرایشی در درون جنبش کارگری، حتی گرایشی که تاکتیک و استراتژی اش صرفاً مبارزه اقتصادی طبقه بوده و هست، چنین فراخوانی به کارگران مبنی بر شرکت در پروژه پیشرفت جامعه سرمایه داری داده است؟ اگر چنین جریانی وجود داشته و دارد، لطفاً به من نیز اطلاع دهید تا بگویم مجید به آن تعلق دارد و به هر حال گرایشی از طبقه خودمان است و مال بد بیخ ریش صاحبش

است. باید بگونه‌ای آن را تحمل و در صورت امکان، اصلاح و در غیر این صورت افشا و منزوی نمود. سوال دیگر اینکه آیا واقعا باز در همان فاصله زمانی دو قرن اخیر، برای جنبش طبقه در هیچ مملکتی امکان شرکت واقعی در پروژه پیشرفت جامعه مطابق تراز منفعت طبقاتی اش، از نظر تئوریک و عملی وجود داشته است؟ نویسنده تزهایی درباره ... در بند 6 در سطح کلی به نقد دو قطب، قطب غیر مسئول و بی ربط و قطب منتظرالخدمت در پاسخ به این سوال محوری می پردازد و برای قطب بی ربط و غیر مسئول، به عنوان مثال به ترتیب سربداران (که گویا در اول ماه می امسال از بنیان گذاران حزب کمونیست ایران مارکسیست لنینیست مائوئیست!) بوده و حزب کمونیست منصور حکمت! با پسوند کارگری و جریبان کمونیست امروز را با یک و، و چند نقطه ردیف می کنند. که در مورد اولی و دومی تکرار بدیهیات است، یعنی آنها به اندازه ایشان به جنبش کارگری بی ربط هستند. البته یک تفاوت بین آنها و مجید وجود دارد و آن این است که آنها خود را حزب گرایش کمونیستی معرفی می کنند! و ایشان اصولا چنین ادعایی ندارد و سومی یعنی کمونیست امروز، تا آنجایی که من با آنها آشنا هستم ادعای نفوذ نظری و تشکیلاتی در جنبش کارگری را ندارند. آنها خود را جریانی مارکسیستی می دانند که بر نقد برنامه ای چپ تاکتونی، تاکید می کنند و در این رابطه چهارچوب برنامه ای خود را به عنوان آلترناتیو ارائه داده اند و حول آن به توضیح تئوریک و سیاسی پرداخته اند. درباره جریان منتظرالخدمت بالا، از اکثریت و فرخ نگهدار مثال می آورد و اشکال آنها را در عدم استقلال در اتخاذ موضع می داند که گویا منجر به تبیین سطحی و نازل از مقولات و مباحث مطروحه می شود. یعنی اگر استقلال داشتند و مانند ایشان چشم انتظار صدقه از بالا نبودند، می توانستند مانند او کاملا به جنبش کارگری مربوط باشند و مثلا جواب سوال محوری را، با تراز و شاخص منفعت طبقه بدهند. در این بند مجید با پیش کشیدن نام حزب کمونیست کارگری و سربداران به طور غیر مستقیم می خواهد کمونیسم را در قالب انتقاد از چپ میلیتانت و سرنگونی طلب فراطبقاتی و سوسیال رفرمیسم راست تخطئه کند. درست کاری که کشورهای سرمایه داری غرب در قالب نقد شوروی زمان استالین به بعد کرده و می کنند که اوج آن بعد از فروپاشی اردوگاه بود که هنوز هم ادامه دارد.

در بند، ببخشید تز 7 می گوید: معضل جنبش کارگری ایران، کمبود اعتراض، مبارزه، تجربه رهبران کارآمد (با چه گرایش و بینش سیاسی، معلوم نیست!)، کمبود جسارت، فداکاری و متوهم بودن به بالا نیست. معضل آنان فقط این است که به مثابه یک جنبش سراسری و واحد، عرض اندام نمی کنند. حال اگر این عرض اندام نخواهد به معنی عرض اندام در زورخانه های قدیم ایران باشد، باید پرسید آقای محترم، این عرض اندام با چه مطالبات و گرایش و محتوای سیاسی؟

با کمی دقت، پاسخ غیر مستقیم به این سوال را می توان در بند 8 دید. پاسخی نه تنها مغایر با گرایش ضعیف و پراکنده کمونیستی درون جنبش کارگری ایران، بلکه حتی مغایر با تمام گرایش های رفرمیستی، اعم از سندیکالیستی و اتحادیه گرای و ... خلاصه و جوهر آن این است: عرض اندام جنبش کارگری، در قامت سراسری، در زورخانه جامعه، درگیر شدن فعالین و آکتورهای اصلی که می تواند شامل



پیشکسوتان زور خانه جامعه، تا سه چهار سال بعد از قیام 57 مانند ایشان نیز بشود، در پرسش ها و پاسخ های سراسری و داغ اجتماعی است که در مرکز جدال نظری زور خانه جامعه ایران، در جریان است. بیچاره طبقه کارگر ایران که باید مبارزه طبقاتی اش را، در اشکال اعتصاب، تظاهرات و راه بندان، برای مطالبه حقوق معوقه 9 ماهه تا یک ساله اش، رها کند و توسط رهبران کارآمدش در داخل و خارج، مشخصاً امثال مجید محمدی، در جدال نظری داغ اجتماعی شرکت کند و حول سوال محوری، چرا مملکت ما یعنی هم میهن بورژواها و هم میهن کارگران! عقب افتاده است؟ و در این رابطه، پاسخ های مستقل خود، یعنی طرح هایی مستقل از پاسخ های روز را بدهد. در ادامه اضافه می کند که با و یا بدون جمهوری اسلامی این بحث ها ادامه خواهد داشت و جنبش کارگری در هر مقطع بر اساس منفعت طبقاتی و سراسری خود باید معنی پیشرفت، تمدن و مدنیت را در همین نظام سرمایه داری تفسیر نماید و فقط زمانی موضع مخالف بگیرد و در مقابل آن صف آرایی کند (مثلاً به طور سراسری اعتصاب کند) که این طرح های توسعه و پیشرفت، منافع کارگران را مد نظر قرار ندهد. چون مشخصه پیشرفته بودن یک مملکت، تامین منافع اکثریت آن است. (بماند که در پیشرفته ترین مملکت جهان یعنی امریکای پیشرفته به آن مفهومی که در ذهن تابناک مجید وجود دارد، چند میلیون شهروند زیر خط فقر قرار دارند و هزاران نفر در چهار فصل سال، شب را در کنار خیابان، زیر خانه های کارتونی به صبح می رسانند).

فکر نمی کنم جریانات اکثریتی و توده ای نیز به خود اجازه چنین افاضاتی آن هم بر اساس محوری کردن یک سوال ذهنی بدهند. واقعاً ایشان بد شانس آورده اند که مجبور به اقامت در خارج از کشور هستند، چون اگر داخل میهن عزیز! بودند و امکان انتشار این تزاها را داشتند، بورژوازی ایران به ویژه دوم خزدادی ها از ایشان عملاً قدردانی می کردند و امکان انتخاب شدن ایشان به عنوان وزیر کار جمهوری اسلامی وجود داشت.

در بند 9 پرداختن به ضرورت پاسخ به سوال اصلی، از جانب فعالین جنبش کارگری را، در شرایط سیاسی کنونی، عمدتاً نه از کانال ترویج و آگاه گری، بلکه از کانال استنتاج برنامه عمل های کوتاه مدت، اتخاذ تاکتیک ها و طرح خواسته هایی می داند که در وهله اول با ایجاد صفی توده ای و متحد از کارگران، جنبش مستقل کارگری را به عنوان جنبشی مستقل و طبقاتی، به حرکت در آورد. البته آگاه گری، جدل نظری و نقد طرح های دیگران، یعنی دولت و بورژوازی و ارائه مدل آلترناتیو، برای یک مملکت پیشرفته سرمایه داری و ... را، جزئی جدایی ناپذیر از پیشروی کارگران، در ساختن مملکتی پیشرفته می داند. اما چون در واقعیت، عرصه نبرد اصلی جنبش کارگری، در عرصه رویارویی های عملی و توده ای با دولت سرمایه داری و کارفرمایان، (تقریباً به طور روزانه) می باشد، ایشان گام اصلی و اولیه را ایجاد تشکل مستقل سراسری، به عنوان ظرف سازمانیابی توده کارگر مستقل از نژاد، ملیت، مذهب و ... می داند، تا همان طور که در بند 15 خاطر نشان می کند، جنبش کارگری با چنین تشکلی مستقل و سراسری، بتواند در زورخانه جامعه، به رهبری پیشکسوتان، عرض اندام کند. چون در غیر این صورت، مجادلات نظری

ایشان، به عنوان پیشکسوت جنبش کارگری و کارگران با بورژوازی خواهان پیشرفت، (البته بر اساس شاخص طبقاتی اش)، و نقد ایشان و کارگران به طرح های کارفرمایان و دولت برای پیشرفت مملکت، صرفاً آگاه گری، یعنی باد در هوا خواهد شد و نانی هم به سفره کارگر اضافه نمی کند.

بند 10، توجه دادن به نکاتی است که برای ایجاد تشکل مورد نظر ایشان ضروری می باشد که به هر حال می توانند برنامه عمل یک جریان سندیکالیستی و تردیونیستی باشند. اما در چند بند آخر، آنجا که می گوید: فعالین این تشکل سراسری، باید آنقدر پخته و مار گزیده باشند که از تبدیل تشکیلات به «آلت دست هر سازمان، حتی سازمان خودی (منظور از خودی چیست؟) و از تبدیل شدن خود به عروسک ها و گماشته ها، به شدت و با جسارت جلوگیری کند»، با شناختی که بعد از جدایی از حزب منصور حکمت، از نظرات این پیشکسوتان جنبش کارگری، نسبت به کل چپ رادیکال پیدا کرده ام، علیرغم ظاهر مقبول چند کلمه ساده و مرکب، عدم «آلت دست» و «عروسک» و «گماشته شدن»، از کل رهنمود، با کلماتی مانند «پخته» و «مارگزیده» و جمله «به شدت و با جسارت جلوگیری کند» احساس خوبی ندارم. چون شاید عمری باقی بود و قبل از بازنشستگی از کار و یا پایان زندگی، شرایط ایران تغییر کرد و توانستم به میهن عزیز! اما عقب افتاده، بازگردیم و اگر سندیکاها و اتحادیه های مطلوب مجید، مثلاً قبل از شوراهای کارگری تشکیل شده بود، به عنوان یک کارگر معتقد به کمونیسم و همچنین با این باور که زمینه مادی این گرایش، در جنبش طبقه ام وجود دارد، خواستم در مجمع عمومی سندیکاها و اتحادیه های (یعنی محل تجمع توده کارگر) به رهبری مثلاً مجید محمدی و سایر پیشکسوتان جنبش کارگری! هم فکر ایشان، بر اساس بینش سیاسی ام فعالانه شرکت کنم، اما با این جمله کلی، «حتی در مورد سازمان خودی»، چه تضمینی است که تحت لوای اینکه نمی خواهیم آلت دست هیچ سازمانی شویم، ورود من و امثال مرا به این تجمعات ممنوع نکنند؟

با توجه به عملکرد اتحادیه های کارگری در امریکا و کشورهای دیگر در این رابطه، که سیستم بوروکراتیکشان، بمثابة مکانیسم دفع هر نوع گرایش رادیکال، به ویژه کمونیسم عمل کرده و می کنند، نمی توان گفت که امکان این امر، در مورد تشکیلات سراسری مستقل کارگری پیشنهادی ایشان، مخصوصاً بدون مشخص کردن محتوای سیاسی، طبقاتی و اثره مستقل، بسیار زیاد می باشد؟

بند 11 و 12 و 13، توضیح برنامه عملی، شعارها و مطالبات لازم، بر اساس موقعیت مبارزاتی جنبش کارگری، در مقطع کنونی و بحث استدلالی حول ضرورت این برنامه، شعارها و مطالبات، برای ایجاد تشکل مستقل کارگری و مشخصاً در بند 11 تبلیغ عرصه های مطرح شده بنیاد کار در این رابطه، به عنوان حلقه های مهم این پروسه می باشد.

با امید به اینکه پلتفرم عملی ارائه شده مجید محمدی در مقاله اش، «تزهایی در رابطه با گام های ...»، در این روند غالب نشود، با وجود استراتژی تردیونیستی این پروسه، بر منکر تزهایی 11 تا 13 لعنت.

بند 14 اختصاص به صدها و صدها (که نمی دانم منظور از تکرار صدها چیست؟) نمایندگان حقوقی و حقیقی کارگران و نقش مهم آنها، در همراهی با هیئت بین المللی اعزامی به ایران، مثلا سازمان جهانی کار دارد که اگر به جای کلمات حقیقی و حقوقی، واژه سابق و به جای تکرار مبالغه آمیز صدها و صدها، تعداد زیادی نوشته می شد، به حقیقت نزدیک تر بود. (چون تا آنجاییکه من اطلاع دارم، تعدادی از نمایندگان کارگران، در ارتباط با سازمان های چپ اعدام شدند یا به زندان افتادند که بعد از آزادی، تعداد کمی از آنها توانستند به خارج بیایند که چند نفری از آنان نیز، دیگر خود را نماینده حقوقی، حقیقی کارگران ایرانی نمی دانند و از انتخاب سابق به این دلیل که ابتدا باعث بیکاریشان در میهن عزیز! - اما عقب افتاده- و بعد آوارگی شان در خارج غریب! - اما پیشرفته- شده راضی نیستند). به هر حال هدف نهایی این فعالیت ها، ایجاد تشکل مستقل کارگری، مستقل از دولت سرمایه داری در کوتاه مدت و مستقل و برکنار از هر نوع گرایش سیاسی رادیکال کارگری، به ویژه کمونیسم، از آغاز تشکیل تا بی نهایت است.

بنا به دلایلی که اگر دوستان محترم بنیاد بخواهند، جداگانه آنها را توضیح خواهم داد، امکان پیشبرد همین برنامه عملی سندیکالیستی نیز در شرایط کنونی ایران بعید به نظر می رسد.

**2001/5/12**

**توضیح: جمله های داخل پرانتز و زیر خط های تاکید، از من است.**

## درباره مکتب رفیق کریم بر شعار «خروج نیروهای نظامی از محیط کار»

کریم در مقاله اش تحت عنوان «مکتب بر شعار خروج نیروهای نظامی از محیط کار»، مندرج در صفحه بحث آزاد سایت بنیاد، به تبدیل بلافاصله هر حرکت اعتراضی یا اعتصاب اقتصادی کارگران به حرکت سیاسی اشاره می کند و در این رابطه بر چند عامل زیر تاکید می نماید.

1. محرومیت وسیع کارگران از همه حق و حقوق اجتماعی و حداقل معیشتی، به این معنی که اقدام کارگران برای حصول هر مطالبه معین اقتصادی، بلافاصله لیستی از مطالبات تحقق نیافته سیاسی و اجتماعی را نیز، به جلو صحنه می آورد.

2. سرکوب هر جنبش محدود صنفی کارگران، در همان نخستین گام توسط دولت که بنوبه خود موجب سیاسی شدن اعتراضات کارگری می گردد. کریم این واقعه را از نظر روانشناسی اجتماعی، به عنوان یک واکنش معمولی تبیین می کند، «زیرا که برآیند فشارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بر دوش این طبقه بار می شود».

3. رسوخ نقطه نظرات سوسیال دموکراتیک در بین بخشی از کارگران را، عامل موثری در سیاسی شدن فوری حرکت های صنفی آنان می داند.

4. اگر استنباطم درست باشد! مالکیت گسترده دولت بر مراکز تولید و کار نیز عامل دیگری است که کریم بر نقش آن در سیاسی شدن سریع اعتصابات صنفی، تاکید دارد. کریم نکات یاد شده را که من سعی در خلاصه نمودن آنها داشته ام، برای این طرح می کند که اهمیت شعار خروج نیروهای نظامی از ... را تذکر دهد. البته ایشان در خاطر نشان نمودن اهمیت این شعار، به نکته دیگری نیز رجوع می کند. کریم می نویسد که سرکوب اعتراضات و حرکت های کارگری توسط قوای نظامی و انتظامی، به تدریج به صورت یک پدیده عادی در اذهان عمومی تثبیت شده و شعار اخراج نیروهای نظامی از محیط کار می تواند عادی تلقی شدن این جنایات را مورد اعتراض قرار دهد.

اینها محصل حرف های رفیقمان کریم است که من در اینجا سعی دارم به طور بسیار فشرده به بررسی و نقد آنها بپردازم، تا در ادامه آن به دفاع مشروط رفیق از شعار «اخراج نیروهای نظامی از محیط کار»، نیز نگاهی افکنده شود.

همانطور که فوقاً اشاره کردم، کریم بر این باور است که یک علت مهم تبدیل فوری اعتصاب اقتصادی به سیاسی این است که نیروی سرکوبگر یعنی دولت، مالکیت بخش عظیمی از کارخانه ها و مراکز کار و تولید را در دست دارد. این بحث درست نیست، زیرا اولاً دولت نهاد متمرکز پاسخ به ملزومات برنامه ریزی، سیاست گذاری و چگونگی اعمال نظم سرمایه داری به طور کلی است و ثانیاً دولت در کشتار و به خون کشیدن اعتراضات کارگران بخش خصوصی به همان اندازه هار و درنده است که در مورد کارگران بخش های دولتی.

من بحثم را با شرح خلاصه ای از یک اعتصاب در دوران رژیم شاه که خودم در آن شرکت داشتم، آغاز می کنم تا به عنوان یک فالکت در نقد آنچه رفیقمان کریم مطرح می کند مورد توجه ایشان قرار گیرد.

در اعتصاب پالایشگاه آبادان که در اواخر دهه 40 یا اوایل دهه 50 (اگر تاریخ آنرا درست گفته باشم!) رخ داد، مطالبات کارگران دقیقاً اقتصادی و از جمله یکی دو مطالبه در مورد شرایط کار بود. سندیکای زرد آن زمان پالایشگاه آبادان، با هدف کنترل اعتصاب با خواسته های کارگران روی موافق نشان داد و با اعتصاب اعلام همراهی کرد. این اعتصاب بعد از دو سه روز، با اعزام ارتش متوقف شد و تنها دو سه ماه پس از وقوع آن بود که برخی خواسته های کارگران مانند سه روز استراحت بعد از شب کاری، طرح طبقه بندی مشاغل و ... عملی و برخی مطالبات اقتصادی دیگر در سطحی کمتر از مقدار مطالبه شده به آنان داده شد. می توان به راحتی حدس زد که علت این امر چه بود، که طی اعتصاب با این خواسته های ما کارگران موافقت نشد؟ در مورد اعتصابات و حرکت های اعتراضی پالایشگاه تهران نیز، رفیقمان یداله جزئیات آنها را بهتر به خاطر دارد. ضمناً در همان دوران، اعتصاب اقتصادی و متعاقباً راهپیمایی کارگران جهان چیت با یک کارفرمای خصوصی را نیز به یاد داریم. اعتصابی که با پورش وحشیانه نیروهای ژاندارم و نظامی رژیم شاه (دولت)، به خون کشیده شد و شمار زیادی از کارگران کشته شدند. تجربه اینگونه اعتصابات در روند جنبش کارگری ایران نشان می دهد که:

1 - تبدیل بلافاصله هر حرکت اقتصادی به حرکت سیاسی، مانند آنچه که مثلاً در مقطع شروع جنبش انقلابی 57 به ویژه در مجتمع های تولیدی دولتی، که من در اصلی ترین آنها یعنی شرکت نفت، مدت 16 سال تا زمان اخراج از آن شرکت دولتی، کار کرده ام، یک مشخصه دائمی حرکات اعتراضی و اعتصابات کارگری نبوده است.

2 - سرکوب اعتصابات توسط دولت فقط مختص به مجتمعات تولیدی دولتی نبوده و شامل مراکز تولیدی خصوصی، بعضاً به طرز خشن تری می گردیده است. از اینگونه تجربیات تاریخی و با رجوع به خاطرات و گزارشات دوستان سابقاً کارگر، در موسسات مختلف تولیدی و غیر تولیدی یا به اصطلاح "خدماتی"، چه دولتی و چه خصوصی، قبل یا بعد از قیام 57، می توان به این نتیجه رسید که تبیین رفیقمان کریم از چگونگی بسط حرکت اقتصادی کارگران به اعتراض سیاسی دارای وجوه ضعف اساسی است. کریم بهتر بود به جای تاکید بر ظاهر حقوقی مالکیت سرمایه، یعنی دولتی بودن صنایع و کمرنگ کردن نقش واقعی دولت در ایجاد شرایط لازم برای باز تولید کل سرمایه، مکان سرمایه داری ایران در چهارچوب تقسیم کار جهانی سرمایه و موقعیت ایران به عنوان یک جامعه حوزة صدور سرمایه با بازار نیروی کار ارزان را، مورد توجه قرار می داد. جامعه ای که طبقه کارگرش هر چه وحشیانه تر سرکوب می شود تا با تحمل شدیدترین میزان استثمار و محرومیت، نرخ سود دلخواه سرمایه های داخلی و بین المللی را تامین نماید.

در این مورد می شود بحثی سازنده داشت. به امید ادامه بحث در این عرصه ها، از جانب رفقای صاحب نظر، نوشته را با نقد چند نکته دیگر در بحث رفیقمان کریم، ادامه می دهم.

کریم شعار «اخراج نیروهای نظامی از محیط های کار» را، مجموعاً شعار مناسبی تلقی می کند. من با این امر موافق نیستم. زیرا با در نظر گرفتن موقعیت مستاصل و بحرانی رژیم جمهوری اسلامی (یعنی دولت و به قول کریم، کارفرمای عمده) از لحاظ سیاسی و اقتصادی، طرح این شعار به عنوان شعار محوری جنبش طبقه کارگر ایران در این مقطع، خواست محوری، حق بی قید و شرط اعتصاب، بدون نیاز به هیچ نوع قانونیت و ممنوعیت مطلق هر نوع دخالت دولت علیه جنبش کارگری، را به خواست خروج قوای نظامی از مراکز کار تقلیل می دهد. هر چند کریم با محوری ندانستن شعار مزبور و سخن گفتن از حق اعتصاب، سعی در فراتر رفتن از این شعار می کند، اما به نظر من متأسفانه در محدوده پذیرش همین شعار باقی می ماند.

کریم برای مستدل نمودن این پذیرش مشروط، ضرورت شعار «اخراج نیروهای نظامی از محیط کار»، را از عادی شدن سرکوب نتیجه می گیرد!!! معنی حرف ایشان در این رابطه این است که چون سرکوب عادی شده! پس طرح این شعار، اعتراض به این عادی شدن سرکوب می باشد! آیا این بدان معنی است که کارگران ایران، تا به آنجا سقوط کرده اند که کشتار خویش توسط دولت سرمایه داری را امری عادی و برحق تلقی می کنند؟! و بنیاد کار باید از طریق طرح این شعار، به کارگران یادآوری کند که این کشتارها را عادی و طبیعی ندانند!؟

کریم وجود جنبش کارگری را در حال حاضر نفی می کند! او می نویسد جنبش می تواند حول مسائل متفاوتی از جمله دستمزدهای عقب افتاده، هماهنگی تورم با حقوق کارگران، خروج نیروی نظامی از محیط کار و بالاخره تشکل مستقل سراسری کارگران شکل بگیرد.

با در نظر گرفتن اینکه در حال حاضر، حرکت اعتراضی حول این مطالبات به طور پراکنده، با عمده بودن یک یا دو خواست از تمامی خواسته های نامبرده، اینجا و آنجا ایران، تقریباً هر روزه جریان دارد و کلمه حرکت مترادف با واژه جنبش است -گیرم جنبش پراکنده- این حکم ایشان یعنی چه!؟

شاید رفیقمان کریم عقیده دارد که جنبش طبقه کارگر فقط هنگامی وجود دارد که دارای اتحادیه باشد و به فرمان اتحادیه به طور سراسری ظاهر شود. این اولین بار است که من چنین چیزی آن هم از یک رفیق کارگر فعال و چپ هم نسل خود می شنوم. به همین علت خود را مجاز می دانم که بگویم ارائه این حکم، یعنی خط کشیدن بر روی کل مبارزات کارگران ایران از آغاز تا کنون.

کریم علت اصلی سرکوب طبقه کارگر ایران را توسط رژیم، عدم پیوستگی حرکات اعتراضی آنان می داند. آری، در این که کارگران متشکل، مقتدرترند شکی نیست. اما سوال این است که آیا رژیم ایران، کارگران متحد را مانند رژیم های ترکیه و افریقای جنوبی و ... که در آنجا کارگران دارای اتحادیه های به اصطلاح مستقل و حتی میلیتانت نیز هستند، سرکوب نکرده و نمی کند!؟

همانطور که پیشتر گفتیم، کریم از «شعار خروج نیروهای نظامی از محیط های کار»، فراتر می رود و شعار محوری را برای جنبش کارگری، (جنبشی که به عقیده وی فعلاً وجود ندارد و باید به وجود آید!!)، تشکل مستقل می داند که با مشخص کردن جنبهٔ دموکراتیک این خواسته ماهیت سیاسی آن را به طور غیر مستقیم بیان کرده است. چنین درکی از استقلال جنبش و تشکل کارگری، عمیقاً سندیکالیستی و بورژوازی، گیرم به قول کریم از نوع دموکراتیک آن، می باشد و نتیجتاً مغایر با درک مارکسی از مقولهٔ استقلال جنبش و تشکل مستقل کارگری، بر اساس نگرش ماتریالیسم انقلابی و تاریخی می باشد. نگرشی که استقلال طبقهٔ کارگر را، در استقلال راه حل ها و سیاست های طبقاتی اش، از کلیهٔ راه حلها و سیاست های موضوعیت یابنده در چهارچوب موجودیت و بقای سرمایه داری، بر اساس نقد کمونیستی شرایط کار، زندگی و استثمارش می داند و تشکیلات مستقل نیز از این منظر تشکیلاتی ست که ظرف پیشبرد و توسعه و تعمیق این راه حل ها و سیاست ها، با در نظر گرفتن موفعیت سیاسی، اجتماعی جنبش طبقهٔ کارگر و توازن قوای طبقاتی و... باشد.

به نظر من اینها نکات قابل بحث نوشتهٔ رفیقمان کریم است. در خاتمه من بر این باورم که تعداد زیادی از رفقا با وجود اعتقاد به کمونیسم بمثابهٔ علم مبارزهٔ طبقاتی و رهایی بخش طبقهٔ کارگر و کل بشریت و عقیده به جنبش طبقهٔ کارگر به عنوان بستر پراتیک این مبارزه، در واقع امر طبقهٔ کارگر ایران را موجودی ناقص، علیل، ناتوان و فاقد شعور و تحرک می بیند. آنان تصور می کنند که آخرین حد ظرفیت حرکات اعتراضی کارگران ایران آن است که مثلاً از صاحبان سرمایه و دولت آنان درخواست کنند تا از سرکوب سیستماتیک آنان دست بردارند و یا به آنان اجازهٔ ایجاد تشکل مستقل در چهارچوب قانونی سرمایه را بدهند و جالب اینجاست که همزمان با چنین فراخوان سندیکالیستی از نظر تشکیلاتی و سوسیال رفرمیستی و سوسیال دموکراتیک از نظر سیاسی (البته در بهترین حالت)، در مورد اجتناب از گرفتار شدن در دام برخوردهای سوسیال دموکراتیک! نیز هشدار می دهند.

طبقهٔ کارگر ایران که فقدان تشکل ضد سرمایه داری اش و عدم صف مستقل سوسیالیستی اش محصول شکست های گذشته، ناشی از سرکوب و همچنین اشتباهات عظیم، از جمله اشتباهات ما فعالین کارگری اعم از مدعیان چپ رادیکال و سندیکالیست ها، قبل از قیام 57 و همچنین عملکردمان بعد از آن می باشد، از ظرفیتی بسیار عظیم تر از آنچه که عده ای می پندارند برای پیشبرد اهداف طبقاتی اش برخوردار است. این طبقه که اکنون در منظر اکثریت مدعیان کنونی سازماندهی اش در خارج از ایران! فاقد هر نوع جنبش است و ظرفیت طرح چیزی بالاتر از شعارها و مطالبات صنفی، دموکراتیک و سندیکالیستی را ندارد، بخشی از همان طبقهٔ بین المللی ست که کمون پاریس و انقلاب اکتبر را به بشریت ارائه نموده است. در همین انقلاب 57 ایران نیز، نیروی آغازگر و محرک جنبش بود. من در ارزیابی این نمایندگان حقیقی و حقوقی! سابق کارگران و مدعیان داشتن ارتباطات کارگری و حق انحصار سازماندهی جنبش طبقه ام، متأسفانه پسرقت بزرگی مشاهده می کنم. فکر می کنم که آنان قبل از آمدن اجباری یا داوطلبانه شان به خارج از جغرافیای

ایران، با هر روایتی که از کمونیسم داشتند، باز هم پیشرفته تر از حالا فکر و عمل می کردند.

**2001/5/20**

**جملات داخل پرانتز و زیر خط های تاکید از من است.**







